

راز شادی امام حسین (ع)
در قتلگاه
اصغر طاهرزاده


بسم الله الرحمن الرحیم

راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه / اصغر طاهرزاده .

مشخصات نشر : اصفهان : لب المیزان ، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۲۵ ص.

شابک : ۱۵۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۸-۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه : ص. [۱۲۳] - ۱۲۵ ؛ همچنین به صورت زیرنویس .

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/ط۱۵ر۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۷۷۸۰۴

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

مقدمه

باسمه تعالی

در این نکته هیچ شکی نیست که کربلا تابلوی کاملی از زندگی دینی است تا انسان در هیچ شرایط و موانعی از سیر به سوی خدا باز نماند و از همه سخت تر شرایط و موانعی است که امویان در مقابل مسلمانان قرار دادند که عملاً در آن شرایط از اسلام جز قالبی باقی نمی ماند و تمام ارزش های الهی در ذیل ارزش های جاهلیت به حجاب می رفت و سبّ حضرت علی علیه السلام که نمونه ی کاملی از یک انسان معنوی بود، حکایتی است از روح کلی حاکمیت امویان که بناست به اسم اسلام بر مسلمانان حکومت کنند. در نظر بگیرید اگر حکومتِ حزب اموی ادامه می یافت و نقشه های معاویه به بار می نشست از اسلام چه چیزی باقی می ماند؟ مؤلف محترم سعی نموده با شواهد تاریخی جایگاه امویان را در تاریخ اسلام نشان دهد و روشن کند نهضت کربلا ـ متوجه دفع خطر امویان از اسلام بود تا جهان اسلام را - اعم از شیعه و سنی - از فتنه ی آن حزب آزاد نماید و با

چنین توجهی به نهضت حضرت امام حسین علیه السلام ،روح و رویه ای را کالبد شکافی می کند که همواره اسلام حقیقی را نشانه می رود و خواسته یا ناخواسته زمینه ی ضد ارزش شدن ارزش های حقیقی را پدید می آورد.

در این کتاب سعی شده دو موضوع مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد؛ در موضوع اول علاوه بر بررسی زمینه هایی که منجر به شهادت امام حسین علیه السلام شد به این نکته می پردازد که باید چگونه آن زمینه ها را ارزیابی کرد تا امروز جامعه ی اسلامی گرفتار همان تفکراتی نشود که به اسم توسعه ی غربی زمینه ساز ضد ارزش شدن ارزش ها می گردد، و این که آن تفکر چه خصوصیاتی دارد و چگونه باید از آن فاصله گرفت. موضوع دوم، توجه به روش حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که حضرت چگونه توانستند جهان اسلام را از نقشه ی عظیم سرکرده امویان یعنی معاویه رهایی بخشند و راز این رهایی را چگونه باید جستجو کرد رازی که اصحاب حضرت متوجه آن شدند و به زیبایی تمام حضرت را یاری کردند، اما نه برای شهیدنشدن، بلکه برای تحقق زیباترین شهادت.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۸

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

۱- مسلّم «هرکس به هر مقامی رسید از کربلا رسید». اما آنچه بیش از همه مهم است چگونه دیدنِ کربلا است. اگر کربلا وطن عشق است و نوید جاودانگی و آموزشکده ی نهراسیدن از مرگ؛ در «چگونه دیدنِ کربلا» یک نگاه دیگر را نیز باید از یاد نبرد و آن؛ «چه شد که کار به قتل سلطان عشق یعنی حسین علیه السلام کشیده شد»؟

۲- در «چگونه دیدنِ کربلا»؛ یک وقت به حسین علیه السلام می نگریم که چگونه دل ها را تا اوج اُنس با خدا جلو می برد و در دریای اشکِ شوقِ وصل غرق می کند و یک وقت به یزیدیان می نگریم که چگونه حزب اموی خواستند اسلام را از حقیقت بیندازند و به نظاره ی غم های اهل البیت علیهم السلام می نشینیم که چه خون دل ها خوردند.

۳- در «چگونه دیدنِ کربلا»؛ یک وقت راه انسان را به سوی کعبه ی مقصود، در راه حسین علیه السلام می نگریم و یک وقت باید راه انحراف از اسلام

ص: ۹

را در خونِ ریخته ی سیدالشهداء علیه السلام ریشه یابی نماییم تا کربلا را با دو چشم «جمال» و «جلال» دیده باشیم.

۴- در «چگونه دیدنِ کربلا»؛ هرچند ناخواسته، لحظه ای باید چشم از حسین علیه السلام برداشت و به لشکری چشم دوخت که سراسر ظلمات است و سعی نماییم جایگاه تاریخی آن لشکر را ریشه یابی کنیم و روح و روان آنان را کالبدشکافی نمود تا معلوم شود از کجا شروع کرده اند که هم اکنون در جبهه ی مقابله با حسین علیه السلام قرار دارند.

۵- در «چگونه دیدنِ کربلا»؛ باید به لبخندهای حسین علیه السلام در قتلگاه نیز چشم دوخت که چه خطر بزرگی را از سر اسلام عزیز به در برده است که این چنین در خون خود قهقهه می زند و صدای شکر خود را از این پیروزی به آسمان بلند کرده است؟

۶- در «چگونه دیدنِ کربلا»؛ اگر بصیرتِ فهم فاجعه ی امویان شناخته نشود که چه نقشه ها در سر داشتند، هرگز به فهم کربلای حسین علیه السلام نخواهیم رسید و در آن صورت به هیچ کجا نرسیده ایم.

۷- در «چگونه دیدنِ کربلا»؛ می توان فهمید چگونه در بازار عشق و شهادت می شود «خود» را بدهید و اسلامِ از دست رفته را بازستانید و به معجزه ی عشق ایمان بیاورید که در مسیر عشق، هرگز راه ادامه ی اسلام به بن بست نمی رسد، هرچند حزب پیچیده ی اموی مسیر آن را سدّ کند و لذا شناختن حیله های عظیم امویان ما را متوجه نقش عظیم حسین علیه السلام می نماید که راه حسین علیه السلام چگونه راهی است ، راهی که هرگز امویان آن را نمی بینند و از آن سر در نمی آورند.

ص: ۱۰

۸- در «چگونه دیـدنِ کربلا»؛ اگر جایگاه مناجات های شب عاشورا درست دیـده نشود، هرگز کربلا دیده نشده است و هرگز راز نشاط و امیـدواری حسـین علیه السـلام در بعد از ظهر عاشورا فهمیده نخواهد شد و از حادثه کربلا که باید تا ابد جان ما را گرم نگه دارد محروم می شویم.

۹- در «چگونه دیـدنِ کربلا»؛ وقتی برای تو محبوب ترین انسان ها، اصـحاب کربلا خواهند بود که بفهمی چه می فهمیدند که این چنین مرگی را انتخاب کردند، و پروانه وار در کنار مولایشان پَرپَر شدند تا در شـهادت مولایشان او را کمک کرده باشـند و نه در حفـظ کردن و مانـدن آن حضـرت. آیا عجیب تر از این می شود که یاران امام، امام را در تحقق بهترین شـهادت یاری کنند؟ چه رازی در ماندگاری اسلام در این نوع مُردن یافتند؟

سعی کن کتاب را جهت یافتن چنین رازی ورق بزنی.

طاهرزاده

ص: ۱۱

چه شد که کار به قتل امام حسین علیه السلام کشیده شد

اشاره

ص: ۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

}اَلسَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا اَبَاعَبْدِالله وَ عَلَی الاَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِک{

}عَلَیْکَ مِنّی سَلاَمُ الله اَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ والنَّهَار{

سلام بر تو ای پدر بندگان خدا و سلام بر روح هایی که در کنار ساحت تو فرود آمدند، از طرف من سلام خدا برای همیشه بر تو باد، تا شب و روز برپاست.

به امید آن که از زیباترین صحنه ی تاریخ یعنی کربلا، بهره ای بگیریم که موجب بصیرت ما در دین و دنیایمان شود، در رابطه با ریشه ی به وجودآمدن جریان کربلا در آن برهه ی تاریخ نکاتی را عرض خواهم کرد.

بهترین انتخاب در سخت ترین صحنه

از اهمیت تأمّل در واقعه ی کربلا همین بس که ائمه معصومین علیهم السلام به ما دستور داده اند هر حادثه ای که برایتان پیش می آید به کربلا وصل کنید تا واقعه ی کربلا یک لحظه از منظر ما پنهان نماند و از بصیرتی که در پی دارد محروم نگردیم. زیرا که کربلا یک حادثه اتفاقی نیست، بلکه فرهنگی است که برای شکوفایی حیات بشر توسط امامی معصوم تدوین

ص: ۱۵

شده است. اگر خواستید حوادث زندگی، شما را نبلعد و روز مرّه گی ها عمر شما را لگدمال نکند و خیالات و اغراضِ دنیایی افق حیات شما را تیره و تار نگرداند، باید همواره کربلا را مدّ نظر داشته باشید تا هرگز از بهترین انتخاب ها در سخت ترین صحنه ها نهراسید.

حادثه ی کربلا- آنچنان عمیق است که هرگز با یک یا چندجلسه باطن خود را نمی نمایاند و وسیع تر از آن است که بتوان مبانیِ عمیق و معارفِ دقیق را با سخنرانی و خطابه و وعظ مطرح کرد و انتظار داشت اهداف و مقام حماسه سازان کربلا روشن شود. زیرا گاهی موضوعات بلندتر از آن اند که الفاظ را توان توصیف آن باشد، چه رسد که بخواهیم در فضای خطابه آن موضوعات را مطرح کنیم، در حالی که آن حادثه از دسترس عقل ها بلندتر است.

موضوع کربلا این قدر بلند است که یا باید از آن چیزی نگفت و یا اگر بخواهید در فضای خطابه آن را توصیف کنید چیزی جز همین سخنان که مطرح است قابل ذکر نیست. آنقدر موضوع عمیق است که اگر باب آن را باز کنیم هر نکته ای از آن صدها نکته را به دنبال دارد و اگر هم باب موضوع باز نشود که همواره در همین سخنان اوّلیّه باقی می مانیم. هرچند حادثه آنچنان لطیف است که در نگاه سطحی هم ناخودآگاه با باطن انسان ها گفتگو می کند.

با توجه به همین نکته است که بنده نیز به صورت سرفصل به بعضی نکات آن حادثه اشاره می کنم و تدبّر بیشتر را به عهده ی اهل تحقیق می گذارم.

ص: ۱۶

دو موضوع را مورد نظر قرار می دهیم یکی این که «چه شـد کربلاـ به وجود آمـد و چرا کـار به قتـل امـام حسـین علیه السـلام کشیده شد؟» و دیگر این که «چگونه کربلا را بنگریم که از دیدن حقیقت آن محروم نشویم.»

عامل اصلی شهادت امام حسین علیه السلام

در مورد ریشه ی تاریخی کربلا و این که چه شد جریانات صدر اسـلام به حادثه کربلا منجر شد، از زبان امامان معصوم علیهم السـلام و یا یاران و اطرافیان حضرت اباعبدالله علیه السلام نکاتی مطرح شده که موضوع را بسیار حساس می کند. از جمله این که: فردای روز عاشورا همه ی آن هایی که برای یزید خطرناک بودند کشـته شدند، یک جوان مریض و نحیفی مانده است به نام حضـرت سـجّاد علیه السـلام که فکر می کردند تا فردا زنده نباشد وگرنه حضـرت را هم شهید می کردند، و تعدادی زن و کودک خردسال. حال حضرت زینب علیها السلام بالای سر بدن تکه تکه شده ی برادرش قرار دارد جمله ای می گوید که در آن جملـه جایگـاه تـاریخی کربلاـ مشـخص می شـود. خطـاب بـه برادرش عرض می کنـد: «بِـاَبِی، اَلْمَقْتُولُ بِیَوْم الْجُمُعَـه، اَوِالْاِثْنَیْنِ؟»؛(۱) پدرم فدایت، تو کشته ی روز جمعه ای یا روز دوشنبه؟

شهادت حضـرت اباعبدالله علیه السـلام روز جمعه دهم محرم سال ۶۱ هجری بوده است، ولی چرا حضـرت زینب علیها السـلام روز دوشنبه را به میان می آورند؟ حضرت امام رضا علیه السلام در مورد روز دوشنبه می فرمایند: «...وَ یَوْمُ الْاِثْنَیْنِ

۱- مرحوم علامه میرزا ابوالفضل تهرانی در صفحه ۲۰۹ از کتاب «شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور» روایت را این طور نقل می کند که؛ «المقتول فی یوم الجمعه او الاثنین».

يَوْمُ نَحْسٍ قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ نَبِيَّهُ وَ مَا أُصِيبَ آلُ مُحَمَّدٍ إِلَّا فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ فَتَشَأَّمْنَا بِهِ وَ تَبَرَّكَ بِهِ عَدُوُّنَا وَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ»؛(۱)

دوشنبه روزی نحسی است که خدا در آن روز پیامبر خود را قبض روح کرد. آل محمّد صلی الله علیه و آله دچار مصیبت نشدند مگر در روز دوشنبه. لذا ما آن را شوم می دانیم. ولی دشمنان ما به آن تبرک می جویند و روز عاشورا حسین«صلواه الله علیه» به قتل رسید.

روز دوشنبه روز سقیفه است، روزی که مسیر اسلام از حاکمیت امامی معصوم به حاکم کردن انسانی غیر معصوم تغییر جهت داد. روز دوشنبه ۲۸ صفر سال یازدهم هجری، پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت می کنند، و غروب روز سه شنبه حضرت صلی الله علیه و آله را به خاک می سپارند، در این مدت درست وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله توسط حضرت علی علیه السلام و سلمان و مقداد و اباذر و بعضی از صحابه، غسل و کفن می شوند، عدّه ای برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جانشین تعیین می کنند. حال حضرت زینب علیها السلام بر سر جسد حضرت سیدالشداء علیه السلام می فرمایند: «ای برادر تو کشته ی روز جمعه ای، یا کشته ی روز دوشنبه ای؟!» حضرت زینب علیها السلام با طرح این جمله می خواهند ذهن ها را از روز جمعه دهم محرم سال ۶۱ هجری که امام حسین علیه السلام شهید شدند،متوجه یک فکر و بینش کنند. یعنی اگر خواستید ببینید چه شد که کربلا به وجود آمد، ببینید چه اندیشه ای دست اندرکار حذف حاکمیت امام معصوم شد.و پیام غدیر را نادیده گرفت. در همین رابطه باید به تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی»، بین

۱- الکافی، ج ۴، ص ۱۴۷

مباحث علمی با مخالفت علنی فرق بگذاریم.(۱)

ما در این بحث به ریشه های تاریخی واقعه کربلا می پردازیم بدون آن که بخواهیم آن را به شخصی خاص نسبت دهیم. زیرا آنچه موجب می شود ما از تکرار آن حادثه در آینده مصون بمانیم، عبور از فکری است که در سقیفه ظهور کرد.

آن شاعر در رابط بین آتش زدن خانه ی حضرت فاطمه علیه السلام و حمله به خیام امام حسین علیه السلام

می گوید: «خیمه گاه کربلا را آتش از این جا زدند» پس اشاره به جریان سقیفه، اشاره به یک نوع فکر است، فکری که هیچ چیزی را مقدس نمی داند و برای خود چنین حقی قائل است که قداستی برای دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز قائل نباشد و لذا همین فکر در شکستن حریم شخصیت امامی معصوم آنقدر جلو می آید که او را در کربلا شهید می کند.

طبری نقل می کند که معاویه در جواب محمد بن ابابکر که به او اعتراض کرده بود چرا حرمت علی علیه السلام را نگه نمی داری، چنین می گوید: «در آن زمان پدر تو در میان ما بود، ما به فضل و برتری فرزند ابوطالب آگاه بودیم و بر خود لازم می دانستیم که حق او را رعایت کنیم، ولی بدان که پدر تو و عمر از نخستین کسانی بودند که حق علی را پایمال کردند و با او به مخالفت برخاستند، بنابراین اگر راهی که در پیش گرفته ایم، باطل

۱- مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» می فرمایند: «ایمان به مبادی خود و اصول و عقاید خود چیز بسیار خوب و پسندیده ای است، پافشاری بر آن هم خوب است، اما این نباید از مرز اثبات به مرز نفی و همراه با تعرض و دشمنی و عداوت، تجاوز کند .... مباحثه مذهبی عالمانه و در محفل علمی، با بد گویی به یکدیگر در علن در سطح افکار عمومی در مخاطبه با افکاری که قدرت تجزیه و تحلیل ندارند، فرق می کند.».۲۵/۱۲/۱۳۸۷

است، پـدرت بنیانگـذار آن بود و مـا آن را ادامه داده ایم. اگر پـدرت در گذشـته آن گونه عمـل نمی کرد، نه تنها ما با فرزند ابوطالب مخالفت نمی کردیم بلکه دسـتور وی را اطاعت می نمودیم ولی چون برخورد پدرت را با ایشان در آن زمان ملاحظه کردیم ما نیز به همان شیوه رفتار نمودیم».[(۱)]

بنـده در عین این که معتقـدم معـاویه از این طریق می خواهـد ظلم هـای خود را توجیه کنـد و بایـد حسـاب عمر و ابـابکر را از حسـاب معـاویه و امویان جـدا کرد، با این همه توجه دادن حضـرت زینب علیها السـلام به سـقیفه نکته ای است تا ما از جایگاه تاریخی حادثه ها غفلت نکنیم.

بـاز در روایت داریم که زینب علیهـا السـلام در کنـار نعش برادر بزرگوارش عرضه داشت: «بِأَبِی مَنْ أَضْـحَی عَسْـکَرُهُ فِی یَوْمِ الْإِثْنَیْنِ نَهْبا»؛[(۲)] پـدرم فـدای عزیزی که سپاهش در روز دوشـنبه تـار و مار شـد. این بـدین معنی است که در سـقیفه جاده ای گشوده شد که امویان توانسـتند آرام آرام خود را در نظام تصـمیم گیری وارد نمایند و عنصر نفاق در بدنه ی نظام اسلامی جا باز کند و حضرت سیدالشهداء علیه السلام کاری کردند که جهان اسلام متوجه وجود چنین نفاقی بشوندو به همین جهت نباید نهضت عاشورا را تقابل میان امام حسین علیه السلام با اهل سنت دانست، بلکه تقابل اسلام است و نفاق و لذا کلیه ی مسلمانان امام حسین علیه السلام را از خود می دانند.

ص: ۲۰

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱.

۲- سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳۳.

غفلت از قداست ها

حرکات و سکنات اصحاب کربلا می فهمانند که موضوعِ فاجعه ی کربلا در رابطه با یک نوع فکر پدید آمد، اگر آن فکر شناخته شد می توان در مراحل بعدی جامعه را از آن مصون داشت تا حرمت ها و قداست ها محفوظ بماند و حسینِ دیگری کشته نشود و کشتن امام حسین علیه السلام تقبیح گردد. وگرنه باز به صورت های دیگر مردم به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام پشت می کنند و ناخواسته با فکر آن ها دشمنی می نمایند. اگر متوجه نباشیم بینشی در میدان بود که کار را تا آن جا کشید که مقدس ترین انسانِ روی زمین را به شهادت رساندند و احساس شرمساری هم نکردند، از واقعه ی کربلا استفاده ی لازم و عبرت کافی نگرفته ایم.

در زیارت عاشورا یزید را پنجمین متجاوز به حقوق اهل البیت علیهم السلام قلمداد می کنید، زیرا متوجه اید یزید شروع کننده ی حادثه نیست. زیارت عاشورا که از امامی معصوم صادر شده، نظرها را به اصل آن تفکّری می کشاند که با انسان های مقدسِ تاریخ مقابله کردند و یزید را به عنوان کارگزار آن فکر نام می برد.(۱) زیارت عاشورا را یک انسان معصوم به ما ارائه داده و نه یک گروه تند سیاسی و یا جناح رادیکال و گروه

ص: ۲۱

۱- شیخ طوسی، چهار نفر اولی را که در زیارت عاشورا مورد لعن قرار می گیرند، به این صورت معرّفی کرده: نفر اول، قابیل یعنی اوّلین عامل برادرکُشی تاریخ که بنیاد قتل در دنیا را نهاد و نفر دوم، عاقرِ شتر حضرت صالح علیه السلام است یعنی اولین کسی که آیت بزرگ الهی را نادیده گرفت و او را کُشت، و نفر سوم، قاتل حضرت یحیی علیه السلام یعنی کسی که جسارت یافت پیامبر خدا را به قتل برساند، و نفر چهارم، ابن ملجم قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام است،یعنی اولین کسی که در اسلام دست به ترور وَلِی الله زد. (قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۲۹۱).

اپوزوسیون، تا بگوییم یک عکس العمل سیاسی است، بلکه یک خط هدایت است تا با حادثه درست برخورد کنیم.

لازم است همین جا عرض کنم هرگز از زیارت عاشورا غافل نشوید. زیارت عاشورا ادب عزاداری صحیح و تحلیل درست از واقعه ی کربلا است. هر عزادارِیِ معقولی که می توانید، انجام دهید، ولی روشی را که معصوم به شما آموخته است فراموش نکنید. زیارت عاشورا نمی گذارد که تحلیل شما از کربلا منحرف گردد، هم چنان که نمی گذارد فرهنگِ حیات بخش کربلا فراموش شود، زیرا بی ارتباط با فرهنگ کربلا، ما ملّتی پوسیده خواهیم شد، و بنابراین ارتباط صحیح با آن حادثه را در سخنان امامان معصوم علیهم السلام باید دنبال کرد.

نقش حزب اموی در شهادت امام حسین علیه السلام

در زیارت عاشورا با همان بینشی که حضرت زینب علیها السلام در کربلا با حادثه برخورد کردند، لعنت را به سوی فرهنگی سوق می دهید که از حاکمیت انسان هایی معصوم غافل است و سقیفه یکی از جلوه های آن فرهنگ است که در مقابل غدیر به پا شد. نباید فکر کنیم که سیاستِ عدمِ اختلاف بین شیعه و سنی - که مسلّم سیاست مقدّسی است وحیله های استعمار را خنثی می کند - به آن معنی است که نقش حزب اموی را در انحراف از اسلام فراموش کنیم و از آن جریان و فکری که بستر ظهور حزب اموی شد غافل گردیم، تا دوباره به همان ورطه ای از هلاکت سقوط کنیم که در صدر اسلام سقوط کردیم. ما معتقدیم برای حفظ اسلام مدیریت امام

ص: ۲۲

معصوم شرط است و غدیر محل طرح چنین موضوعی بود، حال در سقیفه به هر دلیلی از این موضوعِ مهم غفلت شد و ناخواسته نتیجه آن شد که پس از پنجاه سال یزید بر سر کار آمد و حاکمیت جهان اسلام را تصاحب کرد و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امامی معصوم را به قتل رساند و فجیع ترین حادثه تاریخ را پدید آورد.

مسلّم قصد خلیفه ی اول و دوم آن نبود که کار به حاکمیت یزید کشیده شود ولی مگر سنت خدا این است که ما هر طور خواستیم عمل کنیم و نتیجه، مطابق عمل ما نباشد؟ در خبر داریم چون عمربن خطاب به شام وارد شد و معاویه را دید گفت: «هَذا کِسْرَی الْعَرَب»؛(۱) این پادشاه

۱- ابن اثیر، اُسْدُالغالب، ج ۴، ص ۴۳۴. در باره معاویه در کتب اهل سنت می توانید به ترجمه جلد ۱۵ کتاب شریف الغدیر مراجعه فرمایید،از جمله در آن کتاب هست که: براءبن عازب می گوید: ابوسفیان همراه معاویه آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا آن جلوئی و دنباله روش را لعنت کن. خدایا! آن چموشک را بگیر. پسر براء از پدرش- که این حدیث را نقل می کرده- می پرسد: چموشک کیست؟ جواب می دهد: معاویه (کتاب صفین ص۲۴۴ – ترجمه الغدیر، ج۱۹، ص۲۱۸.) احمد حنبل در مسندش از ابن عباس آورده؛ در سفری همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، صدای دو نفر را شنید که آواز می خواندند و به نوبت جواب هم را می دادند... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه کنید ببینید این دو کیستند؟ عرض کردند: معاویه است و عمروبن العاص، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشته فرمودند: خدایا ! آن دو را نگونسار گردان و در انداز به آتش دوزخ.(مسند احمد حنبل، ج۴، ص۴۲۱- ترجمه الغدیر، ج۱۹ ، ص۲۱۸.) حال حساب کنید حدیث سازان برای چنین معاویه ای ساخته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در حال دوستی ابابکر و عمر و عثمان و علی بمیرد و اعتراف نماید که آن ده نفر به بهشت می روند و بر معاویه درود و رحمت فرستد، بر خدا واجب خواهد آمد که به حسابش رسیدگی ننماید.(تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ، ص ۱۳۹). از آن طرف از عبدالله بن عمر هست که «پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از راهی که پایین بود بالا آمد و ابوسفیان را که سواره بود و معاویه و برادرش همراه او بودند، یکی دهانه کش بود و دیگر ستورران، چون به آن ها نظر افکند فرمود: «خدایا! دهانه کش و ستورران و سوار را لعنت کن». از عبدالله بن عمر می پرسند: تو خودت از پیامبرخدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: «آری، اگر دروغ بگویم گوشم کر باد چنان که دیدگانم کور».(- کتاب صفین چاپ مصر، ص۲۴۷- ترجمه الغدیر، ج۱۹، ص۲۱۷.) نصربن مزاحم در کتاب «صفین» از قول پیامبر صلی الله علیه و آله ثبت کرده «هرگاه معاویه را بر فراز منبر دیدید او را بکشید». ابوسعید خُدری می گوید: این کار را نکردیم و رستگار نشدیم. (تهذیب التهدیت، ج۵ ، ص ۱۱۰- ترجمه الغدیر، ج۱۹، ص۲۲۵.)

عرب است. حاکی از آن که خلیفه ی دوم متوجه است خطرِ به سلطنت کشیدن خلافت از طریق معاویه می رود. ولی آیا توانستند کاری بکنند که کار به آنجا منجر نشود؟ وقتی ارزش امام معصوم یعنی علی علیه السلام با سایرین مساوی قلمداد شد، نتیجه آن می شود که همه ی قبایل حکومتِ بر جامعه مسلمین را حق خود می دانند، و لذا تفاوتی بین امام حسین علیه السلام و یزید در میان نمی ماند و تاکید بنده آن است که اگر از این زاویه سقیفه مورد نقادی قرار گیرد، اختلاف بین شیعه و سنی به یک بحث علمی تبدیل می شود که برکات خود را به همراه دارد.

اگر روحیه ای که در سقیفه پیام غدیر را نادیده گرفت شناخته نشود، دوباره مقدسات به مسلخ می روند. روح و روحیه ای که نمی تواند بفهمد پروردگار عالم انسان هایی را جهت هدایت بشر، منوّر به عصمت و طهارت کرده است، نه تنها چنین مقاماتی را نفی می کند، بلکه اساساً نسبت به چنین انسان هایی کینه ورزی می نماید، و این است آن خسارت بزرگی که در کربلا بروز کرد. لعن هایی که در زیارت عاشورا اظهار می شود، برای

فاصله گرفتن از آن نوع تفکری است که جایگاه انسان های قدسی را در اداره امور جامعه انکار می کند، چه آن نوع تفکر در قابیل ظاهر شود، و چه در کشنده ی ناقه ی صالح علیه السلام و چه در قاتل حضرت یحیی علیه السلام و چه در قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام، همه و همه یک وجه مشترک دارند و آن نفی قداست انسان های مقدس و معصوم است و کینه ورزی نسبت به آن ها.

وقتی مشکل اساسی بشر فهمیده شد و کربلا را به عنوان آینه ی نمایش چنین مشکلی نظاره کردیم، لعنت های مطرح شده در زیارت عاشورا، لعنت هایی از سر معرفت خواهد بود و موجب دست یابی به جایگاهی می شود که در طول تاریخ متوجه نقش انسان های معصوم بوده است و دیگر نه تنها انسان های معصوم را رقیب خود احساس نمی کنیم - تا بخواهیم به آن ها کینه ورزی کنیم - بلکه آن ها را هدیه ی الهی می دانیم که خداوند به ما نشان داده تا راه را گم نکنیم.

پیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام و یاران آن حضرت در کربلا آن است تا انسان ها از خود بپرسند چرا اسلام آن طور که باید و شاید نتوانست نقش خود را ایفاء کند و چرا کار جهان اسلام تا به آنجا کشیده شد که روبه روی پاک ترین انسان روزگار ایستادند؟ وقتی آن پیام درست دریافت شد همه ی آحاد جهان اسلام نسبت به سیری که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد، به تأمل فرو می روند.

اگر در باره ی طرز تفکر خلفای سه گانه یعنی ابابکر و عُمَر و عثمان مطالعه کنید می توان به این نتیجه رسید که خداوند حتماً انسان هایی بالاتر از آن افراد برای ادامه دین داریِ امت اسلام پروریده است. به عبارت دیگر

کربلا می خواهد بگوید خداوند در غدیر چیزی بالاتر از آنچه در سقیفه به بشریت عرضه شد، برای بشریت آماده کرده بود، پس بیائید به راهی برگردید که از آن جدا شده اید.

با توجه به حرکات سه خلیفه ی اول می توان پذیرفت که آن ها اسلام را به عنوان بهترین نظام برای اداره ی جامعه پذیرفته و برای تحقق آن تلاش نموده اند و سعی دارند به سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل کنند. در تاریخ هست که عُمَر به عنوان خلیفه ی مسلمین بنا دارد بازدیدی از فلسطین بکند، او و غلامش هر دو با یک شتر راه افتادند. قرار گذاشتند یک منزل عُمَر شتر را سوار شود و غلام مهار شتر را بکشد، و یک منزل غلام سوار شتر شود و عُمَر مهار شتر را به دست گیرد. هر کدام هم یک کیسه ی خرما به عنوان توشه ی راه به کمر داشتند. از قضا وقتی به دروازه ی فلسطین رسیدند، موقعی بود که غلام سوار شتر بود. چون مردمِ استقبال کننده از خلیفه، قبلاً او را ندیده بودند و تصور کردند کسی که سوار شتر است همان خلیفه است. پیش آمدند و از غلام تجلیل کردند، تا بالاخره معلوم شد خلیفه آن دیگری است. بنابراین از نظر ساده زیستی نمی توان تفاوتی بین خلیفه ی اول و دوم و حضرت علی علیه السلام گذاشت و مطلب را به همین خلاصه کرد، بلکه باید توجه داشت مسئله ی حاکمیت امام معصوم دقیق تر از این ها است که کمال او را صرفاً در سادگی و عدالت اقتصادی دنبال کنیم.

باز در تاریخ داریم؛ ابابکر وقتی در مکّه زندگی می کرد وضع مالی خوبی داشت و اکثر مالش را در مکّه و مدینه و در جنگ احزاب خرج کرد و وقتی خلیفه شد یک بز و یک شتر و یک قطعه زمینی که جوُ و

گندم در آن می کاشت، چیز دیگری نداشت. شب هنگام که خواست به خانه اش که در بیرون مدینه بود، برود، شخصی به او گفت: اجازه بدهید با شمع دنبال تان بیایم. او گریه کرد که امیرالمؤمنین شدم که با شمع بیت المال به خانه ام بروم! یعنی از نظر ظاهر مشکلی بین خلیفه ی اول و دوم و علی علیه السلام نبود که شما روی آن دست بگذارید و بگویید چون چنین کردند، کار به مقابله با فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله کشید. بلکه مسئله ی اصلی این بود که: جایگاه اسلام را درست تشخیص نداده بودند، منکر اسلام نبودند، ولی افقی را که اسلام در نهایت دنبال می کرد، نمی شناختند. تصورشان آن بود که اسلام آمده است که امور دنیایی ما را سرو سامان بدهد و لذا هر جا فکر می کردند نظر اسلام برای امور کافی نیست، نظر خود را بر نظر اسلام ترجیح می دادند. یعنی به جای این که دست شان را به اسلام بدهند و بالا بروند، پای اسلام را گرفتند و پایین کشیدند. این نوع عمل کرد نسبت به اسلام کار را به بی اعتبار دانستن هر معنویّتی می کشاند، و موجب تقویت روحیه ی تقدّس زدایی و بی رنگ کردن جنبه های قدسی دین می شود. تمام مطلبی که کار را به شهادت اباعبدالله علیه السلام کشاند در این طرز فکر اخیر نهفته است.

غفلت از باطن قدسی اسلام

اسلام برای آبادانی دنیا و آخرت مسلمین است، یک وقت شما می گویید اسلام را می خواهیم تا هم عاقبت مان را نورانی کنیم و هم دنیای مان را به سامان برسانیم، این همان است که خداوند در قرآن به ما

توصیه می فرماید که بگویید: «رَبَّنا اَتِنَا فِی الدُّنْیا حَسَنهً وَ فِی الاَخِرَهِ حَسَنهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّار»؛(۱)

به فرمایش قرآن عدّه ای از خدا فقط دنیا را می خواهند و می گویند: «رَبَّنا اَتِنَا فِی الدُّنْیا» خدایا فقط دنیا را به ما بده، خدا می فرماید: این ها در آخرت هیچ بهره ای ندارند «وَ مَالَهُ فِی الاَخِرهِ مِنْ خَلاقٍ».(۲) از حرکات و گفتار خلیفه ی اوّل و دوم بر می آید که متوجه باطن قدسی دستورات الهی نبودند، تصورشان آن بود که آن دستورات، یک مجموعه دستورات قراردادی است تا امور جامعه را به سرو سامان برساند و لذا اگر به نظرشان چیز دیگری می رسید که کارآیی بهتری داشت آن را عمل می کردند.(۳)

یک وقت انسان در عین توجّه کامل به قیامت، در دنیا هم طبق دستورات دینی زندگی آسوده ای را برای خود تهیّه می کند و بر این اساس به اسلام هم عمل می کند تا در حیاتِ ابدیِ، معذّب نباشد. ولی یک وقت اسلام را می خواهد که صرفاً دنیایش را تأمین کند، حالا هرجا اسلام مزاحم دنیایش شد - طبق این بینش- اسلام را کنار می گذارد. در حالی که اگر با افق اصلاح قیامت به اسلام بنگریم باید وقتی بین اسلام و امیال ما تعارضی پیش آمد، آن امیال را زیر پا بگذاریم. در صدر اسلام بینشی که بر سر کار آمد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را حذف کرد این طور بود که هرجا زندگیِ دنیاییِ مردم با اسلام اصطکاک پیدا می کرد تحت عنوان

ص: ۲۸

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۱.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۰.

۳- در صفحات بعد متذکر نمونه هایی از این نوع اعمال خواهیم شد.

«اجتهادِ خلیفه» اسـلام را کنار می گـذاشت. خلیفه دوم بار ها می گوید: «مُتْعَتان کانَتا عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللّه صـلی الله علیه و آله أَنَا أَنْهی عَنْهُما وَ أُعاقب عَلَیْهِما»؛(۱) دو متعه در زمان پیغمبر صـلی الله علیه و آله حلال بود من حرام کردم و عامل به آن دو را کیفر می کنم. معنی این حرف این است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرچه کرد، کرد، و قرآن هرچه گفت، گفت، نظر ما این است که صـلاح دنیای مردم همین است که ما می گوییم. این طرز فکر چه بخواهیم چه نخواهیم جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن مقام قدسی که او رسول خدا است و حکم خدا را آورده، تنزل می دهد و او را در حدّ یک مصلح اجتماعی پائین می آورد، به طوری که هرکسِ دیگر هم می توانـد در حـدّ او باشـد. در این نگاه جایگاهی برای امام حسـین علیه السـلام نمی ماند که حق داشته باشد یزید را نپذیرد و بخواهد حکم حق را بر مناسبات جامعه حاکم کند.(۲)

در تحلیل حادثه ای که در کربلا رخ داد بایـد نظرها رابه طرز فکری بینـدازیم که با نفی قـداست نبی و نبوت، مـدیران حقیقی جامعه ی اسـلامی یعنی اهل البیت علیهم السـلام را نادیده گرفتند و نگذاشتند آن ها آن طور که شایسته است جامعه را رهبری کنند. اگر معرفتی پشـتوانه ی وفاداری ما به امام حسـین علیه السلام نباشد نه تنها متوجّه ی جایگاه تاریخی حادثه ی کربلا نمی شویم و نمی توانیم کربلا را درست تحلیل کنیم، بلکه ممکن است به جنگ

ص: ۲۹

۱- علی رضا کهنسال، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۸۱، تفسیر کبیر فخر رازی، ضمن تفسیر آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُن..»

۲- در رابطه بـا نقشه هـایی که معـاویه جهت هـدم اسـلام کشـیده بود و شواهـد تاریخی مربوط به این امر در بحث بعـدی این کتاب مواردی خدمت عزیزان ارائه خواهد شد.

فرقه ای گرفتار شویم. در حالی که بحث بر سر یک نوع تفکر است و نقد آن تفکر، و نه بحث بر سر فرد یا افراد، به همین جهت هم امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه وقتی یکی از افراد بنی اسد در مورد جریان غصب خلافت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت سؤال می کند، می فرمایند: رها کن آن را، آنچه را باید به آن بپردازی پسر ابی سفیان یعنی معاویه است که تلاش دارد از جریان سقیفه به نفع خود استفاده کند و حزب اموی را بر سرنوشت ملت اسلام حاکم کند.

در تاریخ داریم در زمان خلیفه ی دوم لشکر مشغول کشورگشایی بود و بازار جنگ گرم بود، وقت اَذان شد، مؤذن در حین اذان گفت: «حَيِّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ یعنی بشتابید به سوی نماز که بهترین عمل است. خلیفه حساب کرد اگر این شعار مورد توجه قرار گیرد ممکن است انگیزه جنگ و جهاد ضعیف شود. دستور داد آن قسمت را از اذان حذف کنند و به جای آن بگویند: «الصّلاةُ خَيرٌ مِنَ النَّوم». جمله ای که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بودند در اذان باشد، به دستور خلیفه ی دوم حذف شد!(۱)

و این در حالی است که خداوند فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛(۲) هر آنچه را رسول خدا برای شما آورد

۱- قوشجی در شرح تجرید می گوید: عمر بالای منبر گفت: «ایّهاالنّاس! ثلاث کنّ علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا انهی عَنْهُنَّ وَ اُحَرِّمُهُنَّ و اُعاقِبُ عَلیهِنَّ، مُتْعَهُ النِّساء وَ مُتْعَهُ الحجّ وَ حيِّ علی خيرالعمل»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آنها را نهی کرده و حرامم می نمایم و هرکس به انجام آنها مبادرت نماید را عقوبت می کنم که عبارتند از «متعه ی نساء» و «متعه ی حج» و «گفتن حيِّ علی خيرالعمل» در اذان، (ترجمه ی الغدیر، ج ۱۲، ص۷۹).
۲- سوره ی حشر، آیه ی ۷

بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، دست بکشید، تقوای الهی پیشه کنید، به درستی که خداوند شدیدالعقاب است.(۱)

اسلامِ دنیایی شده

حرف این است که چرا چنین برخوردی با اسلام و سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می کردند؟ عرض شد از حرکات و گفتارشان برمی آید که از نظر آن ها اسلام برای دنیا بود و هر جای اسلام با دنیا منطبق نبود باید کنار بگذارند، و این یک طرز فکر بود نه این که فقط شخص خلیفه دوم چنین بینشی داشت، بلکه جریانی که دست به دست هم داد و سقیفه را در مقابل غدیر به وجود آورد، دارای چنین طرز فکری بود.

خلیفه ی اول؛ خالدبن ولید را فرستاد تا با از دین برگشتگان برخورد کند، خالد مردان آن ها را در آغل های چارپایان گرد آورد و همه را آتش زد، عمر به ابابکر نسبت به کار خالد اعتراض کرد و گفت: آیا اجازه می دهی مردی، مردم را به گونه ی خدای بزرگ شکنجه کند؟ ابوبکر گفت: شمشیری را که خداوند بر روی دشمنان خویش برهنه ساخته در غلاف نخواهم کرد.(۲)

در حالی که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله هست که : «کیفردادن به آتش تنها در خور پروردگار است».(۳)

۱- آیا وقت آن نرسیده است که اندیشمندان اهل سنت این حادثه را تحلیل کنند و به تبعات آن بیندیشند و از خود بپرسند این که معاویه و یزید به خود این اندازه حق می دهند که در مقابل احکام الهی نظر دهند، ریشه اش در کجاست؟

۲- الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۰۰- ترجمه الغدیر، ج ۱۳، ص ۳۰۹.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۲۵.

باز در تاریخ داریم؛ چون خبر کشتن مالك بن نویره به ابوبکر و عمر رسید، که خالدبن ولید، مالك بن نویره را کشت و همان شب با همسر او هم بستر شد. عمر به ابوبکر گفت: خالد با آن زن فحشاء نمود، تازیانه اش بزن. ابوبکر گفت: نه! او در امر دین گرفتار لغزش شده است. عمر گفت: او مسلمانی را کشته او را بکش، ابوبکر گفت: نه! او در امر دین گرفتار لغزش شده، و من شمشیری را که در روی ایشان برهنه کرده در غلاف نمی کنم.(۱)

راستی به چه جرمی مالك بن نویره آن صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله، کشته شد؟ مگر پیامبر نفرمود: هر مردی که گواهی به یگانگی خدا و رسالت من بدهد نباید خون او را ریخت، مگر یکی از سه کار را انجام دهد، کسی را بکشد، زنای محصنه کند، دین خود را رها کند.(۲)

کار آنچنان زشت بود که وقتی عمر با ابابکر روبه رو شد، در باره خالد به او گفت: «دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرد، او را کشت و سپس بر زنش جهید»(۳)

این فکر که نسبت به مجازات خالدبن ولید کوتاهی می کند، فکری است که دین را فقط برای دنیا می خواهد و نه برای نورانی شدن انسان و نه برای سعادت ابدی او. این تفکری بود که امویان توانستند میوه های آن را بچینند و نه تنها حضرت اباعبدالله علیه السلام را شهید کردند که هر مؤمنی که

۱- تاریخ الخمیس، ج۲، ص ۲۳۳- ترجمه الغدیر، ج ۱۳، ص ۲۳۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۶۳.

۳- الغدیر، ج ۱۳، ص ۳۱۶.

مقیـد به آداب الهی بود و آن ها را تأییـد نمی کرد را به مسلخ فرسـتادند که از جمله ی آن ها حجربن عدی بود که به دسـت معاویه شهید شد.

بـا غفلت از ارزش تقوا و پشت کردن به انسان های قدسـی، به مرور روحیه ای به میـدان آمـد که با پاسـداری از ارزش ها سـرِ جنگ دارد و از هر حامل ارزشی که به بالاتر از دنیا فکر کند متنفّر است.

کتاب صـحیح مسـلم نقل می کند که: پیامبر صـلی الله علیه و آله در حال احتضار بودند، فرمودند: بیایید تا نوشـته ای برای شما بنویسم که هرگز پس از این گمراه نشویـد و کاغـذ و قلم خواسـتند. تاریخ گواه است که خلیفه دوم گفت: این فرد - اشاره به پیامبر صلی الله علیه و آله - هذیان می گوید.(۱)

یعنی پیامبری را که قرآن درباره اش می فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»؛(۲)

هرگز از روی میل خود سـخن نمی گوید و هرچه می گوید حقّ است، خلیفه ی دوم در باره ی آن حضـرت گفت: «اِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُر»؛ این مرد هـذیان می گویـد. بعـد ادامه می دهد و می گوید: «حَسْبُنَا كِتَابَ الله»؛ کتاب خدا ما را کافی است. یعنی ما از پیغمبر صلی الله علیه و آله توصیه و راهنمایی نمی خواهیم.

مگر کتاب خـدا نمی گوید: باید از پیامبر صـلی الله علیه و آله اطاعت کنید؟ می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ...»؛(۳) ای مؤمنان خـدا را اطاعت کنیـد و رسول و اولی الأمر خود را نیز اطاعت نماییـد... و یا مگر قرآن نمی فرماید: «أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵.

۲- سوره ی نجم، آیه ی ۳.

۳- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛(۱)

ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم شرح و تبیین نمایی، تا تفکر کنند. پس چرا دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نادیده گرفته می شود؟

با دقت بر این نکات است که می توان گفت در تفکری که از سقیفه شروع شد، قرآن وسیله ای برای امور دنیایی گشت و لذا آن جا که تصور می شد قرآن جواب گوی امور آن دنیایی که آن ها برای خود تنظیم کرده اند نیست، دستورات را آن رعایت نمی کردند.

تفاوت دو نوع برخورد با اسلام

چنانچه ملاحظه می شود بحث در رابطه با اختلاف دو گروه به نام شیعه و سنی نیست، بحث بر سر دو نوع برخورد با قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و موضوعِ مورد بحث یک مسئله ی معرفتی است و توجه به آثار و تبعات آن معرفت در سیر تاریخ دارد. اگر جامعه ی اسلامی این موضوعات را نشناسد نمی تواند خطرات آینده را پیش بینی کند و از آن ها عبور نماید، عین این مشکلات ممکن است برای انقلاب اسلامی و نیروهای متدیّن آن پیش بیاید. باید فکر و بینشی را بشناسیم که در صدر اسلام علی علیه السلام را کنار گذاشت تا اولاً: خودمان در آن ورطه نیفتیم، ثانیاً: جریان هایی را که در دل جامعه شیعی همان طور فکر می کنند، بشناسیم تا انقلاب اسلامی را از گرفتارشدن در چنگال آن جریان ها حفظ نماییم.

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

بسیار پیش می آید که رفیق بنده و رفیق جنابعالی بدون آن که متوجه شود، تجزیه و تحلیلش از اسلام شبیه همان تفکری است که در سقیفه ظهور کرد و برداشتش از اسلام همان طوری است که نمی تواند غدیر را بپذیرد. غافل از این که آن طرز فکری که ابعاد الهی انسان را نمی شناسد و رابطه ی بین تشریع و تکوین را نمی فهمد و همه چیز را سیاسی بررسی می کند، کارش به کُشتن مظاهر معنوی منجر می شود. باید در جریان شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به این موضوع فکر کرد که چرا پس از پنجاه سال از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از مسلمانان حاضر شدند دست به کشتن کسی بزنند که معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او و برادرش سفارش ها کرده و حضرت سیدالشهداء در مقابل لشکر عمرسعد فرمودند: «أَ وَ لَمْ یَبْلُغْکُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِی وَ لِأَخِی هَذَانِ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّه»(۱) آیا به راستی سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد من و برادر ام به شمایان نرسیده است که فرمود: این دو؛ سید و سالار جوانان اهل بهشت اند؟ این طور نیست که منکر سخن حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودند، مشکل آن بود که در فرهنگی قرار داشتند که رعایت سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را مصلحت نمی دانستند، و این آن فرهنگی است که در سقیفه ظهور کرد.

یک نوع فکر و فرهنگی در سقیفه ظاهر شد که معتقد است از اسلام استفاده کند ولی هرجا به نظر او اسلام جواب نداد با نظر خودش کار را ادامه دهد، زیرا معتقد است اسلام هم مثل هر چیزی کهنه می شود و دورانی دارد. این طرز فکر را در گفته خلیفه دوم به وضوح می توان دید،

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۷.

وقتی می گوید: «همان طور که یک شتر در طول عمرش حالات گوناگونِ توانایی و جوانی و ناتوانی و پیری دارد، اسلام همین طور است»(1)

از این جمله بر می آید که اسلام هم یک طرز فکر بشری است، مثل طرز فکر افلاطون و جان لاک که در عین قابل احترام بودن نمی توان تا ابد به آن مقید بود. حرفشان این است که اسلام مربوط به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، امروز باید خودمان با فکر خودمان به اسلام کمک کنیم.

آیا نباید تعجّب کرد که چگونه به دینی که خالق هستی برای کلّ بشر آورده و فوق عالَم است و شامل مُرور زمان نمی شود، از این منظر نگاه می شود؟ چون فکر می کردند دین خدا هم یک پدیده مادّی و عصری است و همان طور که مادّه فرسایش پیدا می کند، آن هم فرسایش پیدا می کند! حال اگر امام حسین علیه السلام بخواهد جامعه را به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برگرداند و بگوید: «أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لَا بَطِراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی صلی الله علیه و آله أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَهِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام»؛(2) من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن خروج نکردم، بلکه؛ جز این نیست که من به منظور اصلاح در دین جدّم قیام نمودم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. من می خواهم مطابق سیره ی جدّم رسول خدا و پدرم علی بن ابی طالب«علیهما السّلام» رفتار نمایم. در منظر آن ها

1- علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»، معنویت تشیع، ص 54، انتشارات تشیع، سال 1385.

2- بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

چنین فردی طغیان گر است و طبق عقل جامعه عمل نمی کند و می خواهد ما را به گذشته برگرداند.

به حاشیه رفتن معنویت!

پس اگر حضرت زینب علیها السلام یا سایر ائمه علیهم السلام جریان سیدالشهداء علیه السلام را به روز دوشنبه و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سقیفه مرتبط می کنند برای آن است که ما را به تأمل و تفکری دعوت کنند که بتوان معضلات اجتماعی خود را به طور ریشه ای حل کنیم و به افکار و دیدگاه هایی که منجر به این مشکلات می شود نظر نماییم و بفهمیم تفکری که معنویت را به حاشیه می راند، هرچند با ظاهر اسلامی به میدان بیاید، در نهایت، با حقیقی ترین روشِ اصلاح امور که در امامی معصوم علیه السلام تجلی می یابد، به مقابله بر می خیزد. در ابتدا هیچ کس فکر نمی کرد با تفکری که در سقیفه ظهور کرد کار به قتل فرزند پیامبر بکشد، ولی چون پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله یادشان رفت که قرآن آمده است تا بشر را آسمانی کند غدیر فراموش شد و امام به شهادت رسید. آسمانی شدن بشر ممکن نیست مگر این که کسی مدیریت جامعه را در دست بگیرد که به عنوان انسانی معصوم، با باطن قرآن مرتبط باشد، همان شخصیت هایی که ابتدا قرآن آن ها را به عنوان اهل البیت، عین عصمت و طهارت معرفی کرد(۱)

و سپس فرمود: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛(۲)

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- سوره واقعه، آیات ۷۹- ۷۷.

آن قرآن، قرآن بلند مرتبه ای است که در کتابی پنهان و دور از دسترس همه قرار دارد و هیچ کس نمی تواند با آن تماس پیدا کند مگر آن مطهرون و اهل عصمت و طهارت. وقتی مقصد اصلی قرآن فراموش شد هم سقیفه جای غدیر می نشیند و هم یزید جای حسین علیه السلام و هم امام در کربلا شهید می شوند.

افتخار ابدی بر آن هایی باد که بی سروصدا در آن غوغای سقیفه متوجّه ی غدیر شدند و ما را وابسته به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمودند. اکثر مسلمانان تحت تأثیر فضایی قرار گرفتند که اصحاب صحیفه(۱)

در سقیفه پدید آوردند و لذا ابتدا تعداد شیعیان کم بود امّا همین تعداد کم، به خوبی درک کردند که اهل سقیفه در نهایت کارشان به کجا خواهد کشید، و به همین جهت شیعه دامن ائمه علیهم السلام را گرفت.

مؤمن واقعی کسی است که به حقایق قدسی و معنوی عالم ایمان دارد و متوجه نقش فعّال آن ها در تمام مناسبات بشری است. در مقابل چنین بینشی، آن بینشی که در عین پذیرش اسلام، معتقد به نقش فعّال امور معنوی نیست، به انسان های قدسی و معنوی توجهی ندارد، و سقیفه بر همین اساس پایه گذاری شد، به طوری که کارگزاران آن معتقد نبودند

۱- جریان صحیفه در بحار ج ۸ ص ۳۳ وشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۵۴ آمده ،که پس از ماجرای غدیر خم گروهی به این نتیجه رسیدند پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام قدرت بر ضد حکومت علی علیه السلام مبارزه کنند و پیمان نامه ای با امضاء ۳۴ نفر تهیه و آن را به ابوعبیده جرّاح دادند مبنی بر این که محمد صلی الله علیه و آلهرسالت خود را انجام داد و کسی را جانشین قرار نداد و اختیار حکومت را به عهده ملت گذارد تا رهبری ملت موروثی نشود...

برای امور جامعه نیازمند انسانی هستند که با عالم قدس و معنویت ارتباطی خاص دارد.

نظام سرمایه داری با تکیه بر لیبرال دموکراسی، گمان کرد با کار و تولید می تواند امور جامعه را سر و سامان دهد و جایی برای رهنمودهای انبیای الهی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی قائل نبود و نه تنها معنویت را به چیزی نگرفت، بلکه روحیه ی کینه ورزی با امور معنوی را تقویت نمود و درنتیجه بشر را امروز با بحرانی این چنین سهمگین روبه رو کرد. همان بحرانی که جهان اسلام با حضور امویان با آن روبه رو شد، بحران مقابله با قداست ها که منجر به شهادت حضرت امام حسین علیه السلام شد. ریشه ی همه ی این بحران ها - اعم از بحران های دوران اموی، و یا بحران های جهان امروز - را باید در توجه بیشتر به زمین و غفلت از آسمان معنویت جستجو کرد، این روحیه در سقیفه به یک نحو ظاهر شد و در مارکسیم لنینیسم به نحوی دیگر و در لیبرال دمکراسی به صورتی دیگر.

در سقیفه هیچ کس منکر آن نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: «اَلْحَقُّ مَعَ عَلِی وَ عَلِی مَعَ الْحَق»؛(۱) حق همواره با علی علیه السلام همراه است و علی علیه السلام نیز همواره با حق است. این حدیث و امثال آن را همه از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند و در کتاب های خود نیز آن ها را آورده اند، منتها در سقیفه روحیه ای حاکم بود که تصور می کرد برای اداره جامعه به چیزی غیر از شریعت الهی احتیاج است و آن زرنگی های حاکمان است و باید گروهی بر سر کار آید که با اندیشه ی بشری جامعه را اداره کند و امور

۱- «ینابیع الموده»، قُنْدُوزی شافعی، ص ۹۰.

دیانت را برای امور شخصی بگذارد. این ها اعتراض های حضرت زهرا علیها السلام را به چیزی نگرفتند که فرمودند با این کار در امور دنیایی و آخرتی ناکام می شوید،(۱)

و متأسفانه بعد از روبه روشدن با ناکامی ها و بحران ها، باز هم آن طور که باید و شاید ریشه ی مشکل را تحلیل نکردند، تا آن که حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا عمق فاجعه را نمایاند، و روشن کرد وقتی اصالت به منافع دنیایی داده شود بهترین انسان ها به مسلخ می روند و در نتیجه جامعه یک روز هم روی خوش به خود نخواهد دید، هم چنان که با غفلت از مرحوم مدرّس مردم ایران بیست سال گرفتار رضاخان شدند.

آفت تولید بدون توحید

بینشی که در سقیفه حاکم است اگر به ایمان هم نظر دارد، آن ایمان را برای رونق اقتصاد می خواهد و پیشرفت اقتصادی مد نظر اوست و لذا اگر در جایی دستورات الهی با پیشرفتِ مد نظر او سازگاری نداشت، با اصالت دادن به پیشرفت، از کنار آن دستور رد می شود، چون در این بینش، صعود معنوی به خودی خود اصالت ندارد، بلکه معنویت را هم برای تأمین دنیا می خواهد. چنین نگاهی به دین، آرام آرام نه تنها دین را به حاشیه می راند بلکه آن را مزاحم پیشرفت می بیند و یک نحوه بدبینی نسبت به آن پیدا می کند.

لازم است عزیزان توجه داشته باشند که با چه رویکردی باید به پیشرفت های اقتصادی چشم دوخت و با چه بینشی به آن ها پرداخت. به

۱- خطبه ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه.

عنوان مثال اگر یک دولت با شعار تنش زدائی باب مذاکره با آمریکا را باز کند ولی اصالت را به فرهنگ غرب بدهد، تسلیم اهـدافی می شود که آمریکا برایش ترسیم می کنـد. ولی اگر باب مـذاکره با آمریکا را باز کند تا بدون آن که مرعوب فکر و فرهنگ غرب شود، حقوق ملت را از آن بگیرد، تسلیم اهـداف آمریکا نمی شود و این دو، با دو رویکرد یک شعار می دهند ولی دو نـتیجه بـه دنبـال دارد. مثـل رویکرد بـه خصوصـی سـازی و انـداختن ثروت ملـت در دست سـرمایه داران و رویکرد به خصوصـی سازی برای آن که مردم - به جای ادارات دولتی- سـرنوشت خود را در دست بگیرند، که با یک شعار دو رویکرد را دنبال می کنند.

مسلّم هر انـدازه که انسان ها مؤمن و متـدین باشـند به همان اندازه امور اقتصادی و اجتماعی آن ها در سامان بهتری است ولی این به آن معنی نیست که ایمان برای رونق اقتصاد است و در این راستا به اقتصاد اصالت دهیم.

ما را برای قیامت آفریـده انـد، چه بخواهیم و چه نخواهیم و لـذا نباید همه ی همّت خود را صـرف امور دنیایی کنیم وگرنه هم دنیـا را از دست می دهیم و هم منزل اصـلی خـود، یعنی قیـامت را. پس وای اگر نسـبت به معنویّات حسّـاس نباشـیم، وای اگر بخواهیم با اهداف دنیایی به مقصد برسیم، وای اگر الفاظ و شعارهایمان دینی باشد ولی در جهت دنیا و دنیاداری به کار روند. نتیجه اش این می شود که چیزی نمی گذرد یزید، امیرالمؤمنینِ جامعه ی اسـلامی خواهد شد و متأسفانه همه به جز اهل ا لبیت علیهم السلام تحمّل کردند که یزیدِ میمون بازِ مشروب خوارِ تحت تأثیرِ

ص: ۴۱

فرهنگ غربِ آن زمان - یعنی روم- بیاید و سرنوشت جامعه اسلامی را به دست بگیرد.(۱) چون اهل دنیا جز دنیا نمی خواهند و یزید هم دنیای آن ها را تأمین می کرد و لذا هیچ کس صدایش در نیامد و متوجّه ی عمق فاجعه ای که برای دنیا و آخرتشان در پیش بود نشدند(۲)

می گویند آن ها حکومت می خواهند، ارزانی شان باد، ما هم در زیر سایه آن ها به امور دنیایمان می رسیم.

وقتی معتقد باشیم فلان مسئول اگر اعتقاد محکمی به اسلام و انقلاب ندارد، و اگر خانواده اش هم مقیّد به رعایت ظاهر اسلامی نیستند، چون خوب کار می کند پس باید به او نقش تعیین کننده داد و شرایط طوری شود که حرف آخر را او بزند، باید منتظر همان نتایجی بود که از طریق سقیفه به جامعه ی اسلامی رسید. در چنین شرایطی نه تنها نیروهای انقلابی حذف می شوند، بلکه کار به کشتن فرزندان معنوی انقلاب کشیده می شود، و ناخواسته زمینه برای پذیرش امثال رضاخان فراهم می شود. همین بینش است که در ابتدا چون جرئت نمی کند بگو ید پیغمبر می خواهیم چه کنیم، می گوید: آخوند می خواهیم چه کنیم، ولی از حرکات آن ها روشن است که به نبوّت اعتقاد ندارند و می خواهند زیر بار

۱- به پاورقی های صفحات ۲۶ تا ۳۰ از کتاب «کربلا مبارزه با پوچی ها» از همین مؤلف رجوع فرمائید.
۲- امام حسین علیه السلام فرمودند: «عَلَی الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْأُمَّهُ بِرَاعٍ مِثْلِ یَزِید» وقتی امت اسلام به حاکمی چون یزید دچار شود باید با اسلام وداع نمود.(اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۴.)

احکام الهی نرونـد و مخالفت با روحانیت را - یعنی جریانی که متذکر احکام الهی است - بهانه کرده اند و به تولیدِ بی توحیدْ دل سپرده اند.

خداونـد وقتی می خواهد حضـرت موسـی علیه السـلام را برای مقابله با فرعون مجهّز و آماده کند می گوید: ای موسـی قیامت آمـدنی است... و مواظب باش اهل هوس تو را از آن منصـرف نکننـد و پیرو هوس آن ها نشوی که در آن حالت نابود خواهی شـد؛ «فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى»؛(۱) یعنی در حین تلاش سیاسـی اجتماعی، اگر از مقصد اصـلی که همان قیامت و آماده شدن برای ابدیت است، باز بمانی نابود می شوی.

منزل اصلی هرکس، قیامت است. ما در زمین آمده ایم تا شایسته ی زندگی قیامتی شویم و دین هم برای قیامتی کردن ما آمده است، حـال اگر فکری آمـد که مـا را به کلی از قیامت غافل نمود و تماماً متوجّه دنیا کرد، این فکر، در تقابل با سـعادت انسان است. تحت تأثیر چنین فکری آرام آرام احساس می کنیـد دیگر مؤمنان را دوست ندارید، دنیاداران را بیشتر دوست دارید و به نوع زنـدگی و برنامه های آن ها علاقه منـد هستیـد. کم کم متدیّنین را مسـخره خواهید کرد، نسـبت به روحانیّت بی توجه می شویـد و می گوییـد: این ها نقش تولیـدی ندارند، می گویید: ادیسون برق اختراع کرد، آخوند چه کار می کند؟ در حالی که برق در عین این که می تواند وسیله ای جهت راحت کردن امور زندگی باشد ولی هرگز با برقی که ادیسون اختراع کرد، نمی توان زنـدگی زمینی را آسـمانی نمود. پیامبران علیهم السـلام آمدند زمینی ها را به ابدیت متصل گردانند و آن ها را به ساحتی فوق ساحت زمین دعوت

۱- سوره ی طه، آیه ی ۱۶.

نمایند. اگر ذهن و فکر جوانان ما را تولید بدون توحید اشغال کرد، دیگر گوششان نسبت به سخنان پیامبران علیهم السلام شنوا نیست تا بخواهند بر اساس دستورالعمل پیامبران الهی زندگی کنند. و اگر این راه ادامه یابد روح کلی جامعه به مسیری می رود که تحملِ به قتل رساندن قدسی ترین انسان ها برایش آسان می شود. به همین جهت است که می توان گفت فرهنگی که در سقیفه پایه گذاری شد فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را در کربلا کشت. آن ها فکر نمی کردند، حرکت شان منجر به چنین فاجعه ای شود، ولی حضرت زینب علیها السلام به ما نشان دادند که کربلا از کجا پایه ریزی شد. همچنان که اصالت دادن به ارزش های غربی در صدر مشروطه، روح جامعه را به سمتی کشاند که شیخ فضل الله نوری را مانع اهداف خود دید و لذا تحمل شهادت او برای جامعه آسان شد. و پس از آن بود که پنجاه سال حکومت وابسته پهلوی پای گرفت.

دامن زدن به جوّ تولیدِ بدون توحید، باعث می شود، دانشجوی رشته ی مهندسی و پزشکی گمان کند دروس معرفت دینی و اخلاق چیز اضافی است.(۱)

آنقدر هویت دینی، که اصل و اساس هویت هر انسانی است، بی رنگ می شود که دانشجویان ما هویّت خود را در تخصّص خود جستجو می کنند و نه در ایمان و بندگی خود. لذا تعالی و حیات خود را در هر چه بیشتر فرو رفتن در تخصص می جویند. در حالی که رسول

۱- این غیر از آن است که ما نیز معتقدیم متأسفانه دروس معارف اسلامی از نظر موضوع و محتوا آن طور که باید و شاید ارائه نمی شود.

خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّین»؛(۱) چون خداوند خیری را برای بنده ای اراده کند او را علاقمند به تعمق در دین می کند. چون سعادت اصلی انسان با آشنائی و معرفت هر چه بیشتر به دین، تأمین می شود.

وقتی روحیه ی مطرح شده در سقیفه را به کمک توجه دادنِ حضرت زینب علیها السلام و حضرت رضا علیه السلام شناختیم،(۲) می توانیم موقعیّت تاریخی حضرت اباعبدالله علیه السلام را درست درک کنیم و تحلیل صحیحی از نهضت آن حضرت داشته باشیم.

وقتی امور فرعیِ زندگی عمده شود

اباعبدالله علیه السلام فکر و فرهنگ دنیاپرستی را رسوا کردند. وقتی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای به اسم دین بر رأس جامعه قرار گرفتند ولی از اسلام صرفاً اداره ی امور دنیایی شان را می فهمیدند، در نهایت کار به حاکمیت یزیدِ میمون بازِ غرب زده می کشد و اباعبدالله علیه السلام را به عنوان کسی که بر امیرالمؤمنین جهان اسلام - یعنی یزید- خروج کرده به قتل می رسانند و شهر را چراغانی می کنند، چون در بینشی که سقیفه به آن دامن زد، یزید خودی قلمداد می شود و پسر پیامبر صلی الله علیه و آله خارجی و غیر خودی قلمداد می گردد.

۱- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲- رویات مربوط به حضرت امام رضا علیه السلام در موضوع سقیفه و عاشورا، در ابتدای بحث مطرح شد.

همچنان که قبلاً عرض کردم حضرت اباعبدالله علیه السلام در بدو خروج از مدینه نامه ای که به محمد حنفیه می نویسند و می گویند: «أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لَا بَطِراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی صلی الله علیه و آله أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَهِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام»؛(۱)

من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن خروج نکردم، بلکه؛ جز این نیست که من به منظور اصلاح در دین جدّم قیام نمودم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. من می خواهم مطابق سیره ی جدّم رسول خدا و پدرم علی بن ابی طالب«علیهما السّلام» رفتار نمایم.

حضرت با این که فلسفه ی قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر اعلام می کنند و می فرمایند می خواهم سُنّتِ جدّم را إحیاء کنم، باز عدّه ای از مذهبی های آن زمان به او نصیحت می کنند که از این کار منصرف شو.(۲)

چون در آن شرایط حساسیت جامعه بر روی اصل دیانت کم شده و امور فرعی بیشتر در زندگی ها عمده گشته بود.

علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در کتاب «معنویت تشیع» می فرمایند: در ده سال که امام حسین علیه السلام بعد از شهادت امام حسن علیه السلام در مدینه بودند آنقدر شرایط سخت شده بود که کسی به ایشان رجوع نمی کرد تا مسائل فقهی خود را بپرسد و لذا از امام حسین علیه السلام حدیث فقهی باقی نمانده است. این بدین معنی است که امویان شرایط فرهنگی جامعه را طوری

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲- به نوشتار «کربلا در سطوح مختلف تحلیل» از همین مؤلف رجوع شود.

قبضه کرده بودند که همه، همه کاره اند و امام هیچ کاره، و مؤمنین واقعی و در رأس آن ها امام حسین علیه السلام هیچ نقشِ فرهنگی در جامعه نداشته اند و در انزوای کامل بودند، هر بی سر و پایی به عنوان کارشناس و متخصّصِ اسلام حق نظر داشت مگر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آن ها کردند.

با توجه به نکته ی فوق؛ حال ببینید نهضت اباعبدالله علیه السلام چگونه جهت کلی جامعه اسلامی را تغییر داد، به طوری که چیزی نمی گذرد، چهار هزار دانشمند از سراسر جهان اسلام پای درس امام صادق علیه السلام حاضر می شوند. چون با شهادت امام حسین علیه السلام جهان اسلام متوجه شد با حذف اهل البیت علیهم السلام کارش به کجا کشید، در اثر همین رجوع همگانی بود که بنی عباس توانستند با شعار برگشت به اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله بنی امیه را از صحنه بیرون کنند. به همین جهت باید گفت: اسلام را کربلا نگه داشته است چون کربلا حامل یک فکر و بینش بود، کربلا یک خاطره نبود بلکه نمایش عمق فاجعه ای بود که جامعه مسلمین بدان گرفتار شده بود و به همین جهت اولین اعتراض ها از دربار عبیدالله و یزید شروع شد.(۱)

ص: ۴۷

۱- عثمان برادرعبیدالله بن زیاد گفت: دوست داشتم همه فرزندان زیاد تا قیامت ذلیل باشند و حسین بن علی کشته نشود. (طبری، ج۴ ، ص۳۷۵ و حماسه حسینی، ج۳ ، ص۲۱۶) مرجانه، مادر ابن زیاد به پسرش گفت: «یا خَبیث! قَتَلْتَ اِبْنَ رَسُولِ الله، وَالله لا تَرَی الْجَنَهَ اَبَداً»؛(تذکره سبط، ص ۲۵۹) ای خبیث؛ فرزند رسول خدا را کشتی؟ به خدا سوگند هرگز بهشت را نخواهی دید. پس از شهادت حسین علیه السلام ابن زیاد در مسجد کوفه منبر رفت و گفت: «اَلْحَمْدُلله اَظْهَرَ الْحَقَّ وَ اَهْلَهُ وَ نَصَرَ اَمِیرَالْمُؤْمِنین یَزِیدَ وَ حِزْبَهُ، وَ قَتَلَ الْکَذّابَ إ بْنَ الْکذّاب اَلحُسَیْنَ وَ شِیعَتَهُ»؛ حمد خدا را که حق را و اهل حق را پشتیبانی کرد و امیرالمؤمنین یزید و گروه او را یاری رساند، و دروغگوی، پسر دروغگو یعنی حسین و یارانش را به قتل رساند. که در این جا «عبدالله بن عفیف اَزدی غامدی» با چشم های نابینا، به پا می خیزد و می گوید: «پسر مرجانه! دروغگوی پسر دروغگو، تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده است.» ، عاقبت هم به دستور عبیدالله کشته می شود ولی اجازه نداد عبیدالله جوّ جامعه را به نفع امویان تغییر دهد.(الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۱۷) یحیی بن الحکم، برادر مروان، در دربار یزید گفت: بین شما و پیامبر خدا در روز قیامت جدایی افتاد، من دیگر در هیچ کاری با شما شرکت نمی کنم. (طبری، ج۵ ، ص۳۵۹ و حماسه حسینی، ج۳ ، ص۳۵۲) هند زن یزید وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلامرا شنید، خود را در لباس مخصوص مستور کرد و از اندورن به مجلس مردان آمد و گفت: آیا این سر حسین فرزند فاطمه است؟! یزید به او گفت: تو برای او گریه و عزاداری کن، خدا بکشد ابن زیاد را که در کشتن او تعجیل کرد. (طبری، ج۳ ، ص۳۵۴) پسر یزید خود را از خلافت خلع کرد و بر یزید و معاویه لعنت فرستاد و حق را به جانب حسین و علی«علیهما السلام» داد و از همه مهم تر؛ نتیجه کربلا- این بود که پرده ی نفاق حاکمان دریده شد و حساب سلطنت از دین جدا گشت. امام علیه السلام در روز عاشورا فرمود: «ایْمُ اللَّهِ إِنِّی لَأَرْجُو أَنْ یُکْرِمَنِی رَبِّی بِالشَّهَادَهِ بِهَوَانِکُمْ ثُمَّ یَنْتَقِمُ لِی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لَا تَشْعُرُونَ. » (مقتل خوارزمی، ج۲ ، ص۳۲. بحار الأنوار ، ج ۴۵، ص ۵۲) به خدا قسم من امیدوارم که پروردگارم مرا به وسیله ی شهادت گرامی بدارد و انتقام مرا از شما از طریقی که ندانید بگیرد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام، تا دوازده سال – دیگر بنی امیه به

جای حمله در حالت دفاع قرار گرفتند، و این اوّلِ سقوط یک حکومت است- نهضت ها و خونریزی ها ادامه یافت و پس از آن همان خانه ای که در زمان حسین علیه السلام کسی درِ آن را نمی زد، با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم علیه السلام به وجود آمد، مسلمانان از اطراف و اکناف مانند سیل به همان خانه رجوع کردند و پس از آن؛ روز به روز به آمار شیعیان اهل البیت علیهم السلام افزوده و حقّانیت و نورانیتشان در هر گوشه از جهان اسلام نمایان شد، حقّانیتی توأم با مظلومیت، و این واقع بینی امام حسین علیه السلام را روشن می کند.

امروز هم بایـد پیـام کربلاـ را بگیریم و بـا آن زنـدگی کنیم، و متوجه شویم اگر اصالت را به چیزی جز ایمان دادیم دیر یا زود بهترین چهره های معنوی خود را به مسلخ می کشانیم. از خداوند عاجزانه تقاضامندم به حقیقت حسین علیه السلام و یاران او ما را متوجه عبرت هایی بگرداند که باید از کربلا برای زندگی امروز خود به دست آوریم.

غفلت از عقل قدسی شریعت

از خود بپرسیم آیا ما باید زندگی مان را از دستورات وحی الهی بگیریم که صاحب هستی توسط پیامبرش صلی الله علیه و آله به ما رسانـده است، یا زنـدگی مان را بر اساس عقل بنده و جناب عالی و فلان کارشـناس و فلان تکنسین و فلان متخصّص و روان شـناس تنظیم کنیم؟ آیا این کار منطقی است که جز به برنامه ی خالق هستی، به برنامه ی دیگری اعتماد کنیم؟ بعضی ها گفته انـد که راجع به قیـامت برای کودکـان و جوانـان چیزی نگوییـد، چـون از نظر روان شناسـی خوب نیست. این حرف چه انـدازه قابـل اعتمـاد است؟ ائمه دین علیهم السـلام به ما فرموده انـد: «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْ ءٍ قَبِلَتْهُ.»؛(۱) قلب جوان ماننـد زمین خـالی است که هر بـذری در آن افشانـده شود قبول نمایـد. لـذا طبق دسـتورات ائمه ی دین علیهم السلام باید از همان کودکی از قیامت برای آن ها سخن گفته شود تا

۱- «کشف المحجه لثمره المهجه»، سید ابن طاووس، ص ۲۲۳.

میل ها و هوس هایشان را بتوانند کنترل کنند، قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ»؛(۱) کسانی که به خاطر فراموش کردن روز حساب، از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی دارند. حالا آن آقای به اصطلاح کارشناس بگوید از قیامت برای کودکان و جوانان سخن نگوئید. این به همان معنی است که فرهنگ سقیفه را جایگزین فرهنگ غدیر بکنیم و انتهای کار بسیار دردناک خواهد بود. حرفی را که آن به اصطلاح کارشناس در حال حاضر می زند ما نمی دانیم ده سال دیگر چه نتیجه ای می دهد. وقتی نتیجه ی ده سال دیگرِ آن پیشنهاد معلوم نیست آیا می توان عمر خود را بر روی آن حرف ها گذارد؟ باید از این گونه افراد پرسید ما باید حرف امثال شما را در این امور که مربوط به آینده اساسی زندگی است بپذیریم یا حرف صاحب هستی را؟ آیا بنده می توانم در مسائل اصلی زندگی حرف های تجربه نشده ی فلان متخصّصِ روانشناس را بپذیرم یا حرف خدا را؟ مگر احاطه انسان ها آنقدر هست که به همه ی ابعاد انسان ها اشراف داشته باشند تا بتوان بر اساس نظر آن ها زندگی را شکل داد؟

خلیفه ی اول چون بر کرسی خلافت نشست گفت: «در اتخاذ تصمیمات، پیامبر از وَحی کمک می گرفت، حالا که پیامبر رحلت کرد و وَحی منقطع شد ما ناگزیریم به اجتهاد خودمان عمل کنیم.»(۲)

ابتدا معلوم نبود منظور خلیفه از این که می گوید: «من به اجتهاد خود عمل می کنم»

ص: ۵۰

۱- سوره ی صاد، آیه ی ۲۶.

۲- علامه طباطبائی«رحمه الله علیه»، معنویت تشیع، ص ۳۴.

چیست، شاید تصور می شد همان طور که مجتهدین امامیّه در حال حاضر اجتهاد می کنند و سعی می نمایند حکم خدا را از متون دینی استخراج کنند، او هم چنین قصدی دارد. ولی مدّتی که گذشت، ملاحظه کردند منظور خلیفه آن است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آن طور مصلحت بود، و امروزه به اجتهاد من چیز دیگری مصلحت است. بنا به فرمایش علامه طباطبائی«رحمه الله علیه»: «این موضوع، مقام خلافت را درست همتراز مقام نبوت و رسالت قرار داد و به موجب آن که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مصدر احکام و قوانین شریعت اسلام و اداره کننده جامعه اسلامی بود، خلیفه مسلمین، همان مصدریتِ احکام و قوانین و ولایت امور مسلمین را داشت.»(1)

با این تفاوت که پیامبر صلی الله علیه و آله در متن احکام الهی، حق کمترین تصرف را نداشت ولی مقام خلافت به بهانه ی صلاح جامعه ی اسلامی هم در متن احکام و هم در اداره ی مسلمین هرگونه تصرفی صلاح می دید اِعمال می کرد، که موارد تخلف از احکام الهی به بهانه ی مصلحت وقت در دوران خلفای سه گانه إلی ماشاءالله است. و مرحوم علامه امینی«رحمه الله علیه» در الغدیر نمونه های فراوانی از آن را مطابق متون تاریخی اهل سنت ذکر کرده اند. به عنوان نمونه، وقتی غلامِ مغیرهبن شعبه -که مشهور به ابولؤلؤ بود- خلیفه ی دوم را به قتل رساند، پسر خلیفه، هرمزان را که شاهزاده تازه مسلمان ایرانی بود بدون هیچ دلیل منطقی به صِرف این که ابولؤلؤ نیز ایرانی بوده، به قتل

۱- همان، ص ۳۶.

رساند. عثمان یعنی خلیفه سوم از قصاصِ قاتل هرمزان سرباز زد و گفت: «دیروز پدرش را کشته اند، نمی توانم امروز خودش را بکشم.»(۱)

این بینش که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحنه آمد و نظر خلیفه را بر اجرای احکام و قوانین الهی مقدم داشت، منجر شد که کار به قتل امام حسین علیه السلامبینجامد، چون در چنین بینشی قداستی برای احکام الهی نمی ماند تا احترامی برای حاملان واقعی احکام الهی بماند و مردم نیازمند باشند به قرآن شناسان واقعی رجوع کنند.

جریان خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچنان منحرف شد که حتی ابابکر در آخر عمر ابراز پشیمانی می کند.(۲)

ضرورت وجود امام معصوم در ادامه ی دین

آیا امام حسین علیه السلامدر کربلا به عنوان یک نفر شهید شد و یا شهادت او جهت به نمایش گذاردن آثار اراده ای بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون آن که بداند، برای شکستن قامت اسلام خود را مجهز کرد؟ فرهنگی که رو در روی امام ایستاد و امام را شهید کرد به کلی از پذیرفتن مقامی که آن مقام، قلبش حامل قرآن باشد سرباز زده بود و این فرهنگ در سقیفه پایه گذاری شد. در سقیفه از این موضوع غفلت شد که برای ادامه ی دین نیاز به انسان کاملی است که سراپای وجودش را دین فرا گرفته باشد، از خود نپرسیده بودند مگر تداوم دین در جامعه، بدون حضور

۱- همان ، ص ۳۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۴ ، ص ۵۲- الغدیر، ج ۱۴، ص ۲.

نمونه ی کامل دین داری ممکن است؟ آنقدر مشغول سیاسی کاری و قبیله بازی خود بودند که نمی دانستند قرآن نمونه های کامل دینداری را معرّفی کرده و حجّت را برای شناخت امام بر همه تمام کرده است. آیا قرآن نفرمود: «اِنَّمَا یُرِیدُاللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْت، یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرَا...»؛(۱)

همانا خداوند اراده کرده که از شما اهل البیت هرگونه آلودگی را پاک گرداند و شما را به طهارت مخصوصی برساند. آیا خداوند از این طریق ذهن ها را متوجه کسانی که در مقام عصمت و طهارتند ننمود، کسانی که اگر محل رجوع مردم قرار گیرند جامعه را از هر گونه اشتباه نجات می دهند و به سوی سعادت رهنمون می کنند؟ آیا مگر نه این که در جامعه ی اسلامی همواره باید اسلامی حاکم باشد که توسط امامی معصوم تبیین شود و هرگز نباید به بهانه ی این که تولیدمان عقب می افتد و یا اقتصادمان ضعیف می شود، حسّاسیّت مان نسبت به فرهنگ امام معصوم کم شود. و از صراط مستقیم فاصله بگیریم!

در صدر اسلام حسّاسیّت نسبت به حاکمیت امام معصوم ضعیف شد. اکثراً قبول داشتند علی علیه السلام حقّ است ولی کوتاه آمدن از حاکمیتِ آن حضرت را چیز خطرناکی نمی دانستند، و از این نکته غفلت شد که وقتی نسبت به حق کوتاه آمدیم عملاً باطل را پذیرفته ایم و مسلّم با باطل، هیچ کس به هیچ نتیجه ای نخواهد رسید، چیزی که پس از هزار و چهارصدسال جامعه اسلامی هنوز به آن گرفتار است و به همین جهت از اسلام بهره ی لازم را نمی برد.

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

به حاکمیت غیر امام معصوم دل خوش کردند و از فاجعه ای که با عدم حاکمیّت امامت در کالبد جامعه ی اسلام رخنه کرد غافل شدند، جامعه گرفتار عمل زدگی و کمیت گرایی شد و از کیفیت و معنویت محروم گشت. لشکر مسلمانان از یک طرف تا پشت دروازه های چین و از طرف دیگر تا قلب اروپا و آفریقا جلو رفت، و غنائم بسیاری به دست آورد و ظاهر اسلام در همه جا حاکم شد اما پوسته ای بدون قلب و محتوا. یعنی تولید زیاد بود ولی توحید و معنویّت هیچ و امام معصوم خانه نشین. این همه فتح، امّا مِنهای امام. نتیجه اش پریشانی حقیقت اسلام و ذلّت و زبونی مسلمانان زیر سرنیزه ی حاکمان قلدر بنی امیّه شد.

امام حسین علیه السلام در کربلا فاجعه ای را که پشت این فتوحاتِ بدون معنویّت و امامت در جامعه رخنه کرده بود نشان داد و به خوبی موفّق شد معنی حکومت اموی را به جهان اسلام نشان دهد. مشکل جهان اسلام، شخص یزید نبود، مشکل جهان اسلام، فکر و فرهنگی بود که یزید نماینده ی آن بود. حسین علیه السلامپیام خود را به جهان اسلام رساند تا ما امروز دوباره به آن سیاه روزی ها دچار نشویم. حضرت نشان دادند در آن شرایط دیگر از اسلام چیزی باقی نمانده و مردم را به برگشت به اسلام دعوت فرمود، در مسیر خود به سوی کربلاـ فرمود: «إِنَّ هَـذِهِ الـدُّنْیَا قَـدْ تَغَیَّرَتْ وَ تَنَکَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا فَلَمْ یَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَهٌ کَصُبَابَهِ الْإِنَاءِ وَ خَسِیسُ عَیْشٍ کَالْمَرْعَى الْوَبِیلِ أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا یُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا یُتَنَاهَى عَنْهُ لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقّاً فَإِنِّی لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَهً وَ لَا الْحَیَاهَ مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَّا بَرَماً إِنَّ النَّاسَ عَبِیدُ الدُّنْیَا وَ الدِّینُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ

یَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَایِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّیَّانُون»(۱) به راستی، دنیا تغییر چهره داده و ناپسند گشته و نیکی آن در حال نابودی است و از معروف جز رطوبتی در ته ظرف، چیزی باقی نمانده و بی برکتیِ زندگی همانند چراگاهی شده که جز گیاه بیماری زا و بی مصرف چیزی در آن نمی روید. آیا نمی بینید که به حقّ عمل نمی شود و از باطل دست برنمی دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد در این شرایط به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی من چنین مرگی را جز سعادت نمی دانم و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نمی شناسم! همانا مردم بنده ی دنیا شده اند و دین از سر زبان آن ها فراتر نمی رود و دین را تا آن جا که زندگی شان را بچرخانند می خواهند و چون در بوته ی آزمایش گرفتار شوند دین داران اندک اند.

هدف اصلی امام حسین علیه السلام

اباعبدالله علیه السلام با آرایش خاصّ خود که در بردارنده پیامی فرهنگی بود حرکت کردند، کودکان و زنان را نیز با خود آورند، منزل به منزل سخنرانی نمودند و دلایل نهضت خود را روشن کردند تا جهان اسلام متوجه فاجعه ی پیش آمده شود و لذا از آنجایی هم که دیگر به جهت شهادت خودشان افشاگری نمی کردند، زنان و به خصوص حضرت زینب علیها السلام وظیفه ی افشاگری را به عهده گرفتند. حضرت اباعبدالله علیه السلام می دانند برای این نهضت به چه عناصری نیاز دارند و لذا در عین این که به

۱- تحف العقول عن آل الرسول ص ۲۴۵.

عده ای می گویند بروید، زهیربن قین را دعوت می کنند که بیاید، از یک طرف قبل از شهادت مسلم بن عقیل، در هنگام خروج از مکه به طرف کوفه می فرمایند: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنَّنِي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛(1) هرکس می خواهد خون جان خود را در راه ما نثار کند و آماده ی حرکت است، همراه ما کوچ کند که من إن شاءالله صبح گاهان حرکت خواهم نمود. از طرف دیگر وقتی با حرّ بن یزید ریاحی روبه رو می شوند می فرمایند: «اِنَّ اَهْلَ مِصْرِكُمْ كَتَبُوا اِلَيَّ اَنْ اَقْدِمْ عَلَيْنَا فَاَمّا اِذَا كَرِهْتُمُنِي اِنْصَرَفْتُ عَنْكُم»؛(2) مردم شهر شما به من نامه نوشتند که به سوی ما بیا، اگر آمدنم را ناخوش دارید باز می گردم.

اگر اهداف اباعبدالله علیه السلام را درست نشناسیم و نفهمیم حضرت به دنبال شرایطی هستند که اسلامِ رفته را برگردانند، حرکات حضرت علیه السلام برایمان مجهول می ماند. حضرت از قبل روشن کرده اند به مسیری پای گذارده اند که شهادت نه تنها مانعی برای حرکتشان به حساب نمی آید بلکه از اهداف بنیادینی است که پیش روی خود نهاده اند، تا به بهترین نحو نتیجه بگیرند. مردم کوفه از امام علیه السلام تقاضایی کردند و ایشان هم به حکم وظیفه باید به تقاضای آن ها جواب می دادند، همان طور که علی علیه السلام پس از قتل عثمان نتوانستند تقاضای مردم را بی جواب بگذارند، ولی عنصر اصلی حرکت

1- سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص 61.
2- تاریخ الامم و الملوک، ج5، ص 411 - ارشاد، ج 2، ص 84.

امـام حسـین علیه السـلام دعوت کوفیان نبود که با مانعی که عبیـدالله ایجاد کرد آن حضـرت از آن منصـرف شونـد، اگر کوفه نشد، جای دیگر.

فرهنـگ کربلاـ به خودی خود یـک فرهنـگ بی نظیر است برای احیـاء دینی که در حجاب رفته و از حقیقت خود بیرون افتاده است.(۱)

عمده آن است که حرکت سیدالشهداء علیه السلام را از این زاویه بنگریم که چه شد که کار جهان اسلام به حاکمیت شخصی چون یزید کشیده شد و منجر به شهادت امام حسین علیه السلام گشت، در واقع با بازخوانی پنجاه سال تاریخ صدر اسلام باید به بصـیرتی برسـیم تا انقلاب اسـلامی پس از پنجاه سال به همان ورطه دچار نشود. اگر تربیت دینی و حساسیت های معنوی به حاشیه روند و اسلام در حدّ ظاهر محدود گردد و به صورت قالبی بی قلب باقی بماند باید منتظر حادثه ی کربلا بود.

اگر می خواهید فرزندتان کربلایی باشد و در مناسـبات زندگی با ارزش های الهی مأنوس گردد باید در کنار حیاتِ اجتماعی، حیاتِ دینی اش را تقویّت کنید و به این اندازه راضـی نباشید که ظاهر اسلام را رعایت می کند، باید به روش اهل البیت علیهم السلام قلب ها ایمانی گردد تا جامعه از برکات اسلام برخوردار شود.(۲)

از خود بپرسـیم ما که نظر به کربلا داریم در خانه هایمان چقـدر برای معنویت اعضای خانه سـرمایه گـذاری می کنیم، چه قدر وقت صرف

۱- برای بررسی بیشتر این موضوع در نهضت عاشورا به کتاب «کربلا مبارزه با پوچی ها» از همین مؤلّف مراجعه فرمایید.

۲- در مورد توجه به جایگـاه قلب ایمـانی به روش اهل البیت علیهم السـلام می توانیـد به کتاب «مبانی نظری وعملی حب اهل بیت علیهم السلام» از همین مولف رجوع کنید.

امام شناسیِ فرزنـدانمان می نمائیم؟ اگر دائم اصـرار داشتیم که نمره دروس فرزنـدانمان بیست باشد و به قبولی او در دانشـگاه فکر کردیم و آن کارها را عمـده نمودیم، باید منتظر باشـیم که فرزندنمان در حادثه های آینده در لشـکر عمرسـعد قرار گیرد، عمرسـعد فرزند سعدبن ابی وقاص یکی از سرداران بزرگ اسلام بود، ولی تلاش نکرد روحیه محبت به علی علیه السلام را در خانه خود حاکم کند، هر چند دلِ خوشی از معاویه هم نداشت.(۱)

این فکری که فقط فرزنـدانمان را برای زندگی دنیایی تجهیز کنیم همان فکری است که سـقیفه را پایه گذاری کرد. فکری که در سـقیفه مطرح شـد این نبود که اسـلام در میان نباشد، معتقد بود اسـلام وسـیله ی خوبی است برای به دست آوردن دنیا، در عین این که گـوشه ی چشـمی هم به آخرت داشت، ولی فکری که در غـدیر مطرح شـد، فکر دیگری بـود. خداونـد در غـدیر انسانی معصوم را در منظر جامعه قرار داد و مردم را به او خواند. بنیانگذاران سـقیفه هم دائم می گفتند اسـلام، امّا چه اسلامی؟ اسـلام برای دنیا. آن ها که بی دین نبودند، ولی اسـلامشان اسـلامی نبود که به ارزش های اصـیل اسـلامی وقعی بگذارند و در بستر چنین اسـلامی یزید توانست ظهور کند و حسین علیه السلام شهید شود. هنر ما آن است که در متن سقیفه، فاجعه کربلا را ببینیم تا در دل برنامه های دولت ها غدیر را پاس داریم که به سقیفه نزدیک نشوند.

ص: ۵۸

۱- پدر عمر سعد در بیرون از مدینه کاخی به نام کاخ عقیق ساخته بود و به خوش گذرانی مشغول بود.

دوستان دانشجو بعضاً می فرمایند ما فلان رشته ی دانشگاهی را انتخاب کردیم که خدمت کنیم، ولی باید از خود بپرسند خدمت به مردم برای ایجاد بستری معنوی یا خدمت به مردم برای بهره مندی بیشتر از دنیا. به عبارت دیگر خدمت ما باید به دنیای مردم باشد یا به قیامت مردم؟ آری مردم متدین اگر امور دنیایی شان راحت تر طی شود فرصت دین داری برایشان بیشتر فراهم می شود ولی باید مواظب بود به اسم خدمت به مردم در خدمت امیال دنیایی آن ها قرار نگیریم. آن پزشکی که در خدمت مردمی است که پرخوری می کنند و بیمار می شوند و او آن ها را درمان می کند تا دوباره پرخوری کنند، چه خدمتی به آن ها کرده که نمی گذارد از پرخوری تنبیه شوند؟ آیا نباید خدمت ما به دنیای مردم، بالاخره به قیامت وصل شود و جهتِ قیامتی آن فراموش نگردد؟

با عبرت گرفتن از حادثه ی کربلا باید به این نتیجه برسیم که زاویه ی حضور قیامت و معنویّت در زندگی فردی و اجتماعیمان بسیار باز باشد و به اسم سازندگی و پیشرفت از آن مسئله مهم غافل نباشیم. از خود بپرسیم چه اشکالی دارد که فرزند بنده و جناب عالی یک کارگر ساده باشد ولی با فرهنگ معنوی زندگی کند؟ و از طرفی چه فایده ای دارد که دکتر و مهندس بشود ولی آن طور که لازم است با فرهنگ اسلام و اندیشه های قدسی آن بی ارتباط باشد. اگر با کربلا نتوانیم این سؤال خود را جواب دهیم از پیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کربلا چه بهره ای گرفته ایم؟

عزیزان! امروز شما در دل فرهنگ غربی در دام نوعی از زندگی افتاده اید که یک فرهنگ دنیاییِ صِرف است، در حدّی که حتّی اگر

توصیه به عبادت و معنویت هم می کند آن توصیه ها رویکرد دنیایی دارد، نظم و انضباطش هم برای هر چه بیشتر بهره مند شدن از دنیاست، حتی آن وقتی که راست می گویند و از دروغ بیزارند برای بهتر استفاده کردن از دنیاست، همه ی توجه آن فرهنگ دنیاست، بدون این که جهتِ متعالی بشر را در نظر داشته باشد. اگر ما به معنی واقعی روی معنویّت وقت نگذاریم و زندگی زمینی خود را به آسمان متصل نکنیم و غرب و پیشرفت غربی را مقصد خود قرار دهیم، چیزی نمی گذرد که می بینیم همه چیز از دست مان رفته است، با نسلی روبه رو خواهیم بود که هیچ احساسی نسبت به اهداف مقدس جمهوری اسلامی ندارد، هرچند که همه ی کارخانه هایمان به کار باشد و همه ی پارک هایمان سرسبز و همه ی خیابان هایمان پر از ماشین و جاده هایمان از معضل ترافیک رها شده، همه ی موزه ها پر رونق و استخرها پر آب، ولی نسلی سرگردان و بی هویت که نمی داند چه باید بکند. آیا فاجعه ای از این بزرگ تر هست که انسان همه چیز به دست آورده باشد ولی خود را باخته باشد؟

غفلت از مقام امام علیه السلام

امام شناسی سرمایه ی بزرگی است تا انسان ها بفهمند به کجا باید نظر داشت. توجّه به نمونه ی کامل حیاتِ زمینی، یعنی انسان معصوم، ما را از افراط و تفریط باز می دارد و از ورطه های مهیبِ زندگی سوز نجات می بخشد. البته باید بعد از معرفت به مقام امام، قلب را آماده کرد تا همین امروز امامان از طریق هدایتِ قلبی، ما را از هدایت خاص خودشان سیراب

کننـد. قلبی که همه ی قبله اش دنیاست نمی تواند از امام مدد بگیرد، دیگر عشق به معصوم و کامل شدن از طریق امام معصوم در او می میرد، هر چنـد تا دیروز اهل مبارزه با طاغوت بوده باشـد. باید کربلا را فهمید و و از آن عبرت گرفت و سـخن زینب علیها السـلام را فراموش نکرد که منشاء فاجعه کربلا را در سـقیفه نشان می دهد. چون عقل بی امام و عقلی که معتقد به وجود حجت خـدا در همه زمـان ها نیست، برای خود و نظراتش ارزش قائل می شود، حتی در مقابل نظر پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و شـریعت الهی. امامان را به عنوان نمونه نمی پذیرد که حرکات و افکار خود را با آن ها مقایسه کند و نقص های خود را بفهمـد. قرآن می گویـد: «وَ جَعَلْنـاهُمْ أَئِمَّةً يَهْـدُونَ بِأَمْرِنـا وَ أَوْحَيْنـا إِلَيْهِمْ فِعْـلَ الْخَيْراتِ وَ إِقـامَ الصَّلاـةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدين»؛(۱) ما فرزندان ابراهیم علیه السلام را امام قرار دادیم که به «امْرِ» ما هدایت کنند و به آن ها فعل خیر و اقامه ی صلاه و ایتـای زکـات را وَحی کردیم و آن هـا برای مـا عبـادت می کردنـد. «امر» جنبه ی غیبی هرکاری است. یک «امر» داریم و یک «خلق». قرآن می فرمایـد: «لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ»؛(۲) برای خـدا خلق و امر هست. نظـام این دنیا را که با تدریـج و زمان همراه است، نظـام خلق می گوینـد و نظام ملائکه را که فوق زمان و حرکت است، امر می گوینـد. قرآن می فرمایـد: «يُنَزِّلُ الْمَلآئِكَةَ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»؛(۳) خداوند ملائکه را به کمک روح که از امر خداست، نازل کرد، یعنی «امر» مقام

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

۲- سوره ی اعراف، آیه ی ۵۴.

۳- سوره ی نحل، آیه ی ۲.

غیبی عالَم است و قاعده اش هم «کُنْ فَیَکَوُنَ»؛ است چون می فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛(۱)

امر خدا آن چنان است که اگر خواست چیزی را خلق کند، مثل این است که بگوید بشو! بدون تأمّل می شود، یعنی مقام «امر» مقـام ایجـاد بی زمـان و مجرّد است. آیه می گویـد: امامان را آوردیم که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» به امر ما هـدایت کننـد یعنی از طریق ارتباط غیبی با جان شـما، با یک اراده، شـما را هـدایت می نمایند. از طریق قلبِ آماده می توان به کمک امام به عالَمِ «امر» راه پیدا کرد و امام با هدایت «امریِ» خود، همین امروز هم قلب ها را هدایت می کند.

ملاحظه می فرماییـد که؛ خداوند در قرآن ما را متوجه وجود افرادی کرده که هدایت به امر می کنند و در جان ما – فوق زمان و تدریـج- تصـرف می نماینـد، کسـانی کـه بـه آن هـا «فعـل خیر» وَحی شـده اسـت، به طـوری که فعلشـان وحی الهی است و حرکاتشان تماماً نمایش وَحی پروردگار است.

اگر انسـان قلب خـود را که وسـیله ی کشف مقـام ائمه علیهم السـلام است، آمـاده ی دریـافت هـدایت ائمه کنـد، از طریق آن بزرگواران و در کنار قرآن، هدایت لازم را به دست می آورد و در این حال، هم پیام کربلا را خواهد فهمید که چگونه جامعه ای با نفهمیـدن مقام امام به قتل او دست زدند و هم با اقتدا به امام معصوم، خود و جامعه را از چنین هلاکت هایی می رهاند و آن وقت من و شـما در عین زنـدگی دنیـایی، بـا غلبه ی معنویـات می توانیم قیـامتی شویم و یا لااقل راه قیامت را در منظر خود مسدود نکنیم و از خطرات منحرف شدن از صراط مستقیم که همواره در کمین ماست، در امان باشیم.

۱- سوره ی یس، آیه ی ۸۲.

دولت ایـده آل دولتی است که در عین سازنـدگی و اصـلاحات، اصالت را به معنویات دهد و بستری فراهم نماید که مردم هر چه بیشتر به کمالات معنوی خود دست یابند و پیشرفت در امور دنیایی را در حدّ خود ارزش بنهند.

اهل البیت علیهم السـلام انسان هایی هسـتند با مقام معنویِ کامل و کربلا ظهور مقام امامت است به صورتی خاص در برهه ای از تاریـخ. اگر در نگـاه به کربلاـ متوجّه ی این مقام باشـیم سـخت به فکر می رویم که چه شـد امام را شـهید کردنـد و به خود نهیب می زنیم که مواظب باشـیم لااقـل مـا بستر شـهادت معنوی ترین انسـان را فراهـم نکنیم. امّا وقتی برای معنویّت ارزش قائل نباشـیم و وقتی مقام امام و امامت را نشناسـیم و متوجه نباشـیم خداونـد کسانی را در مدّ نظر ما قرار داده که باید از آن ها الگو گیری کرد و همه ی فکر و ذکرمـان تفریـح روز جمعه شـد، در آن صورت بایـد منتظر فجـایعی بود که می خواسـتیم از آن ها فرار کنیم و بدون آن که بخواهیم، مرعوب عبیدالله می شویم و به جنگ با امام حسـین علیه السـلام تن می دهیم و سپس گریه می کنیم چرا چنین کردیم.

ظهر عـاشورا است، وقت نمـاز ظهر است. دو نفر از یـاران امـام خود را در مقابـل تیرهـای دشـمن سپر کردنـد تـا حضـرت نماز بخواننـد. دشـمنِ بی غیرت هم در این حالت شـروع به تیرانـدازی کرد. آن دونفر آن قدر مقاومت کردند تا نماز اباعبدالله علیه السـلام تمام شد. همین که نماز به پایان رسـید به زمین افتادند. حضـرت سـر یکی از آن ها را برروی زانو ی شان گذاشتند، او چشمانش را باز کرد و یک جمله گفت که نشان می دهد تا کجاها امام

خود را می شناسد، به طوری که آن حضرت را خودِ برترِ خود می دانـد، عرض کرد «اَوَفَّیْتُ یَا ابَاعَبْدِالله»؟ ای پدر واقعی بنده های خدا، ای اباعبدالله! آیا وفا کردم؟ و بعد شهید شد.(۱)

این نوع عشق بازی و فـداکاری در شـرایطی ایجاد می شود که انسان تماماً خود را بـدهکار مقام امامت می دانـد و با محبّتِ به امام معصوم، از آن حضرت نور می گیرد و بالا می رود و از هرز رفتنِ در دنیا نجات می یابد. و این معرفت را خدا ارزانی همه بشـریت کرد ولی سـقیفه آن را در حجاب برد و نظام اسـلامی دوباره متـذکر آن گشت، و دولت ها باید بستری را فراهم کنند که این نوع نگاه و معرفت در زیر حجاب توسعه و سازندگی و اصلاحات، دفن نگردد وگرنه از کربلا عبرت نگرفته ایم. (۲)

خدایا! به حقّ اصحاب کربلا ما را از رحمت شهادت محروم مدار و شعور عبرت گیری از کربلا نصیبمان بگردان

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

۱- نقل از کتاب حماسه حسینی، ج۱، ص۳۰۹.

۲- مقـام معظم رهبری «حفظه الله تعـالی» می فرماینـد: غربیهـا در تبلیغـات خود این گونه القاء کرده انـد که توسـعه و پیشـرفت مساوی غربی شدن است و متاسـفانه برخی از کارگزاران و نخبگان کشور مدل پیشـرفت را صرفا یک مدل غربی می دانند که این مساله ای غلط و خطرناک است... به طور قاطع می گویم الگوی غربی برای توسعه، یک الگوی ناموفق است. ۲۵/۲/۱۳۸۶.

راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

اشاره

ص: ۶۵

بسم الله الرحمن الرحیم

}اَلسَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا اَبَاعَبْدِالله وَ عَلَی الاَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِک {

}عَلَیْکَ مِنّی سَلاَمُ الله اَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ والنَّهَار {

واقعه ی بزرگ عاشورا به زندگی تک تک انسان ها متصل است، آن مصیبت بزرگ بشریت که نشان داد چگونه انسان ها به مرتبه ای از سبعیت می رسند که بهترین انسان روزگار و روزگاران را به آن شکل عجیب شهید می کنند و در آن از آن جهت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به عالی ترین شکل موفق می شوند آن حادثه را مدیریت کنند تا به نتیجه ای که در پی آن بودند دست یابند، الطاف خاص الهی را می بینیم که در آینه ی جمال امام حسین علیه السلام و اصحابشان ظهور کرد.

آنچه که در موضوع کربلا باید عزیزان از آن غفلت نکنند این است که امام معصومی در اوج بصیرت و حکمت، در شرایط خاصی قرار گرفتند که باید کار خاصِّ اخصّ‌ی را انجام بدهند و لذا در نگاه به کربلا خیلی باید توجه ها را جمع کرد که زوایای بسیار بلندش از ذهن و فکر ما پنهان نگردد. کربلا کار فرهنگی بسیار بزرگی است که در شرایط خاصّی باید انجام می شد و حضرت انجام دادند. این سرمایه ی بزرگ فرهنگی

وقتی تهدید می شود که از ابعاد اصلی آن غفلت گردد و جامعه از بهره های لازم آن محروم گردد.

در این جلسه بنا است به یکی از ابعاد اصلی کربلا نگاه کنیم و در این رابطه عنوان بحث را «راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه» قرارداده ایم. ابتدا سندهایی که این موضوع را تأیید می کند می آوریم و بعد که مشخص شد هیچ شکی در این مسأله نیست که حضرت - به خصوص از بعد از ظهر عاشورا به بعد- خود و بسیاری از اصحابشان کاملاً امیدوارانه می جنگیدند و نشاط خاصی داشتند، به راز آن امیدواری و آن شادی می پردازیم. این شادی و خوشحالی آن قدر قابل توجه است که راوی می گوید آن نشاط و بهجت و خوشحالی و خنده در قتلگاه این قدر برایم عجیب بود که نفهمیدم حضرت را چطوری شهید کردند.

باید مشخص بشود مگر چه چیزی باید اتفاق می افتاده که با به وقوع پیوستن آن چیز حضرت سیدالشهداء علیه السلام خوشحال و امیدوار، خود را پیروز صحنه می دانند. آن فاجعه ای که حضرت توانستند از اسلام و جهان اسلام رفع کنند و اسلام را نجات بدهند چه بوده است؟

ابتدا عنایت داشته باشید که امام حسین علیه السلام مأمورند زیباترین شکل مُردن را برای تاریخ به جای بگذارند تا این که اگر یزیدیان مانع حاکمیت خدا از طریق امام معصوم می شوند نتوانند موحدان تاریخ را هرطور خواستند به قتل برسانند و لذا حضرت برای موفقیت در چنین مأموریتی سخت به مدد پروردگارشان نیاز دارند.

شب عاشورا فرمودند: فردا همه شهید می شویم، «حتی عبدالله رضیع» حتی این بچه ی شیرخوار و نه تنها از آن شهادت هراسی به دل راه ندادند بلکه آن را مدیریت کردند تا به صورتی که خودشان می خواستند به انتها برسد.

یک موضوع، موضوع عظمت هایی است که در صحنه ی کربلا اتفاق افتاد که حضرت توانستند صحنه را مدیریت کنند، یک موضوع شادی و امیدواری حضرت و یاران حضرت در آن صحنه بود و موضوع سوم راز شادی و امیدواری آن ها است.

جمال هیبت امام علیه السلام در قتلگاه

هلال بن نافع می گوید: «إِنِّی كُنْتُ وَاقِفاً مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ أَبْشِرْ أَیُّهَا الْأَمِیرُ فَهَذَا شِمْرٌ قَتَلَ الْحُسَیْنَ علیه السلام قَالَ فَخَرَجْتُ بَیْنَ الصَّفَّیْنِ فَوَقَفْتُ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ علیه السلام لَیَجُودُ بِنَفْسِهِ فَوَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ قَطُّ قَتِیلًا مُضَمَّخاً بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَنْوَرَ وَجْهاً وَ لَقَدْ شَغَلَنِی نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالُ هَیْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَهِ فِی قَتْلِه»(۱) با سربازان عمر بن سعد ملعون ایستاده بودم که یکی فریاد برآورد: امیر، مژده، این شمر است که حسین علیه السلام را کشته، گوید از میان لشکر بیرون شدم و در میان دو صف، بر بالین حسین ایستادم و او در حال جان کندن بود و به خدا قسم هرگز کشته ی آغشته به خونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیدم و من آن چنان مات نور آن صورت و محو جمال آن قیافه شده بودم که متوجّه نشدم چگونه او را می کشند.

۱- سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۸.

ملاحظه می کنید که می گوید: «فَوَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ قَطُّ قَتِیلًا مُضَمَّخاً بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا اَنْوَرَ وَجْهاً»؛ به خداوند سوگند آنچنان آغشته به خونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیدم. به طوری که «وَ لَقَدْ شَغَلَنِی نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالُ هَیْئَتِهِ عَنِ الْفِکْرَهِ فِی قَتْلِه» این قدر مشغول نور صورت و جمال هیبتش شدم که اصلاً حواسم نبود که دارند او را می کشند.

عرضم اینجا است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام آن چنان خود را موفق و پیروز احساس می کنند که نه تنها آن همه زخم و شمشیر در مقابل آن پیروزی چیزی به حساب نمی آید، بلکه شمشیری که دارد سر مبارکشان را جدا می کند چیزی به حساب نمی آورند.

از جمله کسانی که موضوع شادی حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ذکر کرده، خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام است که می گوید: چون شمر بر سینه ی مبارک حضرت امام حسین علیه السلام نشست و محاسنش را گرفت و آهنگ کشتن وی کرد، حسین خندید و گفت: آیا مرا می خواهی بکشی؟ آیا مرا می شناسی؟»(۱)

راوی می گوید که دیدم حضرت سیدالشهداء علیه السلام با آن همه نیزه و شمشیر و سنگ که به حضرت اصابت کرده، وقتی شمر می خواهد حضرت را بکشد حضرت می خندند. فراموش نکنید چند لحظه قبل به دستور عمر سعد با چهار هزار تیرانداز حضرت را تیرباران کرده اند، یک تیر بر دهان مبارکشان و یکی بر گردنشان نشست. ابوالحتوف جُعفی تیری

۱- مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ص ۳۹ تا ۴۲، نقل از کتاب «امام حسین علیه السلام از محمد جعفر طبسی، ترجمه عبدالحسین بینش، ص ۳۸۱.

بر پیشانی امام زد که خون برصورتشان جاری گشت. مردی بر پیشانی مبارک حضرت سنگی زد، خون بر محاسن حضرت جاری شد، پیراهن را بالا زدند تا خون را پاک کنند که شخصی تیر سه شاخه به قلب حضرت زد، تیر از پشت او خارج شد و خون فوّاره کرد. ابوایوب غنوی، تیری بر حلقوم شریفش زد، سنان نیزه ای بر گلوی مبارک حضرت فرو برد و بعد در آورد و آن را بر استخوان های سینه حضرت فرو کرد و بر این هم اکتفا نکرد، بلکه کمان گرفت و تیری بر گلوی حضرت زد که حضرت افتادند. حال در چنین شرایطی وقتی شمر می خواهد سر مبارکشان را از بدن جدا کند، حضرت می خندند.

با چهره های تابناک، به سوی مرگ

امام سجاد علیه السلام فرمودند: چون کار بر حسین علیه السلام دشوار شد، حسین علیه السلام و برخی همراهانش رنگ چهره شان تابناک تر و اعضایشان آرام تر و دل هایشان استوارتر می شد.(۱)

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام« لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَ وَجَبَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انْظُرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ علیه السلامصَبْراً

۱- معانی الاخبار، ص ۲۸۸.

بَنِی الْکِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَهٌ تَعْبُرُ بِکَمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ إِلَی الْجِنَانِ الْوَاسِعَهِ وَ النَّعِیمِ الدَّائِمَهِ فَأَیُّکَمْ یَکْرَهُ أَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَی قَصْرٍ»(۱) آن وقت که کار بر امام حسین علیه السلام سخت شد اصحاب نظر به جانب آن جناب نمودند و حال آن امام همام را به خلاف احوال خود مشاهده کردند، زیرا که چون امر بر آن ها سخت می شد رنگ هاشان متغیر می گردید و بر پشت هاشان لرزه می افتاد و دل هاشان هراسان می گردید و از پا می افتادند ولی آن امام علیه السلام و بعضی از خواص که در خدمت حضرت بودند رنگ هاشان می درخشید و اعضاءشان سبک و چابک می شد و دل هاشان آرام می گرفت، پس اصحاب به یک دیگر می گفتند ببینیدش که از مرگ باک ندارد، آن جناب به آن ها می فرمود: صبر پیشه کنید ای بزرگ زادگان که مرگ جز پلی که شما را از پریشانی و بدحالی به بهشت وسیع و عیش جاوید می رساند، چیز دیگری نیست، پس کدام یک نگرانید از این که از زندان به قصر روید؟

معلوم می شود علت این خوشحالی و خنده و نشاط به جهت آن است که حضرت مأموریتی داشتند که آن را به زیبایی به انتها رسانده اند و احساس می کنند در این مأموریت بهترین کمک ها از طرف خدا به ایشان رسیده است.

استحضار دارید که یک انسان موحد اگر احساس کند خداوند در وظایفی که باید انجام می داده به او کمک کرده است خوشحال می شود و

ص: ۷۲

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام متوجه چنین امری شـده انـد، حـال این سؤال پیش می آیـد که این کمک چه کمکی و آن مأموریت چه مأموریتی بوده است؟

گرفتاری و دلداری!

از این که کارها به خوبی جلو می رفته حضـرت خوشـحال انـد و لذا حُمیدبن مسـلم می گوید: «فَوَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ مَکْثُوراً قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَ أَهْلُ بَیْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَأْشاً وَ لَا أَمْضَی جَنَاناً مِنْهُ علیه السـلام إِنْ کَانَتِ الرَّجَّالَهُ لَتَشُدُّ عَلَیْهِ فَیَشُدُّ عَلَیْهَا بِسَیْفِهِ فَتَنْکَشِفُ عَنْ یَمِینِهِ وَ شِمَالِهِ انْکِشَافَ الْمِعْزَی إِذَا شَدَّ فِیهَا الذِّئْبُ»(۱) به خدا مرد گرفتار و مغلوبی را هرگز ندیدم که فرزندان و خانـدان و یـارانش کشـته شـده باشـند و دل دارتر و پابرجـاتر از آن بزرگوار باشـد. چون پیادگـان بر او حمله می کردنـد او با شمشـیر بـدانان حملـه می کرد و آنـان از راست و چپش می گریختنـد چنـانچه گله ی گوسـفند از برابر گرگی فرار کننـد. می گوید آن حضـرت با آن همه مصیبت «أَرْبَطَ جَأْشاً وَ لَا أَمْضَی جَنَاناً مِنْه علیه السلام» این چنین دل دار و استوار در مقابل دشمن می جنگیدند و امیدوارانه مبارزه می کردند که انبوه سپاه دشمن یارای مقابله با حضرت را نداشت.

این نشان می دهـد حضـرت در عین این که می دانند زمان زیادی به شـهادتشان نمانده متوجه اند برنامه درست جلو می رود و توانسته اند به مدد الهی مدیریت شهادت خود را به خوبی به دست بگیرند و به نتیجه ی مطلوب برسند.

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۱۱.

راوی می گوید هرچه به عصر عاشورا نزدیک تر می شدیم چهره ی حسین علیه السلام گلگون تر می شد و اکثر اصحاب حضرت نیز چنین بودند و این به جهت آن است که دارند با بهترین نوعِ مُردن، عالی ترین مأموریت تاریخی را شکل می دهند، و همین امر هم سبب شده با امیدواری تمام، شجاعت های فوق العاده ای از خود نشان دهند.

عجیب ترین موضوع این که هر چه به عصر عاشورا نزدیک تر می شدند با این که از تعدادشان کم می شد امیدوارانه تر می جنگیدند.

راستی اگر «عمر سعد» با لشکر سی هزار نفری اش در یک حمله ی برق آسا حضرت علیه السلام را اسیر و یاران آن حضرت را از اطرافشان پراکنده می کرد، آیا دیگر تاریخ سرمایه ی بزرگی به نام کربلا در خود داشت؟ چرا چنین نشد؟!

سال ها برای بنده سؤال بود که چطور شد که حضرت سیدالشهداء علیه السلام با آن عده ی کم توانستند در مقابل آن لشکر، جنگ را تا عصر ادامه دهند؟ تک تک و یک نفر یک نفر، شهید بدهند و خودشان شهادت اصحاب - اعم از بنی هاشم و غیر بنی هاشم- را مدیریت کنند، راز مسئله کجا بود که این قدر خوب برنامه ها طی شد؟ چرا عمر سعد«لعنه الله علیه» در همان حمله اول که با سه فرمانده به میمنه و میسره و قلب لشکر امام حسین علیه السلام حمله کرد و لشکرش در هم ریخت خود را باخت و چرا به فکرش نرسید که لشکر صد نفره ی امام حسین علیه السلام را دور بزند و با وجود خندق آتش نه چندان وسیعِ پشت خیمه ها، حضرت را از اصحاب جدا نکرد تا به شام ببرد و آن طور که یزید می خواست کار جلو رود؟ چرا این چنین نشد؟ این کار،

کار سخت و پیچیده ای نبود، ولی چرا چنین نشد؟! معلوم است یک چیز دیگری در میان بود که باعث شد کربلا برای ما به یک آیت بزرگ الهی تبدیل شود و ما نباید از این موضوع زود عبور کنیم. اگر شرایط تاریخی صحنه ی کربلا را مطالعه کنید ملاحظه می فرمائید عمر سعد«لعنه الله علیه» خیلی تلاش کرد تا سریعاً سفره ی قضیه را برچیند ولی نشد، مدیریت جبهه تا آخر در اختیار امام حسین علیه السلام است.

این چه حادثه ای است که حضرت در روز قبل از حرکت از مکه به سوی کوفه موضوع شهادت خود را خبر می دهند و می فرمایند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ- وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ- خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ- مَخَطَّ الْقِلَادَهِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاهِ وَ مَا أَوْلَهَنِی إِلَى أَسْلَافِی اشْتِیَاقَ یَعْقُوبَ إِلَى یُوسُفَ وَ خُیِّرَ لِی مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِیهِ- كَأَنِّی بِأَوْصَالِی یَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ- بَیْنَ النَّوَاوِیسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَیَمْلَأْنَ مِنِّی أَكْرَاشاً جُوفاً- وَ أَجْرِبَهً سُغْباً لَا مَحِیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ- رِضَى اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ- وَ یُوَفِّینَا أُجُورَ الصَّابِرِینَ- لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَحْمَتُهُ- وَ هِیَ مَجْمُوعَهٌ لَهُ فِی حَظِیرَهِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ- وَ تَنَجَّزُ لَهُمْ وَعْدُهُ مَنْ كَانَ فِینَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ- مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ- فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّی رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّه»(۱) حمد و سپاس سزاوار خداست. آنچه را که خدا بخواهد خواهد شد و قدرتی نیست مگر به قدرت خدا. و درود بر رسول و فرستاده ی او باد. مرگ بر فرزندان آدم به

۱- بحار الأنوار ، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

مثابه ی گردن بنـد بر گردن دختر جوان کشـیده شـده است. و چه بسـیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیـدار رفتگان از خاندان خود هستم، همانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت. و برای من جائی معیّن و انتخاب شده است که باید پیکر من در آن جـا بیفتـد، و من بایـد به آن جـا برسم. گویـا من می بینم که بندبنـد مرا گرگان بیابان بین نَواویس و کربلا از هم جـدا می سازند، و از من شـکمبه های تهی خود را پر می کنند و انبان های گرسـنه ی خود را سـرشار می نمایند. فراری نیست از روزی که در قلم تقـدیر گذشـته است. رضای خدا رضای ما اهل بیت است؛ بر امتحانات و بلاهای او شـکیبائی می نمائیم، و او اجر و مزد صابران را به طور اتمّ و اکمل به ما عنایت خواهـد نمود. قرابت رسول خدا صـلی الله علیه و آله، که به منزله ی پودِ جامه با اصل و ریشه ی آن است، از حضرت جدا نمی شود. و در بهشتِ برین گرداگرد او جمع می شوند و چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان روشن می گردد، و برای آن ها وعده ی رسول خدا صـلی الله علیه و آله تحقّق می پذیرد. پس کسـی که در میان ماست، و حاضـر است جان خود را ایثار کنـد، و خون دل خود را فدا کند، و برای لقای خدا خود را آماده نموده است؛ با ما کوچ کند که من در صبحگاهان عازم هستم؛ إن شاءالله تعالی.

آری از یک طرف از قبل، شـهادت خود را خبر می دهند و از طرف دیگر با پای خود به معرکه ی شـهادت پای می گذارند و به جـای گریز از مرگ، برنـامه ی شـهادت خود را مـدیریت می کننـد. این چه نوع کشـته شـدنی است که آن هـایی که دارند شهید می شوند جبهه را مدیریت می کنند؟

ویاران حضرت در زیباترین شهادت، حضرت را یاری می نمایند و نه در نجات او از معرکه مرگ.

راز عبادات شب عاشورا

راز کربلا را بایـد در دو چیز دانست، یکی این که می داننـد چرا باید شـهید شوند و از آن مهم تر می دانند چگونه باید شـهید شوند. موضوع دوم به عبادات شب عاشورا برمی گردد.

عصـر تاسوعا وقتی دشـمن می خواست حمله کنـد و جنگ را شـروع نماید امام حسـین علیه السـلام به حضـرت ابوالفضل علیه السـلام فرمودنـد: «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْغُدْوَهِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّه»؛ به طرف آن ها برو و اگر می توانی جنگ را تا فردا به تأخیر بینداز و آن ها را امشب از ما دور نگهدار. حضرت که می دانند شهید می شوند ولی می خواستند آن شب شهید نشوند و علت آن را خودشان این چنین می فرمایند: «لَعَلَّنَا نُصَلِّی لِرَبِّنَا اللَّیْلَهَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ یَعْلَمُ أَنِّی قَدْ أُحِبُّ الصَّلَاهَ لَهُ وَ تِلَاوَهَ کِتَابِهِ وَ الدُّعَاءَ وَ الِاسْتِغْفَارَ»؛(1) به این منظور که مـا بتوانیم امشب را به نماز و دعا و اسـتغفار به سـر بریم زیرا خدا می داند من دوست می دارم نماز بخوانم و قرآن تلاوت نمایم و همواره به دعا و استغفار بپردازم.

حضرت از خدا می خواستند در این کار بزرگی که بنا است انجام دهند نهایت مدد را بفرماید تا آن کار به بهترین شکل انجام گیرد و معلوم

ص: ۷۷

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۰.

است نجات از شـهادتِ خود و یارانشان را از خدا نمی خواسـتند، چون باز همان شب تأکید کردند فردا همه شهید می شوند و هرکس می خواهد شـهید نشود از سیاهی شب استفاده کند و برود. پس چه چیزی نیاز داشتند که آن شب از خدا می خواستند به حضرت مرحمت کند؟ از خوشحالی و خنده ی در قتلگاه معلوم است که آن چیز را به دست آوردند و از امیدواری حضرت در عصـر عـاشورا معلوم است کارها آن طور که می خواسـته انـد جلو می رود و از موفقیتی که خـدا به ایشان عطا کرده اسـت راضی و خوشحال اند.

حضرت از خدا می خواستند صحنه ی شهادت خود را به همان شکل که انجام شد، خودشان مدیریت کننـد تا بتواننـد آن برنامه ای که به عهده دارند را به زیباترین شـکل انجام بدهند، خداوند از طریق پیامبرش خبر داد ای حسـین: «اِنَّ اللّٰهَ قَدْ شاءَ اَنْ یرَاکَ قَتیلاً»؛(۱) خدا می خواهد تو را شـهید ببیند و حضـرت هم قبول کردند، منتها می دانسـتند این شـهیدشدن شهیدشدنی است در راستای آنچه حضرت در پی آن بودند که عبارت باشد از برگرداندن جامعه به سیره ی جدّشان رسول خدا صلی الله علیه و آله . به ایشـان خـبر دادنـد راه کـار تو چنین است و اگر می خواهی موفق شوی شـهادت را جزء برنـامه ات بگـذار، همـان طور که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از طرف خـدا به همه انسان ها خبر دادند «قُولُوا لَا اِلهَ اِلاّ اللّه تُفْلِحُوا»؛ اگر می خواهید رسـتگار شوید باید منطق شما توحید شود. حال در مورد هدف خاص حضرت سیدالشهداء علیه السلام که برگرداندن جامعه به سیره ی جدّشان است، رسول

۱- سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۵.

خـدا صـلی الله علیه و آله راه کـار اصـلی را به حضـرت خبر دادنـد و امام حسـین علیه السـلام هم همه ی تلاشـشان آن بود که شهادت را آن طور که خدا می خواهد انجام دهند تا به آن نتیجه ی اصلی برسند.

امام حسـین علیه السـلام می خواهند اسـلامی را که توسط حزب اموی از دست رفته است به مسیر اصلی خود برگردانند و باید شهادتِ خود را طوری مدیریت کنند که هدف اصـلی محقق شود و این با یک شهادت ساده محقق نمی شود. در شب عاشورا حضـرت برای این که اسـلامِ از دست رفته به مسـیر اصلی خود برگردد از خدا تقاضاهایی دارند. همین طور که پیامبر صلی الله علیه و آله برای شـما خبر آورده انـد که خدا دوست دارد نماز بخوانی، آن وقت شـما از خدا تقاضا می کنی خدایا کمکم کن به بهترین شـکل نماز بخوانم. حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام می دانند باید برای نجات اسـلام از دست فرهنگ اموی شهید بشونـد امـا تمـام تلاش شان این است که آن وظیفه به بهترین شـکلی که ممکن است عملی شود. این جا است که به حضـرت اباالفضل علیه السـلام می فرمایند برو ببین می شود امشب را وقت بگیری تا ما با خدا تقاضاهای خودمان را در میان بگذاریم و عالی ترین نتیجه را بگیریم.

برای حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام مسلّم شده بود آنچه به ایشان وعده داده شده خیلی نزدیک است. در روایت داریـم در عصـر تاسوعا امام در بیرون خیمه به شمشـیرشان تکیه داده بودند و خواب خفیفی بر چشمانشان مستولی شد، درست در زمانی که شـمر از عبیدالله دستور گرفته که کار را یکسره کند، حضرت جلوی خیمه شان سرشان را گذاشته اند بر روی شمشیرشان و خوابشان برده که حضرت زینب علیها السلام می آیند تکانشان می دهند و می گویند:

صدای سمّ اسب ها را نمی شنوی، حضرت می فرمایند: «إِنِّی رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی الْمَنَامِ فَقَالَ لِی إِنَّکَ تَرُوحُ إِلَیْنَا»؛[(۱)] رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود تو به زودی نزد ما خواهی بود. این یک پیام است از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت سیدالشهداء علیه السلام و لذا خودشان می دانند این پیام خیلی زود عملی می شود. با توجه به این امر حضرت و یارانشان که مطمئن شدند فردا روز شهید شدن است و باید با آن شهادت غوغایی به پا کنند تا بهترین مُردن را رقم بزنند، سراسر شب عاشورا را به راز و نیاز پرداختند، به طوری که راوی می گوید: «وَ بَاتَ الْحُسَیْنُ علیه السلام وَ أَصْحَابُهُ تِلْکَ اللَّیْلَهَ وَ لَهُمْ دَوِیٌّ کَدَوِیِّ النَّحْلِ مَا بَیْنَ رَاکِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِد». امام حسین علیه السلام و اصحابشان آن شب را در حالی صبح کردند که مانند صدای زنبوران عسل که موقع شب تا صبح در کندو و در حال ساختن عسل اند، در حال نیایش بودند، عده ای در حال سجده و عده ای به قیام و عده ای به قعود. تا مدد الهی را به صورت کامل برای خود رقم بزنند و صحنه ی کربلا به آن صورتی که حضرت می خواستند شکل بگیرد.

رفع فاجعه ی امویان از جهان اسلام

پس راز پیروزی امام حسین علیه السلام در به نتیجه رسیدن برنامه ها را باید در نیایش های شب عاشورا جستجو کرد و این که در روز عاشورا حضرت این همه امیدوارانه عمل می کنند چون متوجه اند نیایش ها کار خود را کرده و مدد الهی به صورت کامل به صحنه آمده که برنامه ها این چنین

۱- شیخ طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۳۷.

خوب پیش می رود. خطاب به لشکر عمر سعد می گویند: «اَیْمُ اللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا کَرَیْثِ مَا یُرْکَبُ الْفَرَسُ حَتَّی تَدُورَ بِکَمْ دَوْرَ الرَّحَی وَ تَقْلَقُ بِکُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَیَّ أَبِی عَنْ جَدِّی»؛(۱) به خدا که به شما مهلتی به اندازه ی زمان یک سوارشدن بر اسب بیش تر ندهند تا آن که آسیابِ زمان، شما را در زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهدی است از پدرم و از جدّم.

برنامه ها طوری جلو رفت که حضرت مطمئن شدند کارشان به نتیجه رسیده و فاجعه ی فرهنگ اموی از سر جهان اسلام در حال رفع شدن است. امویان با حیله هایی که معاویه داشت طوری برنامه ریزی کرده بودند که فکر خود را بر اسلام تحمیل کنند و اسلام را برای همیشه از صحنه ی تاریخ بیرون بیندازند و در حدّ ظاهر متوقف کنند. حضرت با مدیریتی که به مدد الهی در صحنه ی کربلا إعمال کردند، به آن ها خبر دادند که به لطف الهی گور آن ها کنده شد و زمانی که از این به بعد در اختیارشان هست در آن حدّ است که یک سوارکار سوار اسب گردد و پیاده شود!

می فرمایند: «عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَیّ ابی عن جدّی»؛ این یک عهدی است که از طریق پدرم از جدّم به من رسیده که کار با این برنامه به اینجا می رسد و تمام آن عهد با نتایج آن دارد عملی می شود. و در راستای آن که احساس کردند خدا همه ی مددهای خود را به ایشان مرحمت فرموده، حضرت در آخرین ساعات عمر به شدت خوشحال اند و در حالی که دیگر توان بلندشدن نداشتند سر مبارک را بر روی خاک می گذارند و ندا سر

۱- سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۹۹.

می د هند: «بسم اللّهِ و باللّهِ وَ عَلی ملهِ رسولِ اللّه»؛ بعد از آن نیایش عجیبی که در قتلگاه می کنند این آخرین جمله شان است که: به نام خدا و به مدد الهی و بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله. و این دنیا را ترک کردند و رسالت خود را به خوبی به انتها رساندند، رسالتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به ایشان فرمودند: «یَا حُسَیْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ یَرَاکَ قَتِیلا»(۱) حسین حرکت کن، وقتش رسیده، خدا می خواهد تو را شهید ببیند.

«اُخْرُجْ» را معنی کرده اند «خارج شو» ولی معنای آن این است که «ای حسین نهضت خود را شروع کن». حضرت در رابطه با چگونگی مقابله با امویان سال ها تأمّل کرده اند و آماده ی نفحه ای غیبی بوده اند و حالا آن سروش الهی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت رسید که زمینه فراهم است. همان طور که عارفان بزرگ می گویند مدت ها منتظر بودیم تا آن نفحه ی الهی برسد، حالا نفحه ی الهی براساس ظرفیت گسترده ای که حضرت امام حسین علیه السلام دارند رسید.

حضرت اباعبدالله علیه السلام ده سال پس از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام تا مرگ معاویه در سخت ترین شرایط، ناظر بودند که چگونه معاویه در حال هدم ریشه ی اسلام است، این مدت ده ساله مدت خیلی عجیبی است. اگر خواستید واقعاً بفهمید چقدر باید برای امام حسین علیه السلام غصّه خورد باید به این ده سال فکر کرد. حضرت می بینند چگونه معاویه در هَدْم ریشه های اسلام برنامه ریزی کرده است و همین طور هم جلو می رود، اکثر صحابه

۱- سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۵.

مرعوب شخصیت او شده اند و مردم هم که متوجه نیستند چه چیزی در حال وقوع است.

اگر بفهمیم در این ده سال بر حسین علیه السلام چه گذشت، کربلا را و شادی ها و امیدهای حضرت را می فهمیم و اگر آن وضع را درست تصور کنیم برای این ده سالِ غم حضرت سیدالشهداء علیه السلام اشک ها خواهیم ریخت.

نقشه ی معاویه در هدم اسلام

برای این که فضای آن زمان را احساس بفرمائید به عنوان نمونه قضیه ای را عرض می کنم که مسعودی درمروج الذهب از قول مُطَرِّفِ بْنِ الْمُغِیرَهِ بْنِ شُعْبَهَ آورده است. مُطَرّف می گوید:

«وَفَدْتُ مَعَ أَبِی الْمُغِیرَهِ عَلَی مُعَاوِیَهَ وَ کَانَ أَبِی یَأْتِیهِ فَیَتَحَدَّثُ مَعَهُ ثُمَّ یَنْصَرِفُ إِلَیَّ فَیَذْکُرُ مُعَاوِیَهَ وَ یُعْجَبُ بِمَا یَرَی مِنْهُ إِذْ جَاءَ ذَاتَ لَیْلَهٍ فَأَمْسَکَ عَنِ الْعَشَاءِ وَ رَأَیْتُهُ مُغْتَمّاً مُنْذُ اللَّیْلَهِ فَانْتَظَرْتُهُ سَاعَهً وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لِشَیْ ءٍ حَدَثَ فِینَا وَ فِی عِلْمِنَا فَقُلْتُ مَا لِی أَرَاکَ مُغْتَمّاً مُنْذُ اللَّیْلَهِ فَقَالَ یَا بُنَیَّ جِئْتُ مِنْ عِنْدِ أَخْبَثِ النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا ذَاکَ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ قَدْ خَلَوْتُ بِهِ إِنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ سِنّاً یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَلَوْ أَظْهَرْتَ عَدْلًا وَ بَسَطْتَ خَیْراً فَإِنَّکَ قَدْ کَبِرْتَ وَ لَوْ نَظَرْتَ إِلَی إِخْوَتِکَ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ فَوَصَلْتَ أَرْحَامَهُمْ فَوَ اللَّهِ مَا عِنْدَهُمُ الْیَوْمَ شَیْ ءٌ تَخَافُهُ فَقَالَ هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ مَلَکَ أَخُو بَنِی تَیْمٍ فَعَدَلَ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ فَوَ اللَّهِ مَا عَدَاً أَنْ هَلَکَ فَهَلَکَ ذِکْرُهُ إِلَّا أَنْ یَقُولَ قَائِلٌ أَبُو بَکْرٍ ثُمَّ مَلَکَ أَخُو

بَنِی عَدِیٍّ فَاجْتَهَدَ وَ شَمَّرَ عَشْرَ سِنِینَ فَوَ اللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَکَ فَهَلَکَ ذِکْرُهُ إِلَّا أَنْ یَقُولَ قَائِلٌ عُمَرُ ثُمَّ مَلَکَ عُثْمَانُ فَمَلَکَ رَجُلٌ لَمْ یَکُ أَحَدٌ فِی مِثْلِ نَسَبِهِ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ وَ عُمِلَ بِهِ مَا عُمِلَ فَوَ اللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَکَ فَهَلَکَ ذِکْرُهُ وَ ذِکْرُ مَا فُعِلَ بِهِ وَ إِنَّ أَخَا بَنِی هَاشِمٍ یُصَاحُ بِهِ فِی کُلِّ یَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَأَیُّ عَمَلٍ یَبْقَی بَعْدَ هَذَا لَا أُمَّ لَکَ لَا وَ اللَّهِ إِلَّا دَفْناً دَفْنا»؛(۱)

با پدرم بر معاویه[به شام] وارد شدیم، پدرم مرتبا نزد او رفت و آمد داشت و در هر جلسه ای که نزد او بود با وی به گفتگو می پرداخت و پس از ترک مجلس به نزد من باز می گشت و برایم بازگو می نمود و از او به خوبی یاد می کرد و بر عقل و درایت او آفرین می گفت. در یکی از شب ها که به خانه آمد، خیلی ناراحت بود و از خوردن شام امتناع کرد، ساعتی گذشت که نه او چیزی می گفت، نه من، ولی این سکوت در نظرم بی علت نبود، فکر کردم شاید سکوت به خاطر عملی ناپسند، یا حرکتی بر خلاف ادب از سوی من بوده از این رو به خود جرات دادم و از ناراحتی او پرسیدم، در جوابم گفت: فرزندم امشب از نزد پلیدترین و خبیث ترین مردم روی زمین آمده ام! گفتم: او کیست؟ گفت: معاویه! گفتم: چرا؟ گفت: پس از ساعتی که با او صحبت می کردم، از او خواستم یا امیرالمؤمنین، اکنون که عزت تو بالا گرفته و به حد عالی رسیده است چه خوب است، دامن عدالت را گسترش داده و رفتارت را نیکوتر کنی و به

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱ به نقل از الغدیر، ج ۱۰، ص۳۹۷.

اعمال خیر بپردازی؟ معاویه گفت: منظورت چیست؟ گفتم: اگر این برادرانت از بنی هاشم را که مدت زمانی است در حکومت تو مظلوم زیسته اند، مورد لطف و مرحمت قرار دهی و صله ی رحم به جا آوری بسیار به جا و مناسب است! زیرا آنان در حال حاضر پناهگاهی که از آن هراس داشته باشی ندارند! معاویه گفت: هیهات هیهات! چنین پیشنهادی نزد من قابل قبول نیست، زیرا فردی از قبیله ی تیم(ابوبکر) قدرت به دست گرفت و با عدل رفتار نمود و کرد آنچه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و زیر خاک پنهان شد و نامش نیز مدفون گردید و اگر گه گاهی از او یاد می شود، فقط می گویند: ابوبکر چنین و چنان کرد، سپس این حکومت به دست یکی از افراد تیره ی بنی عدی (عمر) رسید؛ وی دامن همت را بالا زد و در مدت ده سال حکومتش با جدیّت و تلاش مستمر، خدماتی ارزنده انجام داد، ولی به خدا سوگند! دیری نگذشت که نامی و نشانی از او نماند و اگر گاهی از او نامی به میان آمد، گویند: عمر چنین و چنان کرد. سپس زمام امر به دست عثمان از قبیله ی بنی امیه که کسی در نسب مانند او نیست رسید! و کرد آنچه کرد، اما به خدا قسم دیری نگذشت که از دنیا رفت و نامی و نشانی از او و عملکردش باقی نماند اما این برادر بنی هاشم یعنی رسول خدا که ملك به دستش آمد هر روز پنج بار بر مأذنه های مساجد، نام او، به عظمت یاد می شود و مردم «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه» بر زبان جاری می کنند! آیا امیدی برای من باقی است که این نام شنیده نشود، تو را مادری مباد که

چنین پیشنهادی به من دادی! نه به خدا سوگند هرگز آرام نمی شوم، مگر زمانی که این نام دفن گردد و اثری از آن باقی نماند.

ملاحظه کنید امام حسین علیه السلام به خوبی متوجه اند نقشه ی معاویه چیست و در این ده سال، ناظر نقشه های معاویه برای رسیدن به چنین هدفی هستند که می خواهد نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر صحنه تاریخ نماند. از آن طرف حضرت همواره فکر کرده اند که راه نجات اسلام در چنین شرایطی چه باید باشد و لذا پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوب گرفتند. همان طور که یک عارف وقتی خوب تمرکز کرد و قلبش مستعد شد، به حقیقتی منکشف می شود؟

دستورالعملی از عالم غیب

پس از خبر مرگ معاویه و دستور یزید برای مجبورکردن امام حسین علیه السلام برای بیعت، امام به والی مدینه (در آن شبی که حضرت را احضار کرده بود) گفتند بگذار تا صبح ببینم چه کار باید بکنم، بعد آمدند بر سر قبر جدشان. چند شبی را حضرت کنار قبر جدّشان در حال نیایش اند، هرچه بوده است در این مدت اتفاق افتاده و آن برنامه ای که منتظر بودند تا برسد، از طرف نور پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت رسید. در این جمله ای که حضرت می فرمایند پیامبر به خوابم آمدند و گفتند «یَا حُسَیْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ یَرَاکَ قَتِیلا»؛ ای حسین حرکت کن خدا می خواهد تو را شهید ببیند، دستورالعملی نهفته است که پس از سال ها تمرکز و غم اسلام خوردن به حضرت داده شده و خبر از آن می دهد که

بنا است خداوند اراده ی خود را از طریق حضرت امام حسین علیه السلام محقق کنند و شهادت حضرت هم قسمتی از آن برنامه است که باید به خوبی برای آن برنامه ریزی شود تا نهضت به ثمر برسد. در ضمن رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت خبر دادند «إِنَّ لَکَ فِی الْجَنَّهِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَه»؛(1) درجاتی برای تو در ابدیت گذاشته اند که به آن نخواهی رسید مگر با شهادت. و از این طریق حضرت امام حسین علیه السلام را به برنامه ریزی با رویکرد شهادت تشویق می کنند. در این راستا است که حضرت می دانند کار بزرگی به عهده دارند که باید برای انجام آن برنامه ریزی کنند و شهادت هم جزء این برنامه است و انصافاً بسیار باید بر روی حرکت حضرت سیدالشهداء علیه السلام تدبّر کرد که در راستای مسیر شهادت خود چقدر عالی برنامه ریزی کردند تا در بستر این شهادت آن برنامه ی اصلی که نجات اسلام از فتنه ی امویان بود به خوبی انجام بگیرد. اگر شهادت یک برنامه ی بنیادینی است که حضرت پیش روی خود قرار می دهند، به خاطر آن است، که برنامه ی اصلی حضرت عملی نمی شود مگر با شهادت. لذا به واقع حضرت سیدالشهداء علیه السلام و یارانشان با تمام وجود دست از زنده ماندن شستند تا کربلا به آن شکلِ خاصش به وجود آمد. ابتدا قلب و روح خود را به عالم بقاء فرستاده بودند و به دنبال آن بودند که تن خود را نیز به دنبال قلب و روح خود روانه کنند. آخرین حربه ی امویان اسلحه های آن ها بود ولی حضرت سیدالشهداء علیه السلام با مدیریتی که شهادت جزء اهداف بنیادین آن بود ما فوق اسلحه ها عمل

۱- امالی صدوق، ص ۱۵۲.

کردند این است که وقتی خبر خروج امام حسین علیه السلام را از مکه به عمرو بن عاص دادند، گفت: «بدانید سِلاح در او کارگر نمی افتد»(۱)

یعنی نمی توانید با اسلحه هایتان او را مرعوب کنید و از برنامه اش منصرف نمایید. حضرت با روحیه ی شهادت طلبی فضایی ساختند که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید: مردی را که در طف با عمر سعد بود، گفتند: وای بر تو! چگونه ذریّه ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتید؟! گفت: سنگ زیر دندان تو باد! اگر تو هم با ما بودی و آنچه دیدیم، می دیدی، همان کاری را که ما کردیم تو نیز می کردی، گروهی بر سر ما ریختند، دست به قبضه ی شمشیر؛ مانند شیر درنده، سواران را از چپ و راست به هم می مالیدند، اگر هم امان می دادیم، نمی پذیرفتند و به مال ما رغبت نداشتند، می خواستند یا از آبشخور مرگ بنوشند یا بر مرگ مستولی شوند و اگر ما دست از آن ها برداشته بودیم، جان همه ی افراد سپاه را گرفته بودند؛ ای مادر مرده! اگر این کار را نمی کردیم، چه می کردیم؟!(۲)

آگاهی زینب علیها السلام از اصول برنامه

اصول برنامه را حضرت زینب علیها السلام هم می دانستند، که باید همه ی اصحاب امام حسین علیه السلام اصل را بر شهادت بگذارند تا مرحله ی اولِ نهضت که خوب شهیدشدن است عملی شود. از قضیه ای که نافع بن هلال نقل می کند می توان این نکته را فهمید. نافع بن هلال یکی از اصحاب

۱- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۷، ص ۱۴۴.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص۲۶۳.

حضـرت بود که به جهت جراحات فراوان در میان کشـته ها افتاد و شـهید نشـد. او نقل می کنـد نیمه شب از خیمه بیرون آمدم دیدم حضـرت اباعبدالله علیه السـلام از خیمه ها دور شدند، خود را به حضـرت رساندم و از انگیزه ی حضـرت سؤال کردم که چرا از محیط خیمه ها دور شـده انـد و عرض می کنـد یابن رسول الله من نگران شـما شدم. امام در پاسخ وی فرمودند آمده ام پستی و بلندی های اطراف را بررسـی کنم که مبادا برای دشـمن مخفی گاهی باشد، بعد حضرت رشته کوه هایی را به او نشان می دهنـد و می گویند: نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوه ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟ نافع بن هلال خود را به قدم های حضـرت می اندازد و عرض می کند مادرم به عزایم بنشـیند، من این شمشـیر را به هزار درهم و اسـبم را به هزار درهم خریداری نمودم، سوگند به خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشـیر کُند و این اسب خسـته شود. مرحوم مُقرّم از نافع بن هلال چنین نقل می کند که امام علیه السلام پس از بررسـی بیابـان هـای اطراف به سوی خیمه هـا برگشت و به خیمه ی زینب کـبری علیهـا السـلام وارد گردیـد و من در بیرون خیمه کشـیک می دادم، زینب کبری علیها السـلام عرضه داشت: برادر! آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و اسـتقامت آنان پی برده ای؟ مبادا در موقع سـختی دست از تو بردارند و در میان دشـمن تنهایت بگذارند؟ امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمودند: «وَ اللّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِیهِمْ اِلاّ الأشْوَسَ الْاَقْعَسَ یسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِیهِ دُونِی اِسْتِیناسَ الْطِفْلِ

اِلی مَحالبِ اُمِّه»؛(۱) آری، به خدا سوگند آن ها را آزمودم و آن ها را جز دلاوران غُرّنده و با صلابت و استوار نیافتم، آنان به کشته شدن در رکاب من آن چنان مشتاق هستند که طفل شیرخوار به پستان مادرش مشتاق است.

نافع می گوید: من چون این سؤال و جواب را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم به او بازگو نمودم.

حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند اگر منتظر فرمان امام علیه السلام نبودیم همین امشب به دشمن حمله می کردیم. گفتم حبیب! اینک امام در خیمه ی خواهرش می باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آن جا باشند، بهتر است تو با گروهی از یارانت به کنار خیمه ی آنان رفته و مجدداً اظهار وفاداری بنمائید. حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه ها بودند دعوت کرد و ابتدا از بنی هاشم تقاضا کرد به درون خیمه های خود برگردند، سپس گفتار نافع بن هلال را برای بقیه ی صحابه نقل نمود. همه ی آن ها پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نائل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم، ای حبیب دلت آرام و چشمت روشن باد.

حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیایید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.

۱- مقتل مقرّم، ص ۲۶۲.

چون به کنـار آن خیمه رسـیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر! و ای حرم رسول خـدا! اینان جوانان فداکار شـما و این ها شمشـیرهای برّاق شان است که همه سوگند یاد نموده اند این شمشـیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشـمنان شـما و این نیزه های بلنـد و تیز در اختیار غلامان شـما است که هم سوگند شده اند آن ها را فرو نبرند مگر در سینه ی دشمنان شما ... همه گریه کردند و به سوی خیمه ی خویش باز گشتند.

ملاحظه می کنیـد که حضـرت زینب علیها السـلام در جریان برنامه ی حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام بودنـد و از حضـرت پرسـیدند آیا اصـحاب آن حضـرت می تواننـد برنامه ای را که امام می خواهند اجراء کنند آن ها پیاده کنند؟ به واقع برنامه ای که تک تک اصـحاب بروند شـهید بشوند و بعد حضرت بروند و یکی یکی جسد آن ها را بیاورند و خود حضرت هم آخرین شهیدباشـند کار عجیبی بود. فرض کنیـد بعضـی از اصـحاب می گفتند یابن رسول الله شـما بروید جلو ما هم به دنبال شـما می آییم، با این کار همه ی برنامه ی حضرت به هم می خورد. چطور شد که کوچک ترین ضعفی که برنامه ی حضرت را خراب بکند واقع نشد؟ این همان مدد الهی بود که با نیایش های شب عاشورا پایه هایش محکم شد.

پاره کردن پرده ی نفاق امویان

یـک طرف دیگرِ کربلاـ موضوع احساس موفقیتی است که حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام و اصـحابشان داشـتند. وقتی می توانیم راز شادمانی و

احساس پیروزی آن حضرت را بشناسیم که متوجه حضور فرهنگ نفاقی باشیم که درآن زمان سراسر جهان اسلام را فرا گرفته بود، به طوری که پست ترینِ افراد جزیره العرب مثل یزید، بدون هیچ ارادتی به اسلام، ولی با شعارهای اسلامی شخصیت های خبیثی را بر مردم تحمیل کرده بود و کارها طوری جلو می رفت که از اسلام هیچ چیزی نمی ماند و امام حسین علیه السلام این پرده ی نفاق را می شناسند و پاره می کنند. خود حضرت در ترسیم شرایط پیش آمده می گویند: «النَّاسُ عَبِیدُ الدُّنْیَا وَ الدِّینُ لَعِقٌ عَلَی أَلْسِنَتِهِمْ یَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَایِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّیَّانُونَ»(۱) مردم بنده ی دنیا می باشند و دین در حدّ لعابی است بر روی زبانشان، تا آن موقعی دیندار هستند که معیشت آنان تأمین شود، اما وقتی به وسیله ی بلاء مورد آزمایش قرار بگیرند دین داران قلیل و اندک خواهند بود.

هر اندازه عمیق تر متوجه عمق نفاق آن زمان شویم، به همان اندازه بهتر متوجه پیروزی و راز خوشحالی حضرت علیه السلام می گردیم.

مشکل نفاق آن است که در باطن، تمام گرایش های پست کافران را دارد ولی مدعی اسلامیت است و نه تنها برای مسلمانان ارزش واقعی قائل نیست، بلکه از آن ها کینه ها در دل دارد. در همین رابطه خداوند می فرمایند: «أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن یُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ»؛(۲) آیا آن مسلمانان ضعیف الایمان که در قلب هایشان نسبت به

۱- بحار الأنوار ، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۲- سوره محمد صلی الله علیه و آله آیه ۲۹.

مؤمنین واقعی کینه دارند، گمان می کنند ما آن کینه ها را ظاهر نمی کنیم و شخصیت آن ها را رسوا نمی نمائیم؟

حزب اُموی

یکی از تحقیقاتی که بسیار نتیجه بخش است تحقیق در رابطه با حادثه های بعد از رحلت نبی الله صلی الله علیه و آله است، حزب اموی به سرکردگی ابوسفیان و به کارگردانی معاویه، در عین آن که یک روز هم ایمان نیاوردند طوری در اسلام نفوذ کردند و خود را به خلیفه ی اول و دوم و سوم نزدیک نمودند که عملاً کارها به دست آن ها افتاد تا آن جا که وقتی حضرت علی علیه السلام خواستند با عزل معاویه از حکومت شام کار را یکسره کنند، امویان حاضر شدند به قیمت نابودی اسلام با علی علیه السلام به مقابله بپردازند و جنگ جمل و صفین و نهروان را بر جهان اسلام تحمیل کردند. لذا تا روحیه ی امویان را در تاریخ درست نشناسیم نمی توانیم نقش ائمه علیهم السلام، به خصوص نقش حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در نجات اسلام از دست این سلسله ی خبیث بشناسیم.

موضوع تقابل بین بنی هاشم و بنی امیه به قبل از اسلام برمی گردد. اُمیّه بر سیادت و آقایی برادرش هاشم در بین مردم مکه حسادت می ورزید، زیرا امیه مردی بخیل و بی عفت و حرام خوار بود(۱)

فضائل هاشم به فرزندش عبدالمطلب منتقل شد به طوری که نجابت و سخاوت و حکمت او ذهن ها را متوجه خود کرده بود و حَرْب فرزند هاشم نتوانست موقعیت

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۴.

برجسته ی عبدالمطلب را تحمل کند و در برابر عبدالمطلب عَلَم دشمنی برافراشت.

اصل دشـمنی بنی امیه با اسلام را باید در تعلق روحی آن ها به ارزش های جاهلی دانست که اگر اسلام در بین مردم رواج می یافت شخصیتی برای آن ها نمی ماند. بر مبنای همین روحیه است که یزید وقتی سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در جلو خود می بیند شعر مشهور خود را می خواند که:

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْک

فَلا

خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحْی نَزَلَ

یعنی؛ بنی هـاشم (پیـامبر صـلی الله علیه و آله و خـانواده اش) بـا مُلـک و حـاکمیت بازی می کردنـد، در حالی که نه خبری از طرف خدا آمده بود و نه وَحی ای نازل شده.

وقتی می توان به عمق فاجعه ی نفوذ امویان در اسـلام پی برد که نظری گذرا به شخصـیت ابوسـفیان فرزند حرب و نوه ی امیه بیندازیم، ابوسفیان و تمام خانواده اش مانند خواهرش «امّ جمیل» که قرآن به «حمّاله الحطب» از آن یاد کرده و همسر ابوسفیان یعنی هند جگرخوار و فرزندانش معاویه و عُتْبه و حنظله و یزید و عَنْبسه، تا آنجا که می توانستند در خصومت با پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاهی نکردنـد. محوریت هر سه جنگ با پیامبر صـلی الله علیه و آله یعنی جنگ بـدر و اُحد و احزاب با ابوسـفیان است، او با فتـح مکه مجبور به تسـلیم شـد و رسول خدا صـلی الله علیه و آله به عنوان «طُلقاء» او را آزاد کردند و حضـرت علی علیه السلام در نامه ی خود به معاویه می فرمایند: «هنگامی که خداوند عرب را فوج فوج به

دین خود داخل ساخت شما از کسانی بودید که یا به جهت رغبت به دنیا و یا از ترس، داخل در اسلام شدید».(۱)

شخصیت ابوسفیان و رهبری حزب اُموی

از مواردی که حکایت از نپـذیرفتن اسـلام توسط ابوسـفیان و معاویه دارد موردی است که ابن عباس نقل می کنـد، می گوید: شبی در مسـجد مـدینه بعـد از نماز عشا که مردم پراکنـده شدند و به غیر از معاویه و ابوسـفیان کسـی در مسـجد نماند، من در پشت سـتونی نشسـته بودم، شـنیدم که ابوسـفیان به معاویه می گوید: ببین در مسجد کسی نیست؟ -ابوسفیان در این زمان نابینا شـده بـود- معـاویه چراغی به دست گرفت و اطراف مسـجد را جسـتجو کرد، امّـا مرا ندیـد. آن گـاه ابوسـفیان گفت: «یـا بُنَی! اوصـیک بـدین الابـاء و الاجـداد و ایـاک و دین محمـد فـانه سـبب فقرنا و لا یهولنّک قول محمـد من البعث و النشور»؛(۲) ای فرزندم! تو را به آئین پدران و نیاکانت سـفارش می کنم و از دین محمد بر حذر می دارم، زیرا این دین سـبب فقر و بیچارگی ما شده و سخن محمد در باره ی حشر و روز قیامت تو را نترساند. یا وقتی خلافت به عثمان رسید، ابوسفیان در جمع امویان که عثمـان نیز حضور داشت به او گفت: «حکومت پس از قبیله ی تَیم و عـدی به دست تو افتـاده، آن را مثل توپ دست به دسـت بگردان و ارکانش را بنی امیه قرار بده، این جز سلطنت نیست، من بهشت و دوزخ سرم

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۱۷.

۲- محقق اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۳۵۵.

نمی شود.»(۱)

ابوسفیان در زمان خلافت عثمان، از کنار قبر حضرت حمزه گذشت، بر روی قبر ایستاد و با پای خود بر آن قبر کوبید و گفت: «ای اباعمّاره - کنیه حضرت حمزه - اسلام و دینی که تو به خاطر آن با ما جنگیدی و در راه آن کشته شدی، امروز به دست جوانان ما افتاده و آن را به بازیچه گرفته اند».(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دیدند بوزینه هایی بر بالای منبرشان قرار گرفته اند که قرآن در آیه ی ۶۰ سوره ی إسراء بدان اشاره دارد و می فرماید: قرار ندادیم آن رؤیایی که دیدی مگر یک امتحانی برای مردم و شجره ی ملعونه را که در قرآن ذکر کردیم، ما آنان را انذار می کنیم اما جز بر طغیانشان افزوده نمی شود. مفسرینِ فریقین «شجره ی ملعونه» را بنی امیه تفسیر کرده اند.(۳) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: «إذا بلغت بنو أُميّه أربعين اتّخذوا عباد اللَّه خولًا، و مال اللَّه نحلًا، و كتاب اللَّه دغلًا»؛(۴) هنگامی که بنی امیه به چهل نفر برسند، بندگان خدا را برده و مال خدا را بخشش و کتاب خدا را وسیله ی سوء استفاده قرار می دهند. در روایت اهل سنت داریم که: يقول الخطيب البغدادى فى تاريخ بغداد (صفحه ی ۱۸۲ من جزئه الثانی عشر و صفحه ی ۴۰۳ من جزئه الرابع)، قال

۱- ترجمه ی الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۱۹، ص ۱۳۷.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۵۱.

۳- به تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۷، یا الدّرالمنثور، سیوطی ذیل آیه ی ۶۰ سوره ی إسراء رجوع شود.

۴- مستدرك الحاكم، ۴/ ۴۷۹ [۴/ ۵۲۶ ح ۸۴۷۶]، و أخرجه ابن عساكر كما فی كنز العمّال، ۶/ ۳۹.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه». آن هنگام که معاویه را بالای منبر من مشاهده کردید او را بکشید. در خبر داریم که: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله کانَ ذاتَ یَوْمٍ یَخْطُبُ فَأَخَذَ مُعاوِیَهُ بِیَدِ ابْنِهِ! یَزِیدَ وَ خَرَجَ وَ لَمْ یَسْمَعِ الْخُطْبَهَ فَقالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَعَنَ اللَّهُ الْقائِدَ وَ الْمَقُودَ أَیُّ یَوْمٍ یَکُونُ لِهذِهِ الْأُمَّهِ مِنْ مُعاوِیَهَ ذِی الْأَسْتاه «(۱) روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه می خواندند، معاویه دست فرزندش یزید را گرفت و خارج شد و خطبه را نشنید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: لعنت خدا بر کشَنده و کشیده شده باد، و وای بر امت من از معاویه که صاحب کَفل بزرگ است.

ابوسفیان در فضای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه سقیفه پیش آورد سعی کرد با ایجاد دو دستگی بین مسلمانان آتش فتنه را دامن بزند لذا به خانه علی علیه السلام آمد و گفت: خلافت را به پست ترین خانواده ی قریش داده اید، به خدا قسم! اگر بخواهی مدینه را پر از سواره و پیاده علیه «ابوفضیل» - کنیه ی ابوبکر - می کنم. امام که از نیت پلید او خبر داشتند در جواب او فرمودند: «تو همواره به اسلام و مسلمین خیانت کرده ای و می کنی، ولی هرگز نتوانسته ای به آنان ضرر برسانی، هیچ نیازی به سواره و پیاده تو نداریم.(۲)

همین ابوسفیان چیزی نمی گذرد که در جبهه ی دفاع از اسلامِ سقیفه وارد می شود و به انصار حمله می کند که چرا مدعی خلافت اند(۳)

و لذا ابوبکر آنچه را که ابوسفیان از زکات با خود آورده بود

۱- علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۱۰.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳- همان ج ۲، ص ۱۰.

به او بخشید و ابوسفیان خیلی ظریف وارد نظام تصمیم گیری خلافتِ بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و تاکتیک مبارزه با اسلام را عوض کرد(۱) و همچنان حرکت در سایه را ادامه داد تا سیزده سال بعد با خلافت عثمان به بنی امیه گفت: « یَا بَنِی أُمَیَّهَ تَلَقَّفُوهَا تَلَقُّفَ الْکُرَهِ ، وَ الَّذِی یَحْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْیَانَ مَا زِلْتُ أَرْجُوهَا لَکُمْ وَ لَتَصِیرَنَّ إِلَی صِبْیَانِکُمْ وِرَاثَه».(۲) ای فرزند امیه! خلافت را مثل یک توپ قاپ بزنید و به یکدیگر پاس دهید، سوگند به آن چیزی که ابوسفیان به آن قسم می خورد – نمی گوید سوگند به خدا– من از قبل همچنان آرزوی به خلافت رسیدن شما را داشتم، باید آن را به فرزندان خود برسانید.

عبدالله علایلی اهل سوریه می نویسد: «طایفه ی بنی تَیم با تسلّطِ ابوبکر در جریان سقیفه به پیروزی نرسیدند، بلکه این اموی ها بودند که به تنهایی پیروز شدند و به همین جهت دولت را با رنگ خود رنگ آمیزی کردند و در سیاست گذاری ها تأثیر کامل داشتند. این در زمانی بود که هنوز خلافت را به دست نگرفته بودند ... از ابتدای سلطه ی ابوبکر بنی امیه تلاش خود را جهت زمینه سازی در راستای کودتایی که در نهایت قدرت را به دست گرفتند، آغاز نمودند».(۳)

آنچه نباید در مطالعه ی تاریخِ بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد غفلت قرار گیرد حاکمیت فرهنگ امویان در مناسبات جامعه ی نوپای اسلامی

ص: ۹۸

۱– استفاده ی حساب شده ی خلفاء از امویان بر همین اساس است.

۲– مروج الذهب، ج ۱ ، ص۴۴۰

۳– عبدالله علایلی، الامام الحسین علیه السلام ص ۱۹۱.

بود، به خصوص با حاکمیت عثمان که از یک طرف ابوذر به جهت اصرار بر باقی ماندن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تبعید می شود و از طرف دیگر مروانِ حکم و پدرش را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه تبعید کرده بودند به مدینه برگشت داده می شوند و عثمان، مروان را به دامادی انتخاب می کند و همه ی امور مملکت اسلام را به او می سپارد و خمس غنائم آفریقا را که بالغ بر ۱۰۰۰۵۲۰ هزار دینار بود به تازه داماد می بخشد.(۱)

اعمال مروان موجب نارضایتی مردم مدینه و دیگر شهرها شد و بالأخره به قتل عثمان منجر گردید. در حالی که معاویه می دانست با قتل عثمان بهانه ای برای خونخواهی به دست خواهد آورد و در چنین فضایی زمینه ی خلافت امویان فراهم می شود، لذا در پیغامی که عثمان برای او فرستاد که نیروی کمکی به یاری او بفرستد معاویه دوازده هزار نفر آماده کرد و دستور داد در «ذی خشب» بمانند و خود نزد عثمان رفت، عثمان درباره نیروهای کمکی سؤال کرد، معاویه پاسخ داد: من نزد شما آمده ام تا از نظر شما آگاه شوم و به نزد نیروهای کمکی برگردم تا آنان را برای یاری شما بفرستم. عثمان که گویا از نقشه ی معاویه آگاه شده بود گفت: نه به خدا قسم تو می خواهی من کشته شوم تا پس از آن بگویی: متولّی انتقام او هستم! برگرد و فوراً مردم را به کمک من بیاور. معاویه برگشت ولی هیچ

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴.

نیرویی نفرستاد تا این که عثمان کشته شد.(۱)

و این نکته را حضرت علی علیه السلام در نامه ای که به معاویه دارند، گوشزد می کنند.(۲)

زمینه های حکومت معاویه

بـا کشـته شـدن عثمـان و رجوع مردم به علی علیه السـلام و بیعت بـا آن حضـرت، با تحریک امویان در داخل، فضای فرهنگی جامعه هرگز آماده ی برگشت به اسـلامی نبود که باید باشد و معاویه نیز در شام همواره در حال توطئه بود تا علی علیه السـلام امکان برگشت دادنِ اسـلام به جامعه را پیـدا نکنـد. تحمیل سه جنگ جمل و صـفین و نهروان و کشـته شـدن حـدود صدهزار انسـان و بی سـرپرست مانـدن ده هـاهزار خـانواده و رواج برادرکشـی و کینه های قبیلگی، همگی مانع آن شـد که حضـرت به تربیت معنوی جامعه آن طور که شایسـته است اقـدام کننـد. به خصوص که در زمان خلفای گذشـته نیز در این امر هیچ اقدامی صورت نگرفت و اکثر افراد جامعه در سـطحی ترین شـکل ممکن باقی مانـده بودند و از همه مهم تر تقسـیم جامعه به شـیعه ی علی علیه السـلام و شـیعه ی عثمان بود که طرفین در حدّ تکفیر بر روی هم شمشیر می کشیدند و این ها زمینه ای بود تا معاویه پـایه هـای امپراطوری خود را پـایه ریزی کنـد و خلافت اسـلامی به پادشاهی موروثی تبـدیل شود و موجب احیای ارزش های جاهلی به جای ارزش های اسلامی گردد.

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲- فیض الاسلام، نهج البلاغه نامه ی ۳۷.

معاویه در سال پنجم قبل از بعثت ، از مادری به نام هند و پدری به نام ابوسفیان(۱)

متولد شد و در جنگ بدر و احد و احزاب بر ضد اسلام شرکت کرد. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند ابوسفیان بر شتر سرخ موی سوار است و معاویه آن را می راند و برادرش عُتبه زمام شتر را به دست گرفته است، فرمودند: «اللهم العن الرّاکب و القائد و السائق»؛ خدایا! سواره را و آن کس را که افسار شتر را می کشد و آن کس را که آن را می راند لعنت کن. بالأخره معاویه در فتح مکه مجبور به پذیرش اسلام شد و در سال هجدهم هجری بعد از آن که برادرش «یزید بن ابوسفیان» که حاکم شام بود مُرد، از سوی خلیفه ی دوم به حکومت شام منصوب شد و بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام در سال چهلم و تحمیل صلح بر امام حسن علیه السلام توانست به آرزوی دیرینه ی خود برسد و به اسم خلیفه ی مسلمین، فرهنگ جاهلیت اموی را با قالب اسلامی حاکم نماید تا آن جایی که معاویه زمینه را برای ولایتعهدی فرزند میگسار و سگ بازش یعنی یزید فراهم کرد و در سال شصتم هجری به هلاکت رسید و یزید به جای او نشست.

همان طور که قبلًا در جریان مغیره بن شعبه عرض شد که برای فرزندش مطرف نقل می کند، معاویه تلاش می کرد نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را دفن کند، سراسر خلافت خود را بر مبنای حذف اسلام مدیریت کرد، از رذائل اخلاقی او که در کتب معتبر نقل کرده اند سخنی به میان نمی آوریم،

۱- البته مورخین شیعه و سنی در نسبت معاویه به ابوسفیان تشکیک کرده اند که موضوع بحث این مقال نیست، به تاریخ سیاسی اسلام از رسول جعفریان، ج ۲، ص ۴۹۳ و کتاب حزب علوی و حزب اموی از دکتر محسن حیدری، ص ۳۳۵ رجوع شود.

آنچه برای ما مهم است توجه به نقش امویان در هَدم اسلام و تلاش حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در جلوگیری از نقشه ی آن ها است تا جهان اسلام خط مکتب اسلام را از خط آن ها جدا نمایند و آن حرکات و افکار به اسم اسلام تمام نشود.

تفاوت نگاه به خلیفه ی اول و دوم و سوم با نگاه به معاویه از آن جهت است که معاویه نسبت به خلفاء، رویکرد دیگری دارد به همین جهت در موقعی که حضرت علی علیه السلام خلافت را به دست داشتند همه ی همّت خود را بر آن گذاردند که جامعه را از فتنه ی معاویه آگاه کنند. در خطبه ی ۱۶۲ نهج البلاغه هست که یکی از یاران حضرت اشاره به حوادث بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می کند و از ایشان می پرسد: چگونه مردم شما را از این مقام که شایسته تر از بقیه بودید باز داشتند؟ حضرت خطاب به او فرمودند: ای برادر اسدی این حرف در چنین شرایطی حرف نسنجیده ای است و پس از اشاره به واقعه ای که گذشت می فرمایند: فعلاً از غارتی که صدای آن در گوشه و کنار بلند است سخن بگو که آن داستان پسر ابی سفیان است و نفاقی که در میان است و تلاشی که می خواهند با آن نور خدا را خاموش کنند.

آفت خلط امویان با اهل سنت

درست است که با طرح سقیفه و غفلت از غدیر و بی توجهی به حاکمیت امام معصوم، مسیری شروع شد که ناخواسته به جریان حاکمیت فرهنگ اموی میدان داد ولی آنچه موجب خوشحالی حضرت

ص: ۱۰۲

سیدالشـهداء علیه السلام بود نجات جهان اسلام از فرهنگ اُموی بود زیرا در بستر آن فرهنگ چیزی از اسلام باقی نمی ماند تا بخواهیم مردم را متوجه برداشتی عمیق تر از اسـلام بگردانیم. تاریـخ شناسـی عمیق به مـا اجازه نمی دهـد که مسأله امویان را با اهـل سـنت مخلوط کنیم، کـاری که علمای اهل سـنت نیز متوجه آن امر بوده و هسـتند و اگر این دو موضوع خلط شونـد نمی توانیم نتیجه ی شایسـته ای بگیریم. مسأله ی نفـاقی که بـا حاکمیت معاویه پیش آمـد خیلی پیچیـده تر از این ها است که شـما بخواهید بگویید این همانی است که در صدر اسـلام در سـقیفه واقع شد. به همین جهت هم حضـرت علی علیه السـلام به خلفا کمک می کردند تا در امور مسلمین به بهترین شکل عمل کنند، چون متوجه بودند با حضور خلفاء در حاکمیت جهان اسلام، بستر ادامه ی اسـلام هنوز به بن بست نرسـیده است که نتوان به آینـده امیـدوار بود. ولی بـا حاکمیت معاویه جریانی از نفاق به میـدان آمـد که در عینی که صد در صد بی دین است ولی خود را صد در صد مسـلمان معرفی می کند و مسـلمان های واقعی مثل حجربن عدی را لامذهب به شـمار می آورد و به شهادت می رساند، به اسم اسلام بهترین نیروهای اسلام را متهم می کنند که ضـد اسـلام عمل می کنند، آن قدر در راسـتای حقانیت خود بستر سازی نمودند که فکر می کردند دیگر کار تمام است و برای همیشه به مراد خود رسـیده انـد و هرکس را خواسـتند می تواننـد بـا اَنگ خروج بر خلیفه ی مسـلمین از صـحنه ی جامعه مسلمین خارج کنند هرچند آن فرد حجربن عدی و از آن مهم تر حسین بن علی علیه السلام باشد، خود را به

اسلام چسباندند تا رقیب خود را با اتهام غیر مسلمان بودن از صحنه خارج گردانند.

جنگ نفاق جدید با انقلاب اسلامی

شبیه نفاقِ امویان که با نیروهای ارزشی کینه داشتند در بعضی از برهه های حیات انقلاب اسلامی نیز ظاهر شد و در قالب وفاداری با آرمان های انقلاب، ولایی ترین فرزندان انقلاب را متهم به تندروی و خرافه گرایی کردند که البته در بستر فرهنگ تشیع و با نوری که فرهنگ کربلا در جامعه افشاند، به نتیجه ی دلخواهشان نخواهند رسید، ولی این حوادث نیز بسی عبرت آموز خواهد بود! دیگر نمی توان این نوع تهمت ها را به حساب تفاوت سلیقه و برداشت از انقلاب دانست، بلکه موضوع را باید در اعتقاد و عدم اعتقاد به اهداف اصلی انقلاب دانست به همین جهت مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» در سفری که در بیست و دوم اردیبهشت سال هشتاد و هشت یعنی یک ماه قبل از انتخابات دولت دهم به کردستان داشتند فرمودند: «نامزدها سعی کنند در اظهارات با انصاف عمل کنند، گاهی انسان حرف های عجیب و نسبت های عجیبی می شنود، این حرف ها مردم را نگران می کند... این همه نسبتِ خلاف دادن به این و آن، تخریب اذهان مردم است، واقعیت هم ندارد» بنده هم به همه چیز فکر می کردم إلاّ-این که چنین تعارض هایی با این شدت در درون انقلاب پیش آید. انتقاد می توان کرد و جای انتقاد هم بود ولی این تهمت ها خبر از چیز دیگری می داد که جریانی با رویکرد نفی ارزش های انقلاب در زیر پوست انقلاب

لانه کرده است. به همین جهت مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» خطاب به دولت آقای احمـدی نژاد می فرمایند: «می فهمیم که چطـور مجموعه ی دولت آمـاج حملات است، علتش هم همین است که گفتمـان این دولت، گفتمـان انقلاب است و در جهت انقلاب حرکت می کند»(۱)

باید هوشیار باشیم که گاهی اشکال گرفتن ها عمیق تر از این است که ناشی از برداشت غلط یا تفاوت سلیقه با دولتی خاص باشـد، جریانی است برای تغییر مبانی انقلاب اسـلامی به سوی غرب زدگی. ممکن است شخصـی بگوید که بنده نوع مدیریتی کـه برای ادامـه ی انقلاب و توسـعه ی آن در نظر دارم غیر از مـدیریتی است که دولت نهم و دهم دنبـال می کنـد. این چیزی نیست که انقلاب را تهدیـد کنـد ولی یک وقت به اسم توسـعه می خواهنـد انقلاب اسـلامی را در فرهنگ غربی ادغام کنند و انتقادها به جهت آن است که دولت مردان می خواهند بر مبنای ارزش های انقلاب اسـلامی حرکت کنند و با فاصـله گرفتن از تمـدن غربی، زمینه ی تحقق تمـدن اسـلامی را فراهم نماینـد، انتقاد می کننـد که باید با سایر کشورهای دنیا تعامل داشت ولی قصـدشان هضم انقلاب اسـلامی در نهادهـای بین المللی است! یـک نور و بصـیرت حسـینی نیـاز است تـا بتوانیم گرفتار چنین مهلکه ای نشویم و بفهمیم چرا حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام بین خلفـا و معاویه فرق می گذاشـتند و چرا امام حسـین علیه السلام خوشحال بودند که خداوند کمک کرد اسلام از دست امویان آزاد شد.

۱- مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی»۲/۶/۱۳۸۷.

حال سؤال بنده این است که آیا اگر عده ای به تأسـی از مولایشان امام حسین علیه السلام برای نجات انقلاب اسلامی از نفاقی که تلاش دارد اسـلام را در تمدن غربی ادغام کند، شهید شوند و انقلاب را از چنین مهلکه ای نجات دهند خوشحال نخواهند بود؟ اگر مسـلمان متعهـدی مثل اهل البیت علیهم السـلام عمق فاجعه ی نفاق درون انقلاب اسـلامی را بشـناسد آیا لحظه ای از پای خواهد نشست؟

به نظر بنده اگر کسـی از یک طرف جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسد و به عظمت قدسی آن پی ببرد و از طرف دیگر متوجه جبهه ای بشود که تلاش دارد انقلاب اسـلامی را از رسـالت تـاریخی اش بـاز دارد و معنی گفتار یکی از کاندیـداهای دولت دهم را بفهمـد که گفت: «تـا مـا خودمان مردم فقیر داریم چرا بایـد به مردم فلسـطین کمک کنیم» و بفهمـد در متن این جمله چراغ سـبزی به صـهیونیسم نشـان داده شـده است. و سـخت به فکر فرو رود که راه چـاره برای عبور از این خطر چیست. حال یک نور غیبی به او بگویـد اگر بتوانی شـهادتی خاص را برای خود برنامه ریزی کنی و از خـدا هم تقاضا کنی که در آن شهادت کمک ات کنـد می توانی این مسأله را حل کنی، و او احساس کند دارد موفق می شود، آیا خوشـحال نمی شود؟ خدا می داند خوشحال ترین شخص باید او باشد.

حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام در آن شـرایط عمق فاجعه ای را که بر سـر اسـلام آمده بود به خوبی درک کردند و متوجه شدند به مدد الهی در روز عاشورا کار امویان به عنوان فکر حاکم بر جهان اسلام، تمام شد و دیگر فرصتی بیشتر از فرصتی که یک نفر سوار اسب خود شود و پیاده شود،

امکـان ادامه ی حیات نـدارد، معلوم است که خوشـحال می شونـد و لـذا در روز عاشورا فرمود: «ثُمَ ايْمُ اللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثِ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَ تَقْلَقُ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيم(۱) اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ فَيَسُومَهُمْ كَأْساً مُصَبَّرَةً- فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.»(۲) به خدا قسم که به شـما مهلتی چون مهلت سوارشـدن یـک اسب بیش تر ندهنـد تا آن که آسـیاب زمان شـما را در زیر چرخش خرد و ریز کنـد. آری این عهـدی است از پـدرم و از جدّم، پس کارتان را با شـرکایتان جمع کنید تا بعد از آن بر شـما اندوهی نباشد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهید، من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل می کنم و هیچ جنبده ای نیست مگر آن که او پیشانی آن را در دست دارد، پروردگار من بر صـراط مستقیم است. خداوندا! باران آسمان را از اینان دریغ فرما و به قحطی ای چون قحطی زمان یوسف اینان را مبتلا فرما، خداوندا ! غلام ثقیف – حجاج بن یوسف- را بر آنان مسلّط فرما تا جام آکنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به این ها بچشاند، چرا که آنان ما را تکذیب کرده

۱- سوره ی یونس ،آیه ی ۷۱.

۲- سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۰.

بی یارمان گذاشتند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت انابه کنیم و مصیر به سوی توست.

عرض شد حضرت اباعبدالله علیه السلام بعد از شهادت امام حسن علیه السلام ده سال به حیله های معاویه فکر می کردند و می دیدند چه می کند. حال خداوند آرزوی امام حسین علیه السلام را برآورده کرد و شرط تحقق آن را گوشزد نمود و شرط پیروزی را آن شهادت ها و اسارت ها قرار داد و حالا ـ در آخرین ساعات روز عاشورا حضرت متوجه اند در حال به نتیجه رسیدن هستند و سایه ی سیاه امویان از سر اسلام در حال کناررفتن است.

اولین نتیجه

عزیزان عنایت داشته باشند اگر مسیری که بنی امیه طراحی کرده بودند، تغییر نکرده بود پس از یک نسل که صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله همه رحلت می کردند نه تنها از اسلام چیزی نمی ماند بلکه جاهلیت اموی چهره ای از اسلام ترسیم می کرد که مردم برای همیشه از اسلامی که راه نجات بشر بود متنفر می شدند. شما حتماً بر روی این مسئله دقت کنید که بنی عباس با شعار خون خواهی امام حسین علیه السلام از جهان اسلام یارگیری کردند و این نشان می دهد که پس از شهادت امام حسین علیه السلام جهت گیری جهان اسلام به کلی تغییر کرد. زیرا بنی عباس در عین آن که سنی مذهب اند به مقابله با امویان برخاستند، پس موضوع نهضت امام حسین علیه السلام موضوعی نیست که بحث شیعه و سنی در آن مطرح باشد. بنی عباسِ سنی مذهب با شعار خون خواهی برای امام حسین علیه السلام از کل جهان اسلام یارگیری کردند.

ص: ۱۰۸

زیرا برنـامه ی امـام حسـین علیه السـلام برنامه ی تغییر مسـیر کل جهان اسـلام از فرهنگ اموی بود، چیزی که شـما در نهضـت حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در جهان اسلام مشاهده نمودید که همه ی مسلمانان آن نهضت را از خود دانستند و به مرور جهـان اسـلام با برکات آن روبه رو خواهـد شـد، همان طور که پس از شـهادت امام حسـین علیه السـلام چهار هزار دانشـمند از اقصی نقاط جهان اسلام حرکت کردند تا اسلام را در مکتب امام صادق علیه السلام آموزش ببینند، مسلّم اکثر آن ها سـنی مذهب بودند، تا آن جا که چهار امامِ اهل سنت مستقیم و یا غیر مستقیم شاگرد امام صادق علیه السلاماند. خطر از این جهت دفع شـد که به قول یکی از مورخین؛ بعـد از شـهادت امـام حسـین علیه السـلام هیـچ کس دیگر جرأت اظهار شـعارهای امویـان را نـداشت. به گفته ی شـهید مطهری«رحمه الله علیه» اگر چنین قیـامی که پشت سـر آن قیام های دیگر صورت گرفت، نبود، اسـلام و فکر امویان آن چنان به هم آمیخته می شد که تفکیک آن ها ممکن نبود و با زوال امویان اسـلام نیز از میان می رفت.

این که بنی عباس با شـعار خون خواهی امام حسـین علیه السـلام از جهان اسـلام یارگیری کردنـد و بنی امیه را حـذف نمودند نشـان می دهـد در زمـان قیام بنی عباس وجـدان عمومی آماده ی عبور از فرهنگ اموی است. بنی عباس به خاطر دشـمنی بنی امیه هم که بود، بسـیاری از سـنت هـای پیامبر صـلی الله علیه و آله را که از طریق نفاق بنی امیه فراموش یا بی ارزش شـده بود، احیاء کردنـد و اگر امروز جهان اسـلام از حاکمان فاسـد و وَهابیان اموی صـفت آزاد شود به خوبی می تواند در کنار شـیعه به آرمان های بلند اسلامی بیندیشد و راز

امیدواری ما نیز همین است که جهان اسلام همه به یک چیز فکر می کنند. اتحاد بین شیعه و سنی بسیار راحت تر از آنی است که فعلاً دشمنِ استکباری مانع تحقق آن است.

بایـد در حادثه های پیش آمـده از نقش عنصـر نفاق غافل نبود، جریان نفاق طوری می آید که از یک طرف همه ی اسـلام را نشانه می گیرد و از طرف دیگر به چهره های اصـلی اسـلام رنگ بی دینی می زنـد و طلبکار هم هست و لذا رسواکردن چنین چهره ای بسیار مشکل است و این کار، کار انسان های قدسی است.

جدایی فریب خوردگان از امویان

این که داریم حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام صبح عاشورا، عمامه ی پیامبر صلی الله علیه و آله را بر سر گذاشتند و به جای لباس جنگ، لباس عادی پوشـیدند و نعلین به پا کردند و به جای اسب، سوار شتر شدند و برای لشکر کوفه سخنرانی کردند به جهت آن بود که آن ها را متوجه جنبه ی روحانی خود کننـد و به آن ها هشدار دهند به جنگ کسـی آمده اند که می خواهد آن ها را از دام امویان نجات دهد و پیرو چنین برنامه ای در سخنرانی خود فرمودند:

«أَیُّهَـا النَّاسُ اسْـمَعُوا قَوْلِی وَ لَا تَعْجَلُوا حَتَّی أَعِظَکُمْ بِمَا یَحِقُّ لَکُمْ عَلَیَّ وَ حَتَّی أُعْـذِرَ إِلَیْکُمْ فَإِنْ أَعْطَیْتُمُونِی النَّصَفَ کُنْتُمْ بِـذَلِکَ أَسْـعَدَ وَ إِنْ لَمْ تُعْطُونِی النَّصَفَ مِنْ أَنْفُسِـکُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْیَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ ثُمَّ حَمِـدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ ذَکَرَ اللَّهَ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ صَـلَّی عَلَی النَّبِیِّ صـلی الله علیه و آله وَ عَلَی

مَلَائِکَهِ اللَّهِ وَ أَنْبِیَائِهِ فَلَمْ یُسْمَعْ مُتَکَلِّمٌ قَطُّ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ أَبْلَغُ فِی مَنْطِقٍ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَانْسُبُونِی فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَی أَنْفُسِکُمْ وَ عَاتِبُوهَا فَانْظُرُوا هَلْ یَصْلُحُ لَکُمْ قَتْلِی وَ انْتِهَاکُ حُرْمَتِی أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ وَ ابْنَ وَصِیِّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِینَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ أَوَ لَیْسَ حَمْزَهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّی أَوَ لَیْسَ جَعْفَرٌ الطَّیَّارُ فِی الْجَنَّهِ بِجِنَاحَیْنِ عَمِّی أَوَ لَمْ یَبْلُغْکُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِی وَ لِأَخِی هَذَانِ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَإِنْ صَدَّقْتُمُونِی بِمَا أَقُولُ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ اللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ کَذِباً مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ یَمْقُتُ عَلَیْهِ أَهْلَهُ وَ إِنْ کَذَّبْتُمُونِی فَإِنَّ فِیکُمْ مَنْ لَوْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِکَ أَخْبَرَکُمْ سَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیَّ وَ أَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِیَّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِیَّ وَ زَیْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِکٍ یُخْبِرُوکُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَهَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِی وَ لِأَخِی أَ مَا فِی هَذَا حَاجِزٌ لَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمِی »(۱)

ای مردم! گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا شما را به آنچه حق شما بر من است پند دهم و عذر خود را بر شما آشکار کنم پس اگر انصاف دهید سعادتمند خواهید شد و اگر انصاف ندهید پس نیک بنگرید تا کاری نکنید که برای شما پشیمانی به بار آورد. سپس در باره ی من آنچه می خواهید انجام دهید و مهلتم ندهید، همانا ولیّ من آن خدائی است که قرآن را فرو فرستاد و او است سرپرست و یار مردمان شایسته. سپس آن حضرت حمد و ثنای پروردگار را بجا آورد، و به آنچه شایسته بود از او

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۷.

یاد کرد و بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و فرشتگانش و سایر پیمبران درود فرستاد. از هیچ سخنوری پیش از او و نه پس از آن حضرت سخنی بلیغ تر و رساتر از سخنان او شنیده نشد. سپس فرمود: اما بعد، پس نَسَب و نژاد مرا بسنجید و ببینید من کیستم سپس به خود آئید و خویش را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده ی حرمتم برای شما سزاوار است؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما و فرزند وصی او نیستم، آن کس که پسر عموی رسول خدا و اولین کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنچه از جانب پروردگارش آورده بود تصدیق کرد؟ آیا حمزه ی سید الشهداء عموی من نیست؟ آیا جعفربن ابی طالب که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا به شما نرسیده آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ی من و برادرم فرمود: که این دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ پس اگر تصدیق سخن مرا بکنید حق همانست، به خدا از روزی که دانسته ام خدا دروغگو را دشمن دارد دروغ نگفته ام و اگر مرا به دروغ نسبت دهید پس همانا در میان شما کسانی هستند که اگر از آنان بپرسید شما را به آنچه من گفتم آگاهی دهند، بپرسید از جابربن عبدالله انصاری، و ابا سعید خُدری، و سهل بن سعد ساعدی، و زید بن ارقم، و انس بن مالک(۱)

تا به شما آگاهی دهند که این گفتار را از پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره ی من و برادرم شنیده اند، آیا این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوگیری از ریختن خون من نمی کند؟

۱- این افراد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که در جامعه ی مسلمین حضور داشتند، نه این که در بین لشکر عمر سعد باشند.

امام در این سخنرانی حجت را بر آن ها تمام کرد تا مرز مردمِ فریب خورده را با امویان جدا کند و در تاریخ بماند که جریان اموی که برنامه ی اصلی مبارزه با امام حسین علیه السلام را در دست داشت یک جریان فریب کار است که به هیچ یک از ارزش های الهی پای بند نیست. حضرت در خطبه ی دومی که صبح عاشورا ایراد کردند متذکر جریان ابوسفیان و امویان شدند و به کوفیان که به جنگ حضرت آمده بودند خطاب کردند «وَ أَنْتُمْ- ابْنَ حَرْبٍ وَ أَشْیَاعَهُ تَعْتَمِدُونَ وَ إِیَّانَا تُخَاذِلُونَ أَجَلْ»(۱) و شما اینک به فرزندان ابوسفیان و پیروانش اعتماد نموده اید و دست از یاری ما برداشته اید. این که حضرت می فرمایند: آیا شما نشنیدید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من و برادرم سرور جوانان اهل بهشت هستیم. متذکر جریانی می شوند که دارد ارزش های دینی را به ضد ارزش تبدیل می کند و سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا می گذارد.

حضرت در حدّی تأکید بر اُموی بودن لشکر عمرسعد دارند که وقتی به خیمه گاه حضرت حمله می کنند آن ها را با عنوان «یا شیعهَ ابی سفیان»(۲) خطاب می کنند.

شکست بن بست

آنچه ماوراء روز عاشورا از طریق کربلا واقع شد آن بود که حضرت سیدالشهداء علیه السلام روحِ زمانه را که جریان نفاق اموی با غفلت خلفاء عوض

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹.

۲- سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰

کرده بود، به خود برگرداند و بن بستی را که امویان برای حرکت اسلام به سوی اهداف الهی اش پدید آورده بودند، شکافت، بن بستی که در آن، آن قدر ارزش ها ضد ارزش شد که تا سَبّ و توهین به علی علیه السلام و شهادت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله پیش رفت.

معاویه فضا را طوری تغییر داده بود که طرف به عنوان امام جمعه بالای منبر می رفت و به امیرالمؤمنین علیه السلام رسماً توهین می کرد و امام حسن علیه السلام باید پای منبر می نشستند و اگر بلند می شدند و می رفتند حاکمان اموی طبق فتوای جدّشان حکمشان را قتل می دانستند. چرا که اگر کسی متعمداً نماز جمعه را ترک کند و این کار سه بار تکرار بشود از اسلام خارج است. حالا امام جمعه ی اموی بالای منبر باید خطبه بخواند و امام حسن علیه السلام هم باید پای منبر بنشینند. این عمل آن قدر نهادینه شده بود که یکی از این امام جمعه ها در خطبه ها فراموش کرد به امیرالمؤمنین علیه السلام سَبّ بکند، قبل از آن که نماز را شروع کند گفت خطبه کامل انجام نشد و رفت بالای منبر و سَبّ کرد و خطبه را تمام کرد.

معاویه رسماً طی بخشنامه ای همه ی کارگزاران شهرها را موظف نمود که در خطبه های جمعه و عیدین، صریحاً علی علیه السلام را مورد لعن قرار دهند(۱)

و این بدعت شوم حدود شصت سال ادامه داشت تا این که از طرف عمربن عبدالعزیز تعطیل شد. انگیزه ی معاویه این بود که زمینه ی رجوع مردم به اهل البیت علیهم السلام را از بین ببرد تا دیگر کسی نماند که قدرت رویارویی با نظام حاکم امویان را پیدا کند. و هدف اصلی معاویه را در این

۱- علامه ی امینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۵۷.

کار باید در مبارزه با اسلام دانست، زیرا حقیقتاً علی علیه السلام نمونه ی کامل اسلامیت بود، اگر شخصیت آن حضرت زیر سؤال می رفت خود به خود آن ارزش ها زیر سؤال می رفت. به همین جهت وقتی امّ سلمه به معاویه نامه نوشت که: «شما خدا و رسول را بر فراز منابر مورد لعن قرار می دهید، زیرا علی و آن کسی که او را دوست دارد دشنام می دهید و من گواهی می دهم که خدا و رسولش علی را دوست داشتند.» معاویه به او اعتنایی نکرد.(۱) حالا این فضا را داشته باشید، همین فضا که سَبّ امیرالمؤمنین علیه السلام جزء شعارهای نظام است، بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کلی عوض شد، به همان اندازه طول می کشد که سواری سوار بر اسب شود و پیاده گردد، ورق برگشت. وقتی عرض می کنم ورق برگشت به همان معنایی است که دیگر بنی امیه نتوانستند به اهدافی که دنبال می کردند اصرار کنند و جهت جامعه به سوی دیگری سوق پیدا کرد.

توقفِ تأثیرگذاری امویان

حرکت امام حسین علیه السلام بیش از آن که جنگ و قتال باشد، حرکتی بود برای نفاق شناسیِ پیچیده ای که در رگ و پوست جهان اسلام نفوذ کرده بود و بحمدالله همین امروز هم نه تنها شیعیان، بلکه جهان اسلام می تواند از آن نهضت تغذیه کند و از بن بست های خود خارج شود.بن بستی که در آن، به قدری ارزش ها ضد ارزش شد که تا سَبّ و توهین به علی علیه السلام به عنوان ارزشی ترین شخصیت اسلام، پیش رفت، درهم شکست. در نهضت

۱- علامه ی امینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۶۰.

امـام حسـین علیه السـلام روشن شـد که چگونه اگر نفـاق زیر پوست نظام اسـلامی خانه کنـد دشـمنان اسـلام بیشتر تأثیرگـذار خواهند بود تا یاران اسلام.

نهضت امـام حسـین علیه السـلام طوری فضـا را عوض کرد که دیگر امویـان تأثیرگـذار نبودنـد و این کار بسـیار بزرگی بود و حضـرت خوب می دانسـتند چکار دارنـد می کنند و امیدواری و شادی حضـرت به جهت بی اثرکردن نقش امویان در سراسـر تاریخ اسلام بود.

موضوعِ تأثیرگذاربودن فرهنگ های منحرف در اسـلام موضوع بسیار مهمی است، چیزی که قبل از انقلاب ما آن را با گوشت و پوست خود احسـاس می کردیم که چگونه سـفیران کشورهای غربی در سـرنوشت فرهنگی و اقتصادی جامعه مؤثر بودنـد و چگونه هـدفشان منهـدم کردن فرهنـگ اسـلامی در بین مردم جـامعه بود. اگر شـما می خواستیـد برنامه ای بریزیـد که در نظام آموزشـی مـدارس و دانشـگاه ها موضوعاتی تدریس شود که به درد مردم می خورد، آن قدر سـنگ اندازی می شد که هرگز صورت عملی به خود نمی گرفت. ولی اگر برنامه ای ریخته می شـد که مثلاً دانشـجویان را در یک اردوی مختلطِ بین دختر و پسـر به ایران گردی ببرند، به سـرعت تصویب می شد و بودجه ی آن آماده می گشت، یعنی هرجا تصمیمات به نفع اسلام بود هرگز تصویب نمی شد و متأسفانه در بعضی موارد هنوز هم در نظام آموزشی ما چنین روحیه ای تأثیرگذار است.

با نهضت حضـرت امام حسـین علیه السلام آنچنان موضوعِ تأثیرگذاری فرهنگ اموی دگرگون شد که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام محل رجوع دانشمندان جهان اسلام گشتند تا

علماء از فرهنگ اهل البیت علیهم السلام بهره مند شوند. در حال حاضر شما بخواهید یک دانشگاه هزار نفری را مدیریت کنید و سرویس بدهید چقدر امکانات می خواهد؟ این همه جمعیت می آمدند و با امکانات لازم تحصیل می کردند، این نشان می دهد که عملاً کشور در اختیار امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده و به همین جهت هم هارون الرشید احساس خطر کرد و از ترس گسترش شیعیان، امام کاظم علیه السلام را به زندان انداخت که نتیجه ای از کارش نگرفت و مأمون، فرزند او مجبور شد امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار دهد تا پایه های حکومت خود را نگهدارد.

در نهضت امام حسین علیه السلام روشن شد چگونه اگر نفاق زیر پوست نظام اسلامی خانه کند دشمنان اسلام بیشتر تأثیرگذار خواهند بود تا یاران اسلام و در این راستا دیروز «سرجون بن منصورالرومی» مشاور یزید می شود و امروز کارشناسان بانک جهانی می خواهند به ما مشاوره بدهند، تا دیروز اسلام در فرهنگ رومی ادغام شود و امروز در فرهنگ غربی و باید بدانیم راه کارِ برون رفت از این خطر همیشه امام حسین علیه السلام و فرهنگ ایثار و شهادت بوده است.

روم دیروز و غرب امروز

برنامه ی شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام را «سرجون بن منصورالرومی» طراحی کرد، شیخ مفید در ارشاد می نویسد:

«لَمَّا وَصَلَتِ الْکُتُبُ إِلَى يَزِيدَ دَعَا سَرْجُونَ مَوْلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ مَا رَأْيُکَ إِنَّ حُسَيْناً قَدْ وَجَّهَ إِلَى الْكُوفَهِ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ يُبَايِعُ لَهُ وَ قَدْ بَلَغَنِی عَنِ النُّعْمَانِ

ص: ۱۱۷

بْنِ بَشِیرٍ ضَعْفٌ وَ قَوْلٌ سَیِّئٌ فَمَنْ تَرَی أَنْ أَسْتَعْمِلَ عَلَی الْکوفَهِ وَ کَانَ یَزِیدُ عَاتِباً عَلَی عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ زِیَادٍ فَقَالَ لَهُ سَرْجُونُ أَ رَأَیْتَ مُعَاوِیَهَ لَوْ نُشِرَ لَکَ حَیّاً أَ مَا کُنْتَ آخِذاً بِرَأْیِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَخْرَجَ سَرْجُونُ عَهْدَ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ زِیَادٍ عَلَی الْکُوفَهِ وَ قَالَ هَذَا رَأْیُ مُعَاوِیَهَ مَاتَ وَ قَدْ أَمَرَ بِهَذَا الْکِتَابِ فَضُمَّ الْمِصْرَیْنِ إِلَی عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ زِیَادٍ فَقَالَ لَهُ یَزِیدُ أَفْعَلُ ابْعَثْ بِعَهْدِ عُبَیْدِ اللَّه»(۱)

چون نامه هایی در رابطه با ورود مسلم ابن عقیل به کوفه، به عنوان نماینده ی امام حسین علیه السلام به یزید رسید، یزید سرجون غلام معاویه را طلبید و به او گفت: رأی تو چیست؟ همانا حسین مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاده و برای او از مردم بیعت می گیرد، و به من رسیده است که نعمان سستی کرده، و گفتار بدی در این باره داشته است به نظر تو چه کسی را به کوفه فرمانروا کنم؟- و یزید در آن هنگام بر عبید اللَّه بن زیاد که حاکم بصره بود خشمناک بود- سرجون گفت: اگر معاویه (پدرت) زنده بود و در این باره رأی می داد آن را می پذیرفتی؟ گفت: آری، سرجون حکم فرمانداری عبید اللَّه بن زیاد را برای کوفه بیرون آورد و گفت: این رأی معاویه است که خود مُرد ولی دستور به نوشتن این حکم داد، پس حکومت دو شهر (بصره و کوفه) را به عبیدالله بن زیاد بسپار، یزید گفت: چنین می کنم، حکم عبیدالله را برای او فرستاد.

اگر دیروز «سرجون بن منصورالرومی» مشاور یزید می شود و با مطرح کردن عبیدالله برای حکومت کوفه، برنامه ی قتل امام حسین علیه السلام را

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۴۲.

می ریزد، امروز باز همان رومِ دیروز و غرب امروز است که جریان نفاق را رهبری می کند و پیچیده ترین جبهه ی مقابله با نظام اسلامی را به میان می آورد و امروز نیز امام حسین علیه السلام و فرهنگ شهادت است که نظام اسلامی را از دام دشمن منافق می رهاند. و این عملی نمی شود مگر با شدّت دادن به نظام ولایت فقیه و به میدان آمدن نیروهای اصول گرای وِلایی.

نَه می توان حضور عنصر نفاق را در صدر اسلام نادیده گرفت و متوجه عظمت کار امام حسین علیه السلام نبود و نَه امروز می توان از حضور جریان نفاق در قالب ادعای اسلامی یکه خورد و از عبور از جریان پیچیده ی نفاق مأیوس گشت و به جریان فتنه باج داد. راهی که امام حسین علیه السلام در جلو ما گشوده اند راهی است که نقشه های نفاق را عقیم می کند و جمهوری اسلامی بدون آن که به جمهوری ایرانی تبدیل شود، با نشاط کامل به راه خود ادامه می دهد.

زیبایی های کربلا

وقتی متوجه شدیم خداوند با مدد کامل خود تقاضای حضرت سیدالشهداء علیه السلام را برآورده کرد تا حضرت به بهترین نحو مأموریت خود را انجام دهند و به زیباترین شکل کربلا بروز کرد، می فهمیم چرا در آخر زیارت عاشورا در سجده ندا سر می دهیم: «اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاکِرِینَ لَکَ عَلَی مُصَابِهِمْ»، خدایا! حمد تو را، حمد شکرگذارانی که می دانند چگونه بر مصائبشان شکرگذاری کنند.

ص: ۱۱۹

به نظرم با بحثی که گذشت راز حمدهایی را که در سجده ی زیارت عاشورا به تأسّـِی از وجود مقدس امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام انجام می دهید، دانسته باشید و این که چرا ما نیز خدا را شکر می کنیم که چگونه جهان اسلام را از ظلمات فرهنگ اموی آزاد کرد.

در آخر زیارت عاشورا در حین سجده، عرضه می داری خدایا! حمد تو را، آن هم حمد شکرگذاران به جهت آن مصیبتی که بر حسین علیه السلام و یارانش وارد شد و آن همه نتیجه داد و حسین علیه السلام را مسرور نمود. عرضه می دارید، خدایا شکر، تازه شکر آنهایی که شاکر هستند. حمد شاکرین، یعنی حمد آنهایی که در نعمت ها منعم را می بینند به جهت مصیبتی که بر اصحاب کربلا وارد شده است! این طور سخن گفتن به اصطلاح؛ یک نوع «پارادوکس» است، چون اگر مصیبت است پس چرا جای شکر دارد و اگر چیزی است که شکر دارد، چرا مصیبت است؟ آری مصیبت بزرگی بود که سایه ی امویان خواست چهره ی اسلام را تیره و تار کند و تا شهادت بهترین فرزندان اسلام جلو آمدند، ولی حمد خدا را به جهت زیبائی هایی که به دست امام حسین علیه السلام و یاران او نمایان ساخت و بهترین چهره از اسلام را به نمایش گذاشت. در ادامه می گوئید:

«الْحَمْـدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي»؛ «رَزِيَّت» هم به همان معنای مصیبت است می فرماید «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي» حمد خدا را به جهت مصیبت بزرگ من که در آن مصیبت لطف خدا نمایان شد و امام به نتیجه ای که باید می رسیدند، رسیدند، هر چند از جهتی مصیبت بود، آن هم مصیبتی بر تک تک جامعه ی اسلامی. راز حمدگفتن در این مصیبت

آن است که در دل آن شـهادت، خنده ی حسین علیه السلام ظهور کرد، با حمد خدا در این حادثه دارید خدا را با تمام اسماء الهیه و قدرت عالیه اش می بینید و لذا گفته اند کربلا آیت بزرگ خداوند است.

این شـروع بحث است تا إن شاءالله اولاً: حرکاتی که ناخواسته به حاکمیت نفاق منجر می شود درست شناخته شود. ثانیاً: عنصر نفاق را درست ارزیابی کنیم و از آن ساده نگذریم وگرنه خسارت هایی در حدّ شهادت امام حسین علیه السلام پدید می آید. می دانیـد که نگاهِ نفاق، نگاهِ قالبِ دینیِ ضدّ قدسـی است و در آن طوری دین و دینداری تعریف می شود که قلب ها به عالم قـدس و معنویت وصـل نیسـتند امـا قـالب ها قالب های دینی است. فقط با اشک می شود قلب ها به عالم قـدس متصل گردد و حسـین علیه السـلام مـأمور پدیـد آوردن نهضتی است که اشـک جزء لاینفک آن است و لـذا حضـرت صادق علیه السـلام در زیارت اربعین خطاب به جـدّ بزرگوار خود عرضه می دارند: «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِیدِ، السَّلَامُ عَلَى أَسِیرِ الْكُرُبَاتِ وَ قَتِیلِ الْعَبَرَاتِ»(۱) سـلام بر حسـین مظلومِ شـهید، اسـیر سـختی ها و بلاها، و کشـته ی اشک های روان. همان طور که حضـرت سیدالشـهداء علیه السلام در معرفی خود و نهضت خود می فرمایند: «أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ لَا یَذْكُرُنِی مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَر»(۲)؛ من کشته ی اشک های روان هسـتم و این نشان می دهد حضـرت سیدالشـهداء علیه السلام راه حل همیشگی را برای نجات اسلام در چنین فرهنگی

ص: ۱۲۱

۱- مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

۲- «أمالی الصدوق»، ص ۱۳۷، المجلس الثامن و العشرون.

قرار دادند که دل ها با آسمان معنویت همواره در اُنس باشند(۱) و بر جنبه های قدسی اسلام تأکید شود.

شهادت و اشک و اعتماد به عالم غیب و امیدواری به مددهای معنوی، همه راه هایی بود که کربلا برای نابودی خط نفاق در جلو ما قرار داد تا حضور فرهنگ امامت و وِلایت همواره در صحنه بماند.

کربلا نشان داد اسلامِ سطحی و سیاسی و منهای معنویت، بستر تأثیرگذاری عنصر نفاق در جامعه خواهد شد و عبرتی شد که متوجه باشیم اگر کشورگشائی های خلیفه ی دوم و یا توسعه به روش غربی، بدون تأکید بر معنویت، وارد نظام اسلامی شود کار به حاکمیت معاویه و شهادت امام حسین علیه السلام می کشد.

جریان نفاق با انواع ابتلائاتی که برای جامعه به وجود می آورد سعی می کند از جامعه ی اسلامی قداست زدائی کند تا بتواند هرکه را خواست اسوه و الگو قرار دهد و جریان های قدسی واقعی را از جامعه حذف کند و نهضت کربلا در درون خود توان خنثی کردن چنین فتنه ای را دارد. باید با دقت بیشتر عقل ها را متوجه کربلاـ نمود و راه خود را هرگز از امام حسین علیه السلام و کربلا جدا نکرد تا در هر حال جریان نفاق امکان تنفس پیدا نکنند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

۱- در باره ی جایگاه اشک بر امام حسین علیه السلامبه کتاب «زیارت عاشورا» به بحث «جایگاه اشک برای امام حسین علیه السلام» رجوع فرمائید.

منابع

قرآن

نهج الفصاحه

نهج البلاغه

غرر الحکم و درر الکلم

معنویت تشیع، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» انتشارات تشیع سال ۱۳۸۵

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین ابن عربی

تفسیر علی بن ابراهیم

مصباح الشریعه، ترجمه عبد الرزاق گیلانی

تحف العقول، ابن شعبه حرانی

توحید صدوق

إرشاد القلوب إلی الصواب، شیخ حسن دیلمی

وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی

اعتقادات امامیه، شیخ صدوق و شیخ مفید

علل الشرائع، شیخ صدوق

مستدرک الوسائل، حسین نوری طبرسی

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

احیاء علوم الدین، ابوحامد غزالی

امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی«رحمه الله علیه»

معادشناسی، آیت الله حسینی تهرانی«رحمه الله علیه»

کنزالعمال، متّقی هندی

کلمات مکنونه، فیض

ص: ۱۲۳

کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام

الحکم الزاهره با ترجمه ی انصاری

ینابیع الموده، قندوزی

احتجاج، ترجمه ی غفاری مازندرانی

فضائل الشیعه، شیخ صدوق

الخصال، ابن بابویه

فلاح السائل، سیدبن طاووس

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق

الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی

طرائف الحکم، میرزا احمد آشتیانی

فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت، محمد باقر ساعدی

فرائدالسمطین، شیخ الاسلام حموئی

تفسیر کبیر، فخر رازی

کنز الفوائد، ابو الفتح کراجکی

عقبات الانوار فی امامه الأئمه الأطهار

الفین، علامه حلی، ترجمه ی وجدانی

بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام، اصغر طاهرزاده

تجرید، قوشجی

منتهی الآمال؛ شیخ عباس قمی

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی، اصغر طاهرزاده

عوالی اللّالی؛ ابن ابی جمهر احسائی

کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام، علامه حلی

احقاق الحق، شهید قاضی نور الله شوشتری

إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی

مستدرک، حاکم نیشابوری

ص: ۱۲۴

الارشاد، شیخ مفید

کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق

عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق

شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور، میرزا ابوالفضل تهرانی

مروج الذهب، مسعودی

اُسْدُالغالب، ابن اثیر

مسند، احمد حنبل

تاریخ ابن کثیر شامی

کتاب «صفین»، نصربن مزاحم

مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری

نهج الحق و کشف الصدق، علی رضا کهنسال

الریاض النضره، محب طبری

تاریخ الخمیس، الامام الشیخ حسین بن محمد بن الحسن الدیار

صحیح بخاری

صحیح مسلم

فی معرفه حجج الله علی العباد، قوشجی

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید

ینابیع الموده، قُنْدُوزی شافعی

کشف المحجه لثمره المهجه، سید ابن طاووس

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی

معانی الاخبار، شیخ صدوق

اللهوف علی قتلی الطفوف، سیدبن طاوس

إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی

مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور

امالی، صدوق

ص: ۱۲۵

مقتل مقرّم

حديقه الشيعه، محقق اردبيلى

تفسير كبير، فخر رازى

نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلى

الامام الحسين، عبدالله علايلى

تاريخ يعقوبى

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن«علیهما السلام»، نهج البلاغه، نامه ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

· جایگاه و معنی واسطه فیض

· امام خمینی و خودآگاهی تاریخی

ص: ۱۲۷

- انقلاب اسلامی، برون رفت از عالَم غربی
- انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل البیت
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی

هنر مردن

ص: ۱۲۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹